

Adab. Kabul
Vol.22, No.1, Hamal-Jawza
(March-May 1974)



ادب

دوره بیست و دوم

سال ۱۳۵۳

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store

مکروربان سوم کابل

پست بکس ۵۴۱۸

Ketabton.com

مضامین و نویسندگان این شماره

نویسنده-مترجم	مضمون	صفحه
	بیست و دومین سال مجدد ادب	۱
مدیر مسؤول		
پوهاند الهام	تاریخ روشهای دستورنویسی...	۳
	مقاله‌هایی در لغت‌شناسی	۳۸
دکتور اسدالله حبیب	زبان دری	
سعدی شیرازی	نیک کردن	۴۷
بناغلی غلام علی آیین	علم، تحقیق علمی و ترقی ملی	۴۸
قاری عبدالله ملک الشعراء	علم	۶۱
پوهاند محمد رحیم الهام	عقاب بیرق جمهوریت	۶۲
دکتور رهین	سزده زر دشت	۶۴
بناغلی محمد ابراهیم صفا	حرف خوشرویان	۶۵
دکتور روان فرهادی	نگاهی بر زندگی و آثار تاگور	۶۶
نگارش: پوهنوال نکهت سعیدی	ناظم هراتی	۷۶
پوهندوی حمیدالله اسین	افغانان در هند	۸۶
پوهاند سیرامان الدین انصار	اساسات روان‌شناسی	۱۰۰
	اندیشه‌های مردمی در اشعار	۱۱۴
بناغلی عین الدین نصر	سهجور چاه آبی	
پوهنمل ع . ۱۰ . ش	سبک ادبی سمبولیزم در فرانسه	۱۲۵
بناغلی ظریف صدیقی	روزهای پرهیجان یک قهرمان	۱۳۵
اداره	دستور زبان گفتاری دری افغانستان	۱۴۰

قسمت لاتین

Pohandoy Sajida Kamal	Cognitive	1
Pohanyar M. Zarif T.	Generalite	5



پرچم جمهوری افغان



بدا باشد زمین و آسمان
 بدا باشد زمان کندرونند

سر ابرین پرچم افغانیا
 پرچم جمهور افغان سلبند

بیرق افغان

سر فراز این بیرق افغانیان
باد تا باشد ز مین و آسمان
تابه گیتی نام یزدان با شدا
تا به دلها نور ایمان تا بدا
تا که در بیننده نور دیدن است
تا که اندر سینه مهر مبین است
تا که انسانرا خریدار یگر است
تا که خورشید است و ماه و اختر است
تا که گردد ماه بر دور ز مین
تا که باشد نام مهر و نام کین
تا که نام از جاهلی و بخردیست
تا که باد افراه نیکی و بدیست
تا نهنگانراست در دریا مقام
تا که شیرانراست در بیشه گنم
تابه دریا مو چها دارند سیر
تابه پهنای بازها دارند طیر
تا به تار ماست ساز آرزو
تا که در دلهاست سوز جستجو
تا شب و روز است و دور آفتاب
تا ست پای رفتن و گرد شتاب
بیرق جمهور ی افغان بلند
باد تا باشد زمین اندر روند
(الهام)

نور افغان
بیرق افغان

فره‌شگه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store

مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

ادب

نشریه سه ماهه پوهنتون ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل

جوزای ۱۳۵۴

شماره اول

سال بیست و دوم

بیست و دومین سال مجله ادب

بانشر این شماره، مجله ادب پایه سال بیست و دوم خویش میگذارد. اندیشه‌شناسان فر هنگ اصیل افغانی که ریشه خیلی کهن و ژرف از باستانگاه درین کشور داشت، متصدیان امور را بران داشت تا ثقافت و ادب این وطن را از راه نشر مجله بی به همه دانشمندان و ادب دوستان معرفی نمایند.

آنگاه که آغاز حکومت بنا علی محمد داود، قاید ملی ما بود و دولت در همه رشته‌های فرهنگی و اقتصادی کشور مرواریدهای خوشاب میکشید و در هر کار جنبش و تحرک محسوس پدید آمده بود و تنویر و تنمیه اذهان نیز از طریق ازدیاد نشرات مفید موثر انگاشته می‌شد، یک عده مجله‌ها و روزنامه‌ها در هر گوشه در فضای مطبوعات مملکت به تلالو درآمدند. مجله ادب نیز از همان دسته ستارگانی بود که در همان زمان در آسمان ادب و ثقافت وطن ما نمودار گشت. در همه آن مدت‌ها مقالات بسیار ارزنده بی‌کهنه‌تنها نزد ادب دوستان کشور ماجالب و خواندنی بود بلکه مورد علاقه دانشمندان و محققان ممالک دور و نزدیک نیز واقع شد، درین مجله نشر گردیده (۱) و اکثر علمای داخلی و بعضی از دانشمندان خارجی با این مجله همکاری کردند. که ما این همکار پهای قلمی را بدیده قدر نگریم و تمنا داریم در آینده نیز از امدادهای قلمی و ذهنی دانشمندان گرامی برخوردار شویم و این نامه

(۱) برای مزید معلومات به (مقالات مجله ادب) تدوین پوهنتون عبدالرسول رهین مراجعه شود، چاپ ۱۳۵۱ مطبعه پوهنتون.

بتواند که با استفاده از افکار ارزنده ایشان درخور مطالعه آرزو مندانشان گردد، و بدینوسیله از همه کسانی که در سال ۱۳۵۲ با ما همکاری نموده اند سپاس گزارم و بهرورد میدا نسم از خوشبختی بزرگی یاد آور شویم که در سال ۱۳۵۲ نصیب ما گردید و آن انقلاب پیروز مندانه جمهوری بود که بیک بار ورقهای کهن را در نوشت (۲).

و مردم افغانستان را بزندگانی نوین و مترقی آشنا ساخت که در آن مظاهر برادری، برابری و دوستی نمایان است و همچنان که درفش سرافراشته جمهوری ها از سیاه و سرخ و سبز به سبزی بیشتر گرا ئیده است، عقاب تیزبال و آهنین چنگال که بر فراز قلل جبال سربفلك کشیده این میهن آشیان دارد به سنت پارینه و دیرین بر روی بیسرق شمیم وطن ما بال کشوده است. شهرهای آن بیاد اتحاد و همدستی مردمان این سرزمین زیب و زینت بیشتر یافته است.

اینست که مردان غیور و مردم دوست این خاکسنت دیرین کاویانی را از سر گرفتند و بر اژدها کستم پیروز گشتند و ظاهر وار طایر غیرت و ابهت این کو هسار را بیرواز در آوردند و همچون یعقوب لیث شمشیر را یگانه رائد آزادی مردمان این مرزوبوم باستانی انگاشتند. اینک سالی از عمر جمهوریت مامیگذرد ولی درین مدت ادب و ادبیات ما لون دیگر و آهنگ پیروز مندا نهیی یافته و گویی این نوزاد راه صد ساله پیموده است.

شاعران و نویسندگان ما سبکها و اسالیب دیرینه را با روح تازه و چمنده به خدمت عصر خودمان گماشته اند، همچنانکه در وطن ما انقلاب بزرگ سیاسی رخ داد، این انقلاب با خود انقلاب اجتماعی، فکری و ذهنی همراه داشت. و دیگر گونیهای مثبت به سود مردمان رنج رسیده و زحمتکش پدیدار گشت، کوششها و تلاشهای نمایانی در هر کنار میدان زندگی ما نمودار است.

اینک به یاری خدای بزرگ به آرزوی پیروز یهای مزید در سایه بیسرق جمهوری سال بیست و دوم نشراتی مجله ادب را آغاز می نمایم و درین راه توفیق باری متعال را بدر قه می طلبیم و همکاری همه نویسندگان و استادان گرامی را توقع داریم. شاه علی اکبر

(۲) شاعر عرب اعشسی قیس سالها قبل چه خوب سروده است:
ویضاحك الشمس منها کو کب شرق موزر بعمیم الثبت مکت هل
چون گلی مانند ستاره یی از میان نباتات روی هم افتاده سر زند، آفتاب
راهم بسوی خود متمایل میسازد

تاریخ روشهای دستور نویسی

در زبان دری

دستور نویسی در قرون وسطی

-۳-

افلاطون همچنانکه در باره هنر و ادبیات از دیده خاص علمی خود و در هر تو نظریه «مثل» ابرا ز نظر کرده است در باب زبان و قواعد زبان نیز نظریه «مثل» را کار بسته است. وی در کتابی بنام کرا تیلوس گفته است که در بین معنی و ذات - موضوع - (signifie) یکشی و صورت لفظی (signifiant) همان شی مناسبت ضروری و ارتباط بدیهی وجود دارد، یعنی هر لفظی که برای چیزی یا حادثه بی بکار می رود همان لفظ نام طبیعی و ضروری همان چیز یا حادثه می باشد. به عبارت دیگر عقل و ذهن آدمی نام اصلی و طبیعی اشیا را به اساس بداهت و ضرورت انتخاب و استعمال میکند. (۱) گویا افلاطون در این نظر خویش رابطه الفاظ را با معانی آن شبیه رابطه اجسام و سایه های اجسام میدانند: هر جسم با سایه خود ارتباط طبیعی دارد. عیناً به همین گونه هر لفظ با معنای خود دارای رابطه طبیعی و لازمی است. در زبان عربی مقوله بیست که گوید: *الاسماء تنزل من السماء*. یعنی نامها از آسمان فرود نیایند، من گمان میکنم که شاید مفهوم این مقوله با نظر افلاطون مربوط باشد، یا شاید چنان باشد که در مشرق زمین نیز اینگونه نظریات فلسفی تألیس و ارائه گردیده، حتی در زبانهای خواص و عوام به حیث امثال سایر جاری و رایج گردیده است. به هر صورت هم نظر افلاطون و هم مفهوم مقوله بی که بیان شده بین واقعیت نیست و از طریق علمی و روش تجربی دور است و به علت استواری بر تفکر مجرد عنندی جنبه فلسفی نادرستی دارد. زبان، چنانکه افلاطون آن را حادثه بی فطری می پنداشت کدام پدیده فطری یا غریزی یا بیولوژیکی نیست، بلکه یک حادثه کاسه اجتماعی، فرهنگی و

۱- شرح مفصل افلاطون در باب زبان دیده شود در:

- Language, Leonard Bloomfield, Henry Holt and Company, 1951; p. 4;
- The Science of Language, John p. Hughs, Random House, 1962; p. 39;
- The Main Trends in Modern Linguistics, Maurice Leroy, Translated by Glanville price, Oxford, 1967, p. 3;
- Itroduction To Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge, 1971, p. 4;
- Philology-Linguistics, Rolf Henkl, Feroz-sons, Peshawar, 1952. p. 5.

اکتسابی است. (۱) هرگاه این نظر افلاطون درست میبود لازم بود تا در تمام جهان زبان واحدی رایج باشد، حالانکه تنها همان جماعات بشری که دارای فرهنگ مشترک و اعضای سا زمان واحد انسانی باشند به یک زبان، آنهم به لهجه های گوناگون آن زبان، تکلم میکنند. دلیل دیگر ما در رد نظر افلاطون این است که شواهد تاریخی انسانی از یک طرف و درک فکر سلیم انسانی از سوی دیگر مستحق میسازد که زبان در طول زمان به اثر عوامل گوناگون طبیعی و اجتماعی تحول میکند و از شکلی به شکل دیگر تغییر هیئت میدهد. بنابراین آنچه گفتیم نظریه افلاطون در باب زبان به دلایل علمی و عملی قابل قبول نتواند بود.

و اما در ساحت دستور زبان، افلاطون نخستین کسی است که بعضی از اصطلاحات و تعاریفات مهم را بسکال برده است. وی در «سوفسطا» نوشته است لفظی که مبین عملی باشد فعل (rhema) و کلمه بی که اجراء کننده عملی باشد اسم (onoma) است (۲). پس از افلاطون نظریات شاگرد وی ارسطو در باب زبان درخور یاد آوری و سزاوار تدقیق و مناقشه است، زیرا نظریاتی که وی در باب زبان اظهار کرده است نظر به آرای افلاطون مهمتر و بارزتر بنظر میخورد. خلص نظر ارسطو در باب زبان چنین است که: عالم خارجی چنانچه طبیعت بما و انمود میسازد، به اثر تأثیری که بر حواس ما وارد میکند درک میشود و الفاظ رمزیهایی هستند که بر مظاهر عالم خارجی اطلاق میگردند. و این رمزها خیالها یعنی (صور ذهنی) راستین و واقعی نیستند. (۱) بنابراین ارسطو، خلاف افلاطون، زبان را حادثه اجتماعی و اتفاقی میدانست. گذشته ازین ارسطو نخستین مفکر است که مفکوره تصنیف و دسته بندی الفاظ را بمیان آورد (۲) و سخن را به سه دسته اسم (Onoma) فعل (rhema) و رابطه (Syndesmoi) تقسیم نمود. این طرز تصنیف ارسطو که بعداً به نام

۱- در باب تفصیل اثبات اینکه زبان حادثه اجتماعی، فرهنگی و اکتسابی است رجوع شود به:

- Language, Edward Sapir, Harcourt, Brace and World, 1949, p. 3;
- Marxism and Linguistics, Stalin, International Publishers, 1951, pp. 22-29.
- (2) Readings In Applied English Linguistics, Herold B. Allen, Apleton-Century-Fox, 2nd Edition, 1964, p. 4.
- (1) The Science Of Language, John P. Hughes, Random House, 1962, p. 40.
- (2) Linguistics And English Grammar, H.A. Gleason, Holt, Rinehart And Winston, 1962, p. 28;
- Languages, Otto Jespersen, the Norton Library, 1964, p. 20.

« اجزای کلام » معروف و معمول گردید مورد نظر دستور نویسان عربی قرار گرفت چنانکه محققان علوم لسانی عربی زبان خود را نیز بهمین سه جزء اسم، فعل و حرف تقسیم نمودند و دستور نویسان زبان دری عین همین روش یونانی را از دانشمندان عربی اقتباس کردند و در تحقیقات استوری زبان خود بکار بردند که تا کنون ادامه دارد. ارسطو هر چند در باره گردان اسم، حالات اسم و جنس مذکر، مؤنث و مسخنت سخن گفته است در تحلیل موضوعات لسانی بیشتر از روش و اصطلاحات منطقی استفاده کرده و بجای اینکه زبان را بحیث یک پدیده فیزیکی مطالعه کند مفاهیم و معانی را مورد دقت قرار داده است. وی مثلاً گفته است که جمله عبارت از بیان قضیه است و افزوده است که جمله باید دارای دو بخش موضوع و محمول باشد. در یک جمله آنچه که چیزی در باره اش گفته شود موضوع و چیزی که در باره موضوع گفته شود محمول است (۳).

نظریات ارسطو در باب زبان و روش تحقیقات لسانی وی در دستور نویسی غرب تا سی سال قبل و در دستور نویسی دری (افغانستان) تا کنون ادامه دارد. ولی در یونان باستان نظریات متناقض فلسفیانه ارسطو و افلاطون منجر به مناقشات شدید و طولانی در بین دستور نویسان بعدی گردید. چنانچه گروهی از دانشمندان به پیروی از افلاطون زبان را پدیده طبیعی و گروهی دیگر، به تبعیت از ارسطو، آن را حادثه اجتماعی و میثاقی دانستند و هر گروه برای اثبات ادعای خود به استدلالهای منطقی دست زدند. محققان تاریخ دستور نویسی غرب از این دو گروه، که یکی را پیروان مدرسه طبیعت و دیگری را متابعان مکتب اتفاق میتوان نامید به نامهای « طرفداران باقاعده بودن زبان» (۱) و « طرفداران بی قاعده بودن زبان» (۲) یاد کرده اند و ما در اینجا خلاص نظریات هر گروه را بیان میکنیم.

طبیعیون یا طرفداران نظریه باقاعده بودن زبان:

این گروه دستور دانانی بودند که از نظر افلاطون طرفداری میکردند و معتقد بودند که زبان امری فطری و طبیعی است و میکوشیدند تا نظریات خود را به اساس دلایل قیاسی مجرد ذهنی ثابت کنند. آنان چنین می پنداشتند که هیئت ظاهری و لفظی کلمات با معانی و مفاهیم خود

(3) Readings In Applied Linguistics, Herald B. Allen, Appleton-Century-Crofts, 1964, p. 4.

نیز، ر. ک. روشی جدید در تحقیق دستور زبان دری، محمد رحیم الهام، پوهنتون کابل،

۱۳۴۹، ص ۲۹

(1) Analogist-The Science Of Language, John P. Hughes, Random House, 1962, P. 40.

(2) Anomalists, Ibid

مناسبت لازمی و ارتباط بدیهی دارد. بنا بر این میتوان منشأ و معنای حقیقی کلمات را از صور ظاهری و لفظی آنها در یافت، زیرا زبان دارای قواعد و اساسات منظم و منطقی میباشد (۱). با تطبیق این روش در مطالعات علمی لسان «ریشه شناسی کلمات» (۲) که هدف آن پیدا کردن منشأ و ریشه های نخستین کلمات میباشد بوجود آمد. از برای آنکه بر طرز تفکر و روش تحقیق این گروه از محققان لسان روشنی بیشتر افکنده باشیم به ایراد مثالی چند از زبان دری میپردازیم:

چنانچه مشاهده میکنیم کلمه «آسمان» از دو جزء «آس» و «مان» بهخفف «مانند» تشکیل شده است. جزء «آس» این کلمه همان است که در آغاز «آسیاب» و پایان «دست آس» دیده میشود. معلوم است که «آسیاب» و «دست آس» هر دو یکی به وسیله جریان آب و دیگری به وسیله دست انسان برای میده کردن و آوردن کردن چوب و بات به گردش آورده میشوند. بنا بر این فضای خارجی زمین به سبب «آسمان» نامیده شده که به «آس» مانند است، و همواره در گردش است، یعنی وجه تسمیه آن (آس مانند) آن است. به عین همین صورت طرفداران نظریه باقاعده بودن زبان گمان میکردند که اجزای آخر کلمات (آسمان، ریسمان، پیمان) مشترک و از یک جنس اند، یعنی همچنانکه (آسمان) (آس مانند) معنی دارد، (ریسمان، پیمان) ریس مانند و پیمان معنی دارند. به عبارت دیگر ریسمان چیزی مثل این است که «ریسیده شده» و پیمان یعنی (عهد و قول) در پایداری و محکمی و اهمیت به (رگ و پی) مانند است. گویا این طایفه از دانشمندان عقیده داشتند که از یک طرف بین کلمه هایی از قبیل (ریسمان، پیمان، آسمان) رابطه استوار و عمیقی موجود است و از سوی دیگر هر یک از این کلمه ها بیان کننده گوشه ای از واقعیات طبیعت است و اصطلاح ایتمالوجی (Etymology) که ما آن را «ریشه شناسی کلمات» نامیده ایم خود از لفظ یونانی (Etymo-) به معنای (ببان کننده واقعیت یا حقیقت) مشتق شده است (۳) گویا به این ترتیب ایتمالوجست آن روزگار میکوشد تا روابط کلمات را با یکدیگر، ارتباط یک لفظ را با ریشه و ماده مشتق منتهای آن و نیز رابطه الفاظ را با عالم واقع کشف و ایضاح کند و روش تحقیق وی نیز از روش تجربی و استقرائی بدور بوده بر تخیلات و تصورات مجرد ذهنی و روش نیاس استواری داشت. یک تن از مؤلفان زبان شناسی ضمن تشریح روش تحقیق ایتمالوجستها مثال دلچسپی از زبان یونانی

(1) Language, Leonard Bloomfield, Henry Holt, 1951, p. 4; Introduction To Theoretical Linguistics, Cambridge, 1971, p. 6; The Science of Language, John p. Hughes, Random House, 1962, p. 41.

(2) Etymology

(3) Introduction To Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge, 1971, p.4.

آورده است که ما آن را در اینجا اقتباس نموده، سپس به رد عتاید ویان سستی و نادرستی روش تحقیق این گروه سی پردازیم: در زبان یونانی معادل کلمه «سنگ» دری کلمه (lithos) است. هر گاه از ایتمالوجست یونانی پرسیده میشد که چرا «سنگ» را «لیتوس» گویند، وی به چرت و برهان و قیاس و حسن تعلیل دست می یازید و مثلاً میگفت که لفظ (lithos) از عبارت (lian thein) که معنای آن «تندتگ و تیز رفتار» است مشتق شده و وجه اشتقاق آن این است که «سنگ کاهل ترین و ناجنبنده ترین اشیا است». بنابراین با تعریض و کنایه «سنگ» را «لیتوس» یعنی «تیز دو» نامیده اند (۱) جای تعجب است که همین اکنون در کشور ما گروه کثیری از نویسندگان و ریشه شناسان در تحلیل وجه اشتقاق کلمات از همین روش استفاده می کنند که نویسنده نقل اقوال و تبصره بر آراء آنان را در اینجا لازم نمیداند.

سخن ما این است که این روش اساساً درست نیست، زیرا اگر با فرض کلمه «آسمان» را مشتق از دو جزء لفظی «آس» و «مان» بدانیم چه سیدانیم که وجه تسمیه «آس» و «مان» چیست و چرا از لفظی واقعی را «آس» و از دیگری را «مان» گفته اند؟ حقیقت امر این است که در بین الفاظ و معانی آنها هیچگونه ارتباطی وجود ندارد و زبان يك حادثه اتفاقی است. و چون چنین است زبان با حقایق طبیعت ارتباطی ندارد. به عبارات دیگر کلمات و عبارات زبان مبین حقایق خارجی نیستند.

اتفاق یون یا طرفداران نظریه بی قاعده بودن زبان:

اتفاق یون دستور دانانی بودند که بیشتر از نظر ارسطو پیروی میکردند و معتقد بودند که زبان پدیده بی اجتماعی و اتفاقی است. این گروه مخالف نظر طبیعیون بوده میگفتند زبان نظم و ترتیب منطقی ندارد و از برای اثبات نظر خویش بی قاعده گیهای دستوری زبان را دلیل می آوردند. این طایفه از دانشمندان رابه همین جهت انا ملستها (Anomalists) مینامیدند.

این کلمه از ماده (Anömatia) یونانی «که بی قاعده و نامنظم» معنی دارد مشتق گردیده است. (۱) انا ملستها خلاف نظر انا لوجستها، که میگفتند بین الفاظ و معانی آنها ارتباطی و ضروری موجود است و کلمات بیان کننده واقعیات عالم خارج است، معتقد بودند که در بین الفاظ و معانی آن کدام رابطه ضروری وجود ندارد و کلمات بیان کننده واقعیات عالم خارج نیستند. بنابراین ارتباط بین لفظ و معنی واقعی و منظم نیست. از برای شرح نظر انا ملستها اینک

(1) Language, Leonard Bloomfield, Henry Holt and Company, 1951, p. 4.

(1) The American College Dictionary, Random House, 1961, p. 52.

چند مثال از زبان دری ذکر میکنیم: از لحاظ خصوصیت دستوری پساوند (-ار) با اصل (۱) فعلی ((دید، گفت)) و امثال آن میپیوندند و از ماده های فعلی اسمیه هایی از قبیل ((دیدار، گفتار)) و امثال آنها را تشکیل میکنند. ولی اصلهای دیگر فعلی در زبان دری وجود دارند چون ((شنید، کشید)) و امثال آنها که پساوند (-ار) را نمی پذیرند و نمیشود اشکالی چون (شنیدار، کشیدار) (۲) را از آنها تشکیل داد، از لحاظ عدم تطابق الفاظ با واقعیات خارجی آنها مستهملهای زنده بی از نامهای شهرهایی که در آن سبزیستند ذکر میکردند و میگفتند اگر الفاظ با واقعیت طبیعی هماهنگی یا تطابق ندارد چرا پایتخت یونان را که شهر واحدی است (Athens)

به صیغه جمع مینامند. عیناً به همینگونه است نام شهری دیگر (Thebes)

که خود از نظر واقعیت واحد اما از لحاظ لفظی جمع است (۳).

دانشمندان یونان باستان، چنانکه بیان کردیم، زبان انسانی را با روشهای فلسفیانه و به کمک اصطلاحاتی که در منطق بکار میبردند، شرح میکردند. اما سهمگیری مهم آنها مستهملها، علی الخصوص طایفه بی از آنها که بنام استویکها Stoics یاد میشوند، در تلاش آنها برای جدا کردن دستور زبان از فلسفه در خور غور و یادآوری است (۱) زیرا ستویکها که میتوان آنان را ((اهل صفا)) نامید اصطلاحاتی در تشریح دستور زبان یونانی بکار بردند که معادل با اصطلاحاتی از قبیل اسم، فعل، حرف ربط، حرف تعریف، عدد، جنس، حالت، وجه فعل و صیغه فعل میباشد. (۲) و همین اصطلاحات است که تا کنون در کشورهای غرب و عربی زبان و دری زبان به تبعیت زمانی تاریخ در شرح خصوصیات

۱- کلمه اصل را در مقابل اصطلاح (Stem) انگلیسی به کار برده ایم. برای شرح

این اصطلاح ر. ک: روش جدید در تحقیق دستور زبان دری، محمد رحیم الهام، پوهنتون کابل،

۳۳۹ ص ۱۱۲

۲- علامه پیرادری: بحای بیان نام معمول و نامکن بکار برده ایم.

(3) Introduction To Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge, 1971,

۱- ستویکها دسته بی بودند از فلاسفه یونان که از نظریات مفکری بنام زینو Zeno پیروی میکردند.

کلمه ستویک Stoic از ماده لفظی Stoikos یونانی که «صفا معنی میدهد» مشتق است

چون زینون غالباً بر صفا یا برنده بی ایستاده تدریس مینمود پیروان او را «اهل صفا، اهل برنده» یا

ستویک نامیده اند.

Century-Fox 1964, p. 4.

(2) Readings In Applied English Linguistics, Herald B. Allen, Appleton.

دستوری زبان بکار میروند. علاوه بر این یکی از کشفیات مهم دانشمندان یونان در باب ماهیت زبان این است که زبان در طول روزگار بیک وضعیت و حالت نمی ماند، بلکه مانند سایر پدیده های اجتماعی به تغییر و تحول معروض است (۳). این کشف مهم، زبان شناسان، معاصر را در تحلیل، بسا از مسایل پیچیده لسانی یاری کرده است.

مکتب اسکندریه:

چنانکه معلوم است در اوایل قرن سوم پیش از میلاد شهر اسکندریه در مصر به حیث یکی از مراکز عمده فلسفی و علمی متصرفات یونانی عرض وجود کرد. در این شهر دانشمندان مختلف از رشته های گوناگون علمی و فلسفی جمع شدند و به گرد کتابخانه بزرگ و معروفی که تشکیل دادند یکی از دانشگاه های بزرگ عهد عتیق را پی ریزی کردند. در این مرکز علمی همچنانکه به تحقیق در سایر رشته های علمی متداول آن روزگار پرداخته میشد، علاقمندان و محصلان علوم لسانی و ادبی نیز به تحقیق و تتبع در باب زبان مشغول شدند. محققان زبان در ضمن مطالعات خویش به انباشته هایی از نسخ قلمی متعدد، یلیاد و اوودیسی هوسر برخوردند که متون آنها هم در بین خود اختلافاتی داشتند و هم بازبان محاوره یونانی مستعمل در اسکندریه اختلاف داشت. از آنجا که این آثار منظوم حماسی هوسر در نزد یونانیان جنبه تقدس داشت بغرض حفاظت آنها از نسخ و تحریف، از یکسو به مقابله و تصحیح آنها پرداختند و از سوی دیگر به غرض فهم بیشتر این متون به تشریح دستوری زبان این آثار همت گماشتند (۱) و سرانجام شرحها بی برین آثار نوشتند تا صحت متون اصلی این منظومه ها را تأمین کنند و نیز خواننده گان را در فهم آنها یاری نمایند. و در آثار این گروه از محققان تحقیقاتی که ارستارخوس (۲) (۴۱۶-۳۴۳ ق. م) کرده است شهرت دارد. از آثار هوسر که بگذریم سایر متون ادبی یونانی به لهجه های گوناگون محلی نگارش یافته بود. تحقیق در این متون و کشف اختلافات لهجه ای، دانشمندان آن روزگار را به تعمق و تحقیق در مقایسه لهجه هارهنما پی ویاری کرد. محققان ادب و لسان در ضمن مقارنه چنین آثار با دستنهای کهن و معتبر آثار هوسر این نظر را قایلیم کردند که گویا زبان یونانی به مراحل انحطاط و نادرستی و نازیبایی سقوط کرده بود. و در این ضمن

(1) Language, Leonard Bloomfield, Henry Holt and Company, 1951, p. 5; Introduction to Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge, 1971, pp. 8-9.

(2) Aristarchus

هیرودین ابن اپولو نیس دسکولس (۱) دستور خویش موضوعاتی را از قبیل تصریف و فشار کلمات یونانی کهن تشریح کرد.

به این ترتیب زبان‌شناسان یونانی در نگارش دستورهای خویش دوهدف عمده را تعقیب می‌کردند: یکی اینکه متون زبان باستانی خود را شرح کنند و دیگر اینکه زبان یونانی را از انحطاطیکه به آن مواجه بود حراست نمایند. چنین سعی پنداشتند که گو یا انحطاط سو به لسان به اثر بیسواد و جهل گوینده‌گان زبان پدیدار شده بود، در حالیکه به نظر آنان آثار باستانی ادبی یونان سره تر و از لحاظ زبان درست‌تر جلوه می‌کرد. این طرز فکر محققان لسانی آن روزگار موجب بروز دو اشتباه مهم در اهداف و نتایج مطالعات آنان گردیده بود: نخستین اشتباه سهم در این بود که یونانیان در تحقیقات لسانی خویش از همان بدو امر زبان نگارش را شرح می‌کردند. (۲) و در واقع اصطلاح معادل دستور زبان در اروپا یعنی «grammar» نیز از کلمه (gramma) یونانی به معنای حرف (از حرفهای الفبا) اشتقاق یافته و این کلمه بالنوبه از ماده graphen به معنای «رسم کردن» یا نوشتن مشتق شده است و صیغه جمع کلمه (grammar) یعنی (grammata) نخست بر «حرف» بعد از آن بر «الفبا» سپس بر «قواعد نگارش» و سرانجام بر «مبانی علم» علی‌الترتیب اطلاق شده (۳) و از یونانی به زبان لاتین داخل گردیده به شکل grammaticos به معنای «آنچه که به حروف و ادبیات تعلق دارد» بجهت کسار رفته است (۱) و این امر سیر مانند کلمه دستور زبان در نزد یونانیان عبارت از تحلیل و تجزیه شکل نگارشی زبان یونانی بوده، بجای اینکه زبان گفتار یعنی زبان را از نظر اصوات مطالعه نمایند آنرا از لحاظ حروف یعنی علامت تحریری آن تدقیق می‌کردند و در واقع چنان سپنداشتند که گو یا زبان گفتار از زبان نگارش وجود آمده و زبان نگارش اصیلتر و صحیحتر از زبان گفتار است. دستور دانان اسکندریه بهمین علت

(1) Herodian the Son of Apolonius Dyscolus

(2) Introduction To Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge, 1971, p. 9.

(۳) روش جدید در تحقیق دستور زبان دري محمد رحيم الهام، پوهنتون کابل، ۱۳۳۹، ص ۹۳ و نیز: Readings in Applied English Linguistics, Herald B. Allen, A.C.C., 2nd Edition, 1964, p. 3.

(1) The American College Dictionary, Random House, 1962, p. 525.

در تدقیق و مطالعه ادبیات یونانی اهتمام وسیعی بلیغ به خرج میدادند. (۱) در واقع اعتماد این گروه از محققان بر متون قدیم به جهتی بوده که زبان زمان خودشان به اثر اختلاط با زبانها و لهجه های دیگر معروض به «اجن» گردیده بود و نمیتوانستند آنرا اساس استخراج دستور قرار دهند. و اینکه زبان را از لحاظ اصوات تدقیق نمی کردند نیز بهمین علت بود، زیرا آنها زبان نگارش را مورد مطالعه قرار میدادند و عناصر اساسی زبان نگارش (حروف) مینامیدند. اشتباه دیگری که در روش تحقیقات دستوری زبان نشانسان اسکندریه به مشاهده میرسد عبارت از این است که آنان نبشته های مؤلفان سده های چهارم و پنجم پیش از میلاد آتن را فصیحتر، محیتر از زبان محاوره سر دمان عصر خویش می پنداشتند. (۲) آنان معتقد بودند که زبان سره و اصیل یونانی توسط گوینده گان بیسواد به انحطاط گراییده است. و بنا بر این یکی از اهداف دستور نویسی آنان این بود که گفتار مردم را به معیار و معیار نبشته های دانشمندان باستانی خود منجیدند. با مقارنه آن با نمونه های چنین نبشته ها صحت و سقم محاوره مردم را باز گویند. در نزد دستور نویسان اسکندریه زبان معیاری یونانی زبان متنهایی چون الیاد و اودیسی هوسر بود و اگر کسی به سبک هوسر نه مینوشت، یا سخن نمی گفت، گویا به زبان معیاری آشنا نبود و زبان ناسره و نادرست را به کار میبرد. به همین جهت دستورها یا این طایفه را بنام دستور های قاعده و normative مینامند (۳) این دستور نویسان به جای اینکه بگویند زبان چگونه هست، یعنی زبان را چنانکه توسط گوینده گان آن گفته میشود، تحلیل و تشریح کنند، میگفتند زبان باید چگونه باشد و به این صورت به مردم هدایت و توجیه میدادند تا مطابق آن سخن گویند و بنویسند.

دایونیسوس تراکس *

این دانشمند (قرن ۲ ق. م. .) (۲) در حقیقت بزرگترین و مشهورترین دستور نویس یونانی و مؤسس تقسیم کلام به اجزای هشتگانه آن است. در یونان باستان نخستین دانشمندی که به تقسیم جنس به انواع سه گانه مذکر، مؤنث و میخنث پرداخت فیلسوف معروف سوفسطایی قرن پنجم ق م بنام پروتاگوراس protagoras است. پس از وی افلاطون به تجزیه ارکان جمله یعنی مسند الیه و مسند، موفق گردید. وی مسند الیه را ((اسم)) و مسند را ((فعل)) نامید که با سقاهیم این

(1) Language, Otto Jespersen, the Norton Library, 1964, p. 20.

(2) Language, Leonard Bloomfield, Henry Holt and Company, 1951, p. 5.

(3) The Science of Language, John P. Hughes, Random House, 1962, p. 41.

* Dionysius Thrax

دو اصطلاح چنانکه در روزگار ما معمول است تفاوت دارد. به این معنی که افلاطون اصطلاح اسم را بر اشکالی اطلاق میکرد که در جمله بحیث موضوع قضیه اجرای وظیفه مینمود و فعل اشکالی را مینامیدند که بحیث محمول قضیه بکار میرفت. بعبارت دیگر در یک رابطه اسنادی موضوع یا مسند آن آیه اسم چیزی بود که در باره آن چیزی گفته میشد، و محمول یا مسند آن قسمت جمله بود که در باره موضوع یا مسند آیه چیزی میگفتند. گو یا افلاطون هر چند اصطلاحات اسم و فعل را بکار برده است، در واقع، کلمات را به انواع آن تقسیم نکرده، بلکه جمله را به اجزای آن، آنهم از لحاظ منطق و بحیث قضیه، به دورکن اسم یعنی موضوع و فعل یعنی محمول تجزیه کرده است. پس باید در طرز تعبیر افلاطون از اسما و افعال دو نکته را در نظر گرفت. یکی اینکه این دو اصطلاح مفاهیم دستوری نداشته به مفاهیم منطقی به کار رفته اند و دیگری اینکه وی صفات را از مقوله افعال دانسته است. (۱)

اما ارسطو مفاهیم اجناس سه گانه تذکیر، تأنیت و تخنیت را از پروتاگوراس، اصطلاحات و مفاهیم اسم و فعل را از افلاطون اقتباس نموده، شناخت دسته دیگری از کلمات را بنام «روابط» به آن علاقه نمود (۲). به تعبیر ارسطو روابط عبارت از تمام کلمه هایی بود که شامل دو دسته عمده اسما و افعال نبودند. همچنان ارسطو به تفریق ازمنه ماضی و حال در افعال یونانی موفق گردید که شرح آن چندان واضح به نظر نمیرسد.

امادایو نویسی تراکس سه قرن بعد از پروتاگوراس و در حدود دو هزار سال پیش از امروز با تعمق مزید در زبان یونانی، وبا استفاده از کشفیات پیشینیان خود، کلمه را به هشت قسم تقسیم نموده است. جان هیوز در کتاب خویش به نام علم زبان (۳) فهرست موضوعات رساله او را که شرح مختصر آن قواعد زبان یونانیست به اینصورت آورده است: بحث حروف، بحث هجاها و اقسام کلمه: اسم (اخوات آن)، فعل (اخوات آن)، صفت فعلی (اخوات آن)، ادات تعریف، ضمیر، پیشینه (حرف جر) قید، روابط. شاید بحثی در باب نحو نیز داشته که در دست نیست. چنانکه در فهرست فوق دیده میشود روش دستور نویسی تراکس از نظر تصنیف کلمات به انواع هشتگانه در طول تقریباً دو هزار سال در تمام کشورهای غرب را پیچ و

(1) Readings In Applied English Linguistics, A.C.C. 2nd Edition, 1964, p. 4.

(2) The Science Of language, John P. Hughes, Random House, 1962, p. 4.

* Conjunctions

(3) The Science of language, John P. Hughes, Random House 1962, p. 42.

معمول بوده و حتی در این اواخر روش تحقیقات دستوری دری زبانان را نیز نخست در ایران و تاجیکستان و سپس در افغانستان متأثر ساخته است. نکته قابل یادآوری در این زمینه این است که هر چند تراکس مؤسس و مخترع تقسیم و تئینیف کلمه به انواع آن است نظری در شناخت و نامگذاری کلمه‌ها بعداً تعدیل شده رفته، تا نمونه امروزی را به خود گرفته است و ما در جای آن در این باب بحث خواهیم کرد.

اصطلاحاتی را که تراکس از برای تمییز و تفریق انواع کلمات بکار برده است قبلاً ذکر کردیم ولی باید بدانیم که این اصطلاحات در نزد وی چه مفاهیمی داشته است. کارل دایکیما در مقاله محققانه بی به عنوان «دستورهای ما از کجا آمده اند» (۱) از رساله تراکس که عنوان آن «فن دستور» (۲) بوده است عباراتی را در تعریف اصطلاحات دستوری اقتباس و به زبان انگلیسی ترجمه کرده است که در اینجا به منظور فهم مفاهیم آن روز این اصطلاحات درج میگردد:

«جمله عبارت است از امتزاج کلمات در نثر یا نظم دارای مفهوم تام . . . کلام هشت جزء دارد: اسم، فعل، صفت فعلی، حرف تعریف، ضمیر، پیشینه، قید، ربط . . . اسم آن جزء کلام است که حالت داشته برجسمی (چون: سنگ) یا برجیزی (چون: تربیت) اطلاق میگردد و به طریق عام یا خاص بکار میرود (یعنی عام است یا خاص) . . . فعل کلمه بیست عاری از حالت، حاوی ازمنه و اشخاص و اعداد که عملی را به طریقه معلوم یا مجهول ارائه کند . . . ضمیر کلمه بیست که از اشخاص معرفه نماینده گی کند و بجای اسم بکار رود . . . قید جزء بیست کلام است که با فعل بکار رود و تعلقش به فعل باشد . . . ربط کلمه بیست که فکر را به نحوی از اجزاء عطف کند، یا ربط دهد، و در گفتار ارتباط را برقرار سازد.»

باتوجه به این تعریفات معلوم میشود که هر چند تراکس در اکثر موارد هر نوع کلمه را براساس معانی و مدلولات آنها تعریف کرده و بشکل ظاهری و هیئت لفظی آن توجهی نداشته است با آنها تفاوت بین فعل و اسم را از خصوصیت‌های متمایز ظاهری و لفظی آنها باز نموده تلازم زمانه را با فعل و از حالت را با اسم خاطر نشان ساخته است که این ملاحظه، چنان که خواهیم دید، از لحاظ انکشاف و تحول روش تحقیق در دستور زبان اهمیت زیاد دارد.

- (1) Where Our Grammars Came from, Karl W. Dykema, College English, 22. 65 (April, 1961).
- (2) Techne Garmmatike-Readings In Applied Eenglish Linguistics, Harold B. Allen A.C.C., 1964. p. 4.

دستور نویسی در روم:

دستور نویسان رومی در تشریح قواعد دستور زبان لاتین از اصول و روش دستور نویسی یونانیان پیروی کردند. رومیان در واقع اصول و قواعد دستوری را از آثار یونانیان به زبان خود ترجمه می‌کردند و به جای اسئله یونانی سئالهای یونانی را می‌آوردند. دستور زبان لاتین، مانند دستور زبان یونانی، از سه بخش فلسفه، یعنی تعاریفات عمومی و منطقی انواع کلمات، نقد ادبی و بلاغت متشکل بود. دستور دانان رومی نیز عیناً مانند یونانیان مناظره‌های طبیعیون و اتفاقیون را جاری نگاه داشته مناقشه بر بخشی از نکات دستوری را علاوه بر آن مطرح می‌کردند. چنانچه سزار خود در رساله‌ی «دستور زبان نوشته آن را به سیسر و اهدا کرد و عنوان این رساله «در باب اناالوجی» بود. (۱)

رومیان علاوه بر اینکه موضوعات عمومی و مفاهیم کلی در باب زبان را از یونانیان اقتباس کردند، موضوعات جزئی و تشریحات مفصل دستورن را نیز به روش یونانیان طرح کردند و دستورهای آنان، مانند دستور تراکس، شامل بر سه فصل بود: در فصل اول در باب تعریف و موضوع دستور بحث می‌کردند. در تعریف دستور می‌گفتند که عبارت از (فن درست گفتن و فهم شعر شاعران) است (۱) و نیز در همین فصل از حروف و هجاسخن می‌گفتند. در فصل دوم انواع کلمه را مطرح بحث قرار میدادند و بصورت فشرده یا به تفصیل اعراب آنها را به اقتضای زمانه، جنس، عدد، حالت و امثال آن شرح می‌کردند و در فصل سوم در باب حسن و قبح اسلوب بیان، اغلاط مشهور، استعمال کلمات بازاری و مبتذل، تشبیه و استعاره و کنایه بحث می‌کردند. در جمله چنین دستورها دو کتاب عمده در خور یاد آور بسبب که یکی را دوناتوس در قرن چهارم میلادی (۲) و دیگری را پری سین در قرن ششم میلادی نوشته است. این دو اثر در سراسر دوره قرون وسطی به حیث متون مستند و معتبر دستور زبان لاتین توسط شاگردان این زبان خوانده میشدند.

(1) On Analogy-Introduction in Linguistics, John Lyons, Cambridge, 1971, p. 13.

(1) Ibid.

*Donatus

(2) Language, Leonard Bloomfield, Henry Holt and Company, 1951, p. 6.

** Priscian

(3) Ibid.

از برای اینکه چگونگی مشابهت و مغایرت دستورهای یونانی و لاتین را به وضاحت باز
شناسیم فهرست مند رجعات و طرق فصل بندی و توالی موضوعات دستور
یونانی ترا کس و دستورهای لاتین دونا توس و پری سین را به صورت مقایسه
در اینجا میاوریم: (۱)

پری سین ۰۴۵۵	دونا توس ۰۳۵۰	ترا کس قرن اول ق.م
۱- اصوات ۲- هجاها	وظایف حروف	درماییت حروف
۳- صفات عالی و صفات اصلی	هجا، ضربه و خج	هجاها
۵- جنس	اقسام کلمه	اقسام کلمه
۶-۷- اسم	اسم	اسم (گردان)
۸- فعل: تصریف آن	فعل	فعل
۱۱- صفت مفعولی	صفت مفعولی	صفت مفعولی (گردان)
۱۲-۱۳- ضمیر	حروف تعریف، ضمیر	حرف تعریف، ضمیر
۱۳- پیشینه	پیشینه	پیشینه
۱۵- قیدوا سم صوت	قید	قید
۱۶- حرف عطف	حرف عطف	حروف عطف
۱۸-۷۱- تنظیم اقسام کلمه	جمله های که نباید	شاید بحثی درنجونیز داشته
(یعنی نحو)	تقلید شوند، جملات نمونه	که در دست نیست

چنانکه در جدول بالا دیده میشود دو نا توس رومی دستور زبان لاتین را طبق النعل بالنعل به اساس دستور یونانی تراکس نوشته است و تنها در بخش نحو، از آنجا که فصل نحو کتاب تراکس ازین رفته است، مطالبی از خود نگاشته و من گمان دارم که در این بخش نیز از او پیروی کرده است. بنا بران میتوان گفت که دو نا توس اساسات کتاب تراکس را ترجمه کرده و چنانکه پیشتر گفتیم مثالها را از لاتین آورده است. ولی پری سین با آنکه در طرح عمومی در پی دو نا توس رفته است به جای حروف، که رسوم نگارشی اصوات اند، از اصوات که خشتهای فیز یکی سخن اند، سخن گفته است و این تحول در طرز اندیشه راجع به زبان در خور دقت و تأمل است. پیشتر گفته ایم که یونانیان، علی الخصوص دستور نویسندگان اسکندریه، زبان اساسی و اصیل زبان نگارش را میدانستند و بنا بران زبان یونانی کهن را که آثار آن به صورت کتبی در دست بود شرح میکردند. و چون اجزای اساسی تشکیل دهنده کلمات مکتوب حروف الفبا هستند تراکس در آغاز کتاب خویش از «حروف» بحث میکند. ولی پری سین با فهم اینکه زبان اصلا از اصوات تشکیل میگردد به جای حروف از آوازه‌ها بحث میکند که درست تر است (۱). زیر اشرح ساهیت حروف از مباحث علم املاست و گنجینیدن آن در مباحث دستوری جز خلط موضوع چیز دیگری نباشد. اما پری سین، چنانکه در جدول دیده میشود، کشفهای دیگری نیز کرده است و آن عبارت از بحث مستقل در باب صفات و اسمای صوت است که به پیروی از وی دستور نویسندگان اروپایی همواره این دو نوع کلمه را جداگانه مورد بحث قرار داده اند.

دستور نویسی در قرون وسطی

در قرون وسطی لاتین زبان مذهب، علم، هنر و فرهنگ اروپا گردید. در حالیکه آثار کلاسیک دینی و ادبی این زبان در دست بود، شکل گفتاری آن به صورتهای گوناگون در آمده لهجه‌هایی از آن پدیدار گشته بود که اکنون به نام زبانهای خانواده رومانس به جهت زبانهای مستقل فرانسوی، اسپانیایی، ایتالیایی و غیره تحول کرده اند. در این آوان هر فرد تحصیل کرده باید زبان لاتین را میدانست و متنهایی که سیبایست بخواند به زبان لاتین کلاسیک میبود. این وضع فیلسوفان وقت را برانگیخت تا به نوشتن دستورهای تعلیمی زبان لاتین دست یازند. دستورهایی که در این دوره نوشته شده است بسیار سطحی و از لحاظ سویه با مقایسه با دستورهای قدما نازل بودند. محققان اسانی قرون وسطی را عقیده بر این بود که گویا زبان کلاسیک لاتین

(۱) برای تفصیل مزید در این باب و تفاوت بین زبان گفتار و نگارش رجوع کنید به : روش

جدید در تحقیق دستور زبان دری، از نگارنده، پوهنتون کابل، ۹، ۱۳۳۰، ص ۳۶-۹، ۳۰۳

واجد شکل و ساختمان زبان عادی تمام انسانها بود (۱) و در پرتو همین عقیده مفکوره نگارش دستور های عمومی زبان بمیان آمد. نگارنده گان دستور های عمومی چنین می پنداشتند که تمام زبانهای جهان، بالخاصه زبان لاتین، محتوی قواعد کلی و عالم شمول منطقی میباشد. از این پندار دو طرز فکر نادرست و بیهوده عرض وجود کرد: یکی اینکه دستور نویسان میگفتند هرگاه کسی دستور يك زبان، بالخاصه دستور زبان لاتین را، فرا گیرد دستور تمام زبانهای جهان را فرامیگیرد زیرا تمام زبانها دارای کلماتی هستند که بر تصورات یکسان اطلاق میگردند و در تمام زبانها اقسام و مقوله های عمومی دستوری مشترك است (۲). دیگر اینکه میگفتند نویسنده قاموس یا دستور زبان باید تمام قوانین و ضوابط منطقی زبان را شرح کند تا به وسیله آن زبان سره و بی عیب را ب مردم بیاموزد. این عقیده در کشورهای شرق زمین و در افغانستان همین اکنون نیز رواج و عمومیت دارد و دستور نویسان در تعریف دستور گویند « عبارت از مجموعه قواعد و قوانینی است که بارعایت آن در گفتار و نگارش از ارتکاب خطا و لغزش مصون میمانیم » (۳).

مقصود از این تذکرات آنست که در قرون وسطی تحقیقات دستوری هم از لحاظ روش علمی (متودولوژی) و هم از نظر نتیجه گیری از تحقیقات و ابراز فرضیه ها و کلیه های نادرست و غیر علمی بود. زیرا نه روشی وجود داشت که آنرا بمفهوم معاصر آن « علمی » توان انگاشت و نه متخصصان این رشته از دانش بحدیت زبان شناسی به تحقیق در این ساحه میپرداختند. در آن روزگار « فیلسوف » هم متفکر بود، هم محقق و هم شخصیت مورد اعتماد در هر چه که او میگفت در هر رشته ای از دانشها که تداول داشت. از آنجا که فیلسوفان قرون وسطایی همواره نظریه های خود را برقیاسات و تصورات عندی بنا میکردند، نه بر مشاهده واقعیات و تجربه. بنابراین در کلیه سازه های دستوری زبان، بالخاصه زبان لاتین براه خطا میرفتند و این کجروی علمی در این راه تا روزگار ما ادامه یافته است.

(1) Language, Leonard Bloomfield, Henry Holt, 1951; p. 6.

* General Grammars

(2) Introduction To Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge University Press, 1969; p.15.

(۳) روشی جدید در تحقیق دستور زبان دری، محمد رحیم الهام، پوهنتون کابل، ۱۳۴۹

دستور نویسی در دوره رنسانس:

دانشمندان زبان در این دوره به تحقیق و مطالعه متنهای کهن زبانهای خویش متوجه شدند و هنوز هم مانند دستور نویسان دوره های گذشته خصوصیات دستوری زبان را از لحاظ فلسفه شرح میکردند و تفاوت بین ساختمانهای زبانی گوناگون را مد نظر نداشته به تأسیس کلیه های عالمشمول می پرداختند (۱). همچنان دستور نویسان این دوره اصوات زبان و حروف الفبایی را یکی میدانستند، در حالیکه حروف عین اصوات نبوده رموزی هستند که از اصوات به دقت و تمامیت نمایندگی نمیکند.

از آنجا که در قرون وسطی و قرن هجدهم ادیبان و افراد تحصیلکرده اروپا نمیتوانستند به زبان لاتین سخن گویند و بنویسند، ولی آنانیکه تحصیلات عالی نداشتند در گپ زدن و نوشتن لاتین اغلاطی از آنان سر میزد، محققان زبان چنین مینداشتند که زبان توسط افراد با تربیت و مذهب که غالباً از طبقات روحانیون و اشراف میبودند حمایت و سوبه معیاری آن حفظ میشود ولی عوام ناخوان و بیسواد سوبه آن را پایین آورده باعث تغییر و تحول زبان به شکل منحنی آن میگردد و علت توجه و بازگشت دستور نویسان به متون کهن لاتین نیز همین پندار بود. به این علت همواره اصرار میکردند که زبان نجیب و متون کتب کهن بی عیب و بنا بر آن معیار و محک گفتار و نگارش ثقه و سره است و بی احتیاطیهای عوام باعث ایجاد زبان بازاری گردیده است. در بین طرفداران این نظر سه پترارک و بیروانا و بسمیار مشهور اند. پترارک يك بار دیگر نظر یونانیان باستان را که مردمان غیر یونانی را «بربر» یعنی غیر مذهب میدانستند، احیاء کرد و این اصطلاح را بر معلمان مکاتب که تحصیلات عالی نداشتند و در گفتار و نگارش لاتین اشتباهاتی میکردند اطلاق نمود. در نظر پترارک سبک نگارش سیمرو بهترین نمونه اسلوب عالی لاتین به شمار میرفت و آنرا به حیث معیار «هومو نیزم»^۲ که خود سیمرو به مفهوم مد نیت بکار برده بود میدانست (۲) محققان آلمان در واقع میکوشیدند تا نخست متون آلمانی کهن را پس از تصحیح و تنقیح نشر کنند و سپس برای فهم بهتر آن متنها و راهنمایی آنانیکه در نگارش و گفتارشان اشتباهاتی دیده میشد دستورها بی بنویسند. چنانچه اراسموس (در ۱۵۱۳) نحو زبان لاتین را بهمین منظور مبتنی بر آثار دو ناتوس نشر کرد.

(1) Language, Leonard Bloomfield, Henry Holt, 1951 p.8.

* Humanitas

(2) Introduction To Theoretical Linguistics, Cambridge, 1971; p. 16.

نوشتن اینگونه دستورهای مبتنی بر متون ادبی کهن در فرانسه، در قرن هفدهم، توسط استادان پورت رویال (۱) احیاء گردید، چنانچه در سال ۱۶۶۰ اثر معروف «دستور جامع و مستدل» خود را نشر کردند. و هدف نگارش این دستور اثبات این نظر بود که ساختمان زبان محصول اندیشه منطقی است و زبانهای گوناگون انسانی فروع یک نظام کلی معقول و منطقی میباشد. این نظریه به سرعت تمام در فرانسه و سایر کشورهای اروپا عمومیت حاصل کرد و پس از آن در قلموس و دستور زبان فرانسه که از طرف اکادمی فرانسه نشر گردید (۱۹۳۲) دستور زبان به حیث «فن درست گفتن و درست نوشتن» تعریف گردید. (۲)

در باره هدف دستور نویسی گفته شد که عبارت از کشف ارتباط بین عناصر زبان از لحاظ طبیعی بودن و اتفاقی بودن آنهاست. وظیفه دستور نویس این است که طرق حسن استعمال زبان یعنی زبان افراد تعمیم یافته و نویسنده گانی را شرح کند که به فرانسوی خالص و سره مینویسند، و این حسن استعمال را از جمیع عوامل انحطاط از قبیل دخالت الفاظ اجنبی، اصطلاحات علمی و فنی بیگانه، کلمات بازاری و تعبیرات بربری (نامهدی) که برای تکافوی احتیاجات مشکوک تجارت، صنعت، ورزش، اعلانات و غیره ایجاد میشوند حفظ و حراست نماید. اما قواعد دستوری اتفاقی نیستند بلکه از تمایلات طبیعی دماغ انسانی نشأت کرده اند.

این تعریفات و تعبیرات فلسفی اکادمی فرانسه درباره دستور زبان خلاصه و مجموعه تمام نظریات است که دانشمندان یونان باستان، زبان شناسان روسی، استادان مکتب اسکندریه و محققان دوره رنسانس در باب زبان ابراز کرده اند. محققان غرب تمام دستورهایی را که در پر تو چنین نظریات نوشته شده اند بنام (دستورهای عنعنی) یاد میکنند.

همین دستورهای مبتنی بر عنعنه گریک و رومن است که اساس و بنیاد دستورهای زبان عربی، و زبان عبرانی و زبان دری را تشکیل میدهد. مگر جای آن این موضوع را به تفصیل بررسی خواهیم کرد. در اینجا صرف همینقدر یادآوری شویم که دستور دایونیسوس تراکس در قرن چهارم میلادی به زبان اومنی و متعاقب آن به زبان سریانی ترجمه شد. دستور نویسان عرب دستورهای زبان کلاسیک خود را به پیروی از دستور نویسان سریانی تدوین کردند و در عین زمان با عنعنه گریک و رومن مستقیماً در همسپاری به تماس آمدند. یهودیها با رقابت با اعراب و به پیروی از روش مقتبس آنان دستورهای زبان عبرانی را نوشتند

(۱) Port Royal: نام جایی است در پاریس

** Grammaire generale et raisonnee.

(۲) مثل (۱)، ص ۱۹۰.

(۱) و دستور نویسان زبان دری در افغانستان نخست از دستور نویسان عرب و سپس مستقیماً از دستور نویسان اروپایی پیروی کردند. این موضوع در مباحث آینده به تفصیل بررسی میشود.

تاثير پانینی بر زبانشناسی غرب

در آغاز این رساله درباره پانینی و روش دستور نویسی وی، تا آنجا که مقدور منابع در دست بود، سخن گفتیم. دستور نویسی در آریانا، چنانکه دیدیم هم از روش گریگوروفسکی مستقل و هم قدری مترادف آن بوده، در عین زمان از بعضی جهات بر آن تفوق داشت، اما بین این دو روش تشابهات قابل ملاحظه‌ای نیز دیده میشود، و آن این است که پیروان پانینی هم مانند پیروان افلاطون و دستور نویسان مرکز علمی اسکندریه به دو دسته انفاقیون و طبیعیون منقسم شده در بین خود به معارضاتی می پرداختند و از سوی دیگر چنانکه گفته ایم دستور نویسان آریانا و یونانی، هر دو، متون مذهبی کهن خویش را هم از نظر ساختمان دستوری و عمده از لحاظ سبک نگارش اساس و معیار قرار داده به تحلیل و تجزیه و جوه ساختمانی، فهرست الفاظ مستعمل در آنها و تفسیر و تعبیر محتوای آنها می پرداختند. از تصادفات خیلی عجیب یکی هم این است که تمییز بین اسم و فعل در دستور های مکتب پانینی عیناً به همان نحو است که در تشریح زبان یونانی توسط افلاطون دیده میشود. بدین معنی که در هر دو مکتب اسما را بحیث مسند الیه و افعال را بحیث مسند، آنها را از لحاظ منطقی و بحیث موضوع و محمول قضیه، تعریف کرده اند اما بحیث عموم دستور دانگان گندهارا را بر چهار قسم: اسم، فعل، پیشینه، و ادات تقسیم میکردند که از بعضی جهات با طریقه تقسیم یونانیان، علی الخصوص روش تقسیم ارسطو که کلمه را بر سه نوع: اسم، فعل و حرف ربط منقسم میدانست، تفاوت دارد. (۲) راجع به اینکه گفتیم دستور پانینی از بعضی جهات بر دستور های یونانی و رومی تفوق دارد صرف به دو نکته مهم روشنی مختصر میافزاییم که عبارت از بحث علمی و عمیق پانینی در آوازشناسی و نحو است. چنانکه در صفحات قبل مشاهده کردیم معروف ترین دستور نویس یونانی، ثراکس، در دستور خویش نخست بحثی در باره حروف دارد و بحث نحو آن به پندار مؤلفان غربی از بین رفته و نویسنده معتقد است که ثراکس اصلاً نتوانسته است یا مجال نیافته که از نحو زبان یونانی بحث کند. اما پانینی نه به جای حروف الفبایی رسم الخط زبان سنسکریت از «اصوات» این زبان، تقسیم بندی آنها از نظر مخارج و نوعیت، تغییر واحد های صوتی در اثر تأثیرات متقابل آنها بر یکدیگر در کلمات و ساختمانهای صرفی و نحوی بحث میکند و در عین حال بر ساختمان داخلی الفاظ و خصوصیات تراکیب الفاظ نیز بحثهای عمیق دارد. گویا

- (1) Language, Leonard, Bloomfield, Henry Holt, 1971; p. 9;
Introduction To Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge 1971,
p. 18.
- (2) Introduction to Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge;
1971, pp. 19—20.

به این صورت پانی نی واضع علم میخارج اصوات و علم نحو هر دو بشمار میرود. بدین صورت آشنایی زبانشناسان اروپایی با دستور پانی نی هم در روش دستور نویسی، هم در ایجاد رشته های تازه در علم زبان و هم در تکامل و ترقی روش علمی زبانشناسی بصورت کل تأثیرات بارز داشته است که در اینجا به اختصار از آن یاد میکنیم.

آشنایی اروپاییان با زبان سنسکریت و با دستور پانی نی دانشمند بزرگ زبانشناسی آریانا داستان طولانی و دلچسپی دارد که خود تحقیقات ژرف پیگیر و نوشتن رساله جداگانه بهم را ایجاب میکند. معلوم است که سپاهیان یونانی با پیروی کور کورانه از هوس جهانگیری سکندر مقدونی به گندها راه مسکن پانی نی، هم رسیدند. در آن روزگار به یکی از لهجه های زبان آریک، لهجه بیکه بچیت زبان مستقل ویدایی تکامل یافته بود، در گندها را و در بخشهای بزرگ آریایی نشین سرزمینی که مهاجران دوره های پیش از مد نیت زردشتی بلخی ساکن شده بودند گپ زده میشد. مگر یونانیان گوینده گان این زبان را نیز مانند گوینده گان سایر سرزمینهای مفتوحه خویش «بربر» نامیدند و زبان شان را بی مقدار انگاشته زحمت آشنا شدن به آن را به خود فداندند.

روز گاران درازی گذشت تا اینکه کولیان آواره گرد در سراسر دنیا پرا گنده شدند. کولیان یالو لیان که اروپاییان آنان را جپسی *gypsy* نامیدند کو چیهایی بودند و دستند، با ذوق، هنرمند، آزاده، بی بند و بار و به گفته حافظ شیرزای «دروغ وعده و قتال - وضع و رنگ آمیز» که خانه بی از خود نداشته و دایم العمر در سیر و سیاحت بودند. (۱) این لولیهها که از سرحدات شمال غربی هند (بلوچستان) برخاسته بودند به یکی از لهجه های زبان هندی که از بقایای سنسکریت کهن است سخن می گفتند و اروپاییها نخستین بار با توجه بزبان این طایفه به یکی از زبانهای هندی آشنا شدند تا اینکه در سال ۱۵۹۷ ع دانشمندی بنام بسونا ونتور او لکسانیوس در کتابی راجع به زبان گوتیک از زبان کولیهها نیز سخن گفت ولی نه مؤلف و نه خواننده گان کتاب وی میدانستند که این مردم خانه بدوش از هند برخاسته بودند و بزبان هندی سخن می گفتند. تا اینکه در قرن هژدهم انگلیسها بر هند تسلط یافتند و از برای آنکه مردمان هند وستان را چنانچه خواسته باشند، اداره کنند، به مطالعه زبان

(۱) کولیهها، یالو لیان همان مردمی هستند که حتی دختری مانند یکی از آنان دل حافظ

شیرازی، شاعر قرن هفتم هجری را نیز ربوده و در این باره گفته است:

دلهر بوده لولی و شیت شور انگیز دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز

در کشور ما این مردم را «جت» گویند و زبانشان را زبان «جتی» نامند.

سنسکریت و تحقیق در زبانهای معاصر هندی پراختند. گروهی از محققان نسخه های قلمی آثار سنسکریت را با خود به اروپا برده به مطالعه آنها سرگرم شدند. در بین این نسخ قلمی، البته، دستور زبان پانینی نیز وجود داشت. دانشمندان اروپایی از آشناسیدن با دستور زبان پانینی و ترجمه قسمتهایی از ادبیات سنسکریت بهره های وافر علمی بردند. وقتی محققان زبان سنسکریت را فراگرفتند در یافتند که بین این زبان و زبانهای کهن یونانی، لاتین و دیگر زبانهای قدیم اروپایی هم از لحاظ ساختمان دستوری و هم از نظر لغات مشابهتهای آشکارا وجود دارد. این امر در ابتدا باعث گردید که زبان یونانی و لاتین و دیگر زبانهای کهن اروپا را از سنسکریت منشعب بدانند (۱) ولی این پندار به زودی ترك گردید و با پیشرفت تحقیقات مقایسه بین ساختمان دستوری و لغات زبانهای سنسکریت، یونانی و لاتین رفته رفته زبانشناسی متایسی تأسیس شد و ترقی یافت. و در نتیجه مفکوره زبانهای خواهر و خانواده زبانها به وجود آمد. سرویلیم جونز اولین سنسکریت شناس معروف انگلیسی (۱۷۶۸ - ۱۷۹۴) ثابت کرد که زبانهای اروپایی از سنسکریت بوجود نیامده، بلکه زبانهای سنسکریت، یونانی، لاتین و تعداد دیگری از زبانها مراحل مختلف تحول یافته يك زبان قبل التاریخی می باشد. جونز (۲) باری در سال (۱۷۶۸) ضمن یکی از سخنرانیهای تاریخی خود در لندن چنین اعلام کرد. « زبان سنسکریت با زبانهای یونانی و لاتین از نظر ریشه افعال و صورتهای دستوری رابطه قویتر از آن دارد که بتوان آن را بر تصادف حمل کرد. این رابطه، در حقیقت، به حدی قویست که اگر هر زبانشناسی این زبانها را مطالعه کند یقین حاصل می کند که از چنان مبدأ مشترک کسی ایجاد شده اند که اکنون وجود ندارد. دلیل مشابهی داریم، هر چند بسیار قوی نیست، که فرض کنیم زبان گو تیک و سلتیک هر دو، گرچه اصطلاحات خیلی متفاوت دارند، با سنسکریت منشأ مشترک داشته باشند »

(1) Language, Leonard Bloomfield, Henry Holt, 1951, p. 12

(۲) سر ویلم جونز در هنگام بحیث قاضی القضاة دولت برطانوی هند اجرائی و وظیفه می کرد. وی به غرض درک بهتر قضایای حقوقی و قانونی و رسیدگی به آنها زبان هندی را فراگرفت و سرانجام انقلاب عظیمی را در زبانشناسی به وجود آورد.

(۲) و بدین صورت رشته‌بی‌ارز بازنشنامی علمی بنام زبانشناسی مقایسی پایه گذاری شد و توسط دانشمندان معروفی تعقیب گردیده به سرعت به مدارج کمال خویش رسید . باید بخاطر بداریم که هر چند انگلیسها بهتراز سایر اروپاییان به زبان سنسکریت و دستورها و آثار ادبی آن دسترس داشتند ، دانشمندان آلمان قدسهای اساسی و نخستین را در انکشاف دستورهای مقایسی برداشتند . آلمانها اگر چه درین وقت به علت جنگهای ناپلیون غیر مصون و به تشویش بودند باز هم برای مطالعه نسخ قلمی سنسکریت به پاریس سفر می کردند و در سال ۱۸۰۸ فردریک شگل کتابی نوشت و در آن اصطلاح زبانشناسی مقایسی - (vergleichende Grammatik) برای نخستین بار به کار رفته بود که به تعقیب و اصطلاح بسیاری این علم قرار گرفت . فرانز بوپ در کتابی که به سال ۱۸۱۶ در فرانکفورت نشر کرد تعریف افعال زبان سنسکریت ، زبان دری ، زبان یونانی ، زبان لاتین و زبان آلمانی را مقایسه کرد . پس از بوپ زبانشناسان بنام دیگر همین راه را پیمودند و آثار ارزنده بی ، بادانش عمیق از زبان سنسکریت و دستور پانی نی ، نوشتند و حتی در علم زبان نیز مانند علوم فزیک و کیمیا قوانینی بوجود آوردند که قانون را سمس راسک ، قانون گرم و قانون ورنر تا کنون در جهان شهرت دارد . از آنجا که این قوانین بیشتر تطابقات صوتی ، لغوی و صرفی زبانهای خانواده هند و اروپایی را به اساس مقایسی شرح می کند و بادستور زبان بمفهوم اخص آن چندان ربط نمی گیرد ، از شرح آنها خودداری می کنیم و وعده می دهیم که بادستگیری فرصت این قوانین را با ارتباط آنها به زبانهای دری و پشتو که تا کنون مطالعه نه شده است در رساله بی جدا گانه به تفصیل شرح کنیم . بدینصورت دستور پانی نی و آشنای غربیان باز پانی نی دستور آن را نوشته بود . یعنی زبان سنسکریت ، تأثیر مثبت و علمی عمیقی در زبانشناسی اروپا وارد کرد . در صفحات پیشتر یاد آور شدیم که بزرگترین کمبود علمی یونانیان در مباحث لسانی اتکای آنها بر روش عندی و قیاسی محض بود ، ولی روش پانی نی بر مشاهده و استقراء بنا یافته و بنا بران بسیار علمی تر از دستورهای یونانیان نوشته شده بود . از این جهت دستور پانی نی یگانه اثر علمی قرون تا اواخر قرن نوزدهم میلادی به شمار میرود .

(۲) اقتباس و ترجمه با اندک تصرف لفظی از :

- The Discovery of Language, Holger Pedersen, Translated by, John Webster Spargo, Indiana University Press, 1962, p. 18;
 — Language, Leonard Bloomfield, Holt, 1951, p. 12;
 — The Science of Language, John P. Hughes, Random House, 1962;
 p. 51.

اگر بخواهیم روش دستور نویسی پانی نی را با مقایسه آن به روش یونانی و به روش اروپایی جمعاً تا اواخر قرن نوزدهم میلادی خلاصه کنیم، ناچار بگوییم که:

۱ - پانی نی به جای حروف الفبایی، که نمودار نادرست اصوات هر زبان است، اصوات سخن را مطالعه کرده است و سخن واقعاً از اصوات ساخته شده است نه از حروف الفبا، بنابراین پانی نی مؤسس آواشناسی است.

۲ - پانی نی در تقسیم کلمات دقیقتر از یونانی و اروپاییان بوده است.

۳ - پانی نی نحو زبان سنسکریت را نیز مطالعه کرده، در حالی که ثراکس و پیروان وی آماده تجزیه نحوی زبان نبوده اند، بنابراین پانی نی واضح علم فحونیز بوده است.

۴ - پانی نی، برخلاف ارسطو، که در کلیه سازبهای خود برهان قیاسی را کاری بست، بر مشاهده و تجریب اتکا داشت و بنابراین نتایج مطالعات وی در باب زبان از یکسو زبان متون مقدس ویدی را و از سوی دیگر زبان محاوره مردم عوام گندها را را در نظر گرفته (۱) و این کاروی که بهترین روش علمی و مترقی را در علم زبان معرفی کرده است.

فردیناند دو سوسور

پس از آشنایی دانشمندان غرب به زبان سنسکریت و کشف کردن خانواده های بهم پیوسته زبانهای اندواروپایی، زبانشناسان به نوشتن دستورهای مقایسی این زبانها آغاز نمودند و آثار در این ساحه به وجود آمد که بحث بر روش و ضوابط و نتایج آنها، به علتی که به زبانشناسی مقایسی تعاقب دارد و به دستور زبان چنانکه مادر نظر داریم کمتر ارتباط میگیرد، از موضوع بحث ما خارج میگردد. باید متذکر شد که زبانشناسان غرب از اوایل قرن نوزدهم تا اوایل قرن نوزدهم برای مدت یکصدسال زبانهای بهم پیوسته را به صورت مقایسی مطالعه نموده قوانین تقابل و تغییر منظم اصوات را بین این زبانها و جوه مشترک و مغایر صوتی، لفظی، صرفی و نحوی آنها را تألیف میگرداند تا اینکه شارل بالی و البرت شیه شاگردان فردیناند دو سوسور مجموعه سخنرانیهای استاد خود را که در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۹ در پوهنتون جینوا در علم زبان ایراد کرده بود از روی نسخه های سایر شاگردان وی تدوین و نشر کردند و دو سوسور که خود حتی یادداشتهای درسی خود را ناپوش کرده بود بحیث مؤسس زبانشناسی معاصر شهرت یافت. سخنرانیهای دو سوسور که به عنوان «کورس زبان شناسی عمومی» در سال ۱۹۱۵ نشر شده است در واقع بزرگترین اثر زبانشناسی در زبان خود پنداشته میشود و روشهای گوناگونی که تا کنون در تحقیقات لسانی انکشاف یافته است هر کدام به جهتی متأثر از نظریات دو سوسور میباشد.

(1) Introduction To Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge University Press, 1971, p. 20

این دانشمند سوئسی در واقع شرح جالب و مفصّی در باب زبان انسانی تقدیم کرده است که بحث بر همه از حوصله گفتگوی مادر اینجا خارج است (۱). آنچه از نظر ما اهمیت دارد دو به دستور زبان تعاقب میگیرد این است که دو سو سو معتقد است زبان از دو دیدگاه مختلف مورد مطالعه قرار میتواند گرفت: یکی از نظر تاریخی و دیگری از نظر تشریحی. زبان پدیده است موجود که در طول زمان دگرگون میگردد. زبان هم در یک نقطه معین زمانه و هم در طول روزگار که معروض به تغییر و دگرگونی میگردد در داخل قوانین و ضوابط معینی عمل میکنند. بنا بران هم عملیه زبان در زمان معین و هم تغییر و تحول آن قوانین و ضوابطی دارد. هر گاه قوانین تغییر زبان از مرحله بی به مرحله دیگر مطالعه شود آنرا زبانشناسی تاریخی گویند. ولی هر گاه قوانین زبان در مرحله معین از زمانه تحقیق شود آن را زبان شناسی تشریحی گویند، و دستور زبان بدینصورت یکی از مباحث زبان شناسی تشریحی میباشد. از نظریات دیگر دو سو سو یکی هم این است که زبان گفتار و زبان نگارش دو پدیده جدا گانه هستند. زیرا از بان گفتار متشکل از اصوات (۲) و زبان نگارش متشکل از حروف است که نخستین با حس سامعه و دومین با حس باصره ادراک میگردد و نباید در مباحث دستوری زبان این دو جنبه لسانی را با هم خلط نمود. این دو نظر دو سو سو یکی از آنه نظریه مطالعه تشریحی زبان و دیگری نظریه اتکا بزبان گفتار در تحقیقات دستوری اساس تمام نظریات و روشهای گوناگون تحقیقات لسانی معاصر را تشکیل داده است.

گویا پس از انتشار سخنرا نیهای دو سو سو در زبانشناسی معاصر اساس و پایه نظریات علمی ذیل گذاشته شد:

زبان گفتار به زبان نگارش هم اولیت و هم اولویت دارد و در واقع نگارش از گفتار به وجود آمده است. با پذیرش این نظر در زبانشناسی غرب دو اصطلاح «زبان گفتار» و «زبان نگارش»

(1) Course In General Linguistics, Ferdinand De Saussure, Translated by, Wade Baskin, Philosophical Lib-rary 1959;

— Introduction To Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge, 1971;

Readings. In Linguistics, I, Martin Joos, Fourth Imprission, the University of chicago Press 1967, pp.— 19.

در کتاب فوق الذکر شرح مفصّلی از نظریات دو سو سو در اجاع به زبان و روشهای مطالعه آن داده شده است.

(۲) حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی فیلسوف و شاعر عالیقدر کشور مادر کتاب زادالمسافرین در

این باب بحث جالبی دارد که در این رساله در جای آن از آن بحث خواهیم کرد.

رسماً در قاموس علم زبان داخل گردید و برای «علم خط» مانند علم زبان اساسها و روشهای علمی طرح شد. همچنان این نظریه قایل گردید که دستور زبان يك علم تشریحی است نه هدایاتی یا قاعدوی. معنی این سخن این است که دستور نویسی باید زبان را چنانکه توسط گوینده گان اصلی آن گفته میشود شرح کند نه اینکه هدایت بدهد که زبان باید چگونه گفته شود. در بهلوی این دو پرنسپ و با تعمیم این مفکوره دوسو سور که زبان را میتوان از جنبه تاریخی و جنبه تشریحی آن بصورت رشته های جداگانه علم زبان و مطابق به روشهای خاص هر يك مطالعه نمود این مفکوره عرض وجود کرد که مطالعه تشریحی زبان بر مطالعه تاریخی آن مقدم است یعنی تا آنکه حالت موجوده زبانی شرح نگردد، سرگذشت تاریخی آن را نمیتوان و نباید تحقیق کرد.

در صفحات قبل اشاره کرده بودیم که از دستور نویسان دوره های کهن، از پانی نی گرفته تا حکمای یونان و روم و محققان مکتب اسکندریه، هر کدام تنها يك زبان مورد نظر خود را مطالعه و تحقیق نموده و تنها از همان يك زبان پرنسپهای کلی و ضوابط عمومی را در باب ماهیت زبان استخراج میکردند، که درست نبود. زبان شناسان معاصر با درک این نقیصه و از برای آنکه ضوابط عمومی درستی بوجود آرند تنها به تحقیق در يك زبان اکتفاء نکرده؛ میکوشند زبانهای متعددی را مطالعه نمایند و اگر ممکن باشد با استقرار کامل در تمام زبانها به استخراج ضوابط عمومی بپردازند.

اصالت نظم و ساختمان در زبان (Structuralism)

نشانه و خصوصیت بازر زبان شناسی معاصر این است که زبان را واحد ساختمان مشخص میداند و بدینصورت میکوشد تا علم زبان را با علوم طبیعی نزدیک سازد. معنی اصالت ساختمان زبان این است که: زبان عبارت از سیستم رابطه ها یا مجموعه پی از سیستمهای بهم مربوط است. عناصر تشکیل دهنده زبان از قبیل اصوات، الفاظ و غیره به صورت مستقل و بدون برقراری ارتباطات متساوی و متناقض در بین خود اعتبار و اهمیتی ندارند (۱). مؤسس این نظر هر چند فردیناند دوسو سور است، ولی دانشمندان دیگر پس از وی به شرح و انکشاف آن کوشیده اند و مکتبی را بوجود آورده اند که در زبان شناسی معاصر به (Structuralism) معروف شده است. پس از جنگ عمومی اول یکن از شاهزاده گان روسی بنام نیکولای تروبتسکوی (۱۸۹۰-۱۹۳۸) که در اول بحیث استاد فلسفه در پوهنتون مسکو کار میکرد به تحقیقات در باره زبانهای

(1) Introduction To Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge, 1971, p. 50.

سلاوی پرداخت. اما روشهای تحقیق معمول در زبانشناسی مقایسی او را قانع نساخت و بنا بر آن پس از مطالعه آثار فردیناند دوسوسور به مکتب اصالت ساختمانی زبان گراییده آثار ارزنده پی به این روش نوشت و آن را ضمن تدریس زبانشناسی مقایسی زبانهای سلاوی در پوهنتونهای مسکو، روستوف، صوفیه و ویانا تعمیم کرد. در این اثنا دوست تروبتسکوی، رومان یعقوبسن در پوهنتون شارل پراگ تدریس میکرد. این دو دانشمند در ظرف تقریباً ده سال باهم تبادل نظر داشتند و نظریات جدید و سهمی را در زبانشناسی به وجود آوردند.

یعقوبسن ضمناً مؤسسه‌یی را بنام حلقه زبانشناسان پراگ تأسیس نمود که مجله معروف «ژورنال حلقه زبانشناسی پراگ» را نشر و این نظریات و روش جدید تر و بتسکوی و یعقوبسن را نشر میکرد. مجموعه این روشها و نظریات بعداً به نام مکتب زبانشناسی پراگ یا فونیمیک یا «سترکچر لیزم» یا «فنکشنیزم» شهرت یافت. اساسات این مکتب در سال ۱۹۲۸ در نخستین کنگره زبانشناسان منعقدۀ پراگ و نخستین کنگره زبانشناسان سلاوی در سال ۱۹۲۹ در همین شهر تقدیم گردید و تأثیر عمیقی بر نظریات و روشهای تحقیقی تمام زبان‌شناسان جهان وارد کرد. جان هیوز استاد زبانشناسی پوهنتون کولمبیا (۱) اساسات عمده مکتب فونیمیک را بدینصورت خلاصه کرده است:

در این مکتب بیشتر بر سیستم اتکا میشود تا بر تفصیل. یعنی پیروان این روش نه میخواهند هر عنصر زبان را به تنهایی و بصورت متوالی مطالعه کنند بلکه به فهم ساختمان کلی زبان و اینکه چه نظامی را واجد است می پرداختند. بنا بران میکوشیدند تا هر واحد زبان را به حیث جزء تشکیل دهنده فونیک نظام بررسی کنند. تروبتسکوی تحقیقات مشبوعی در مورد دسته بندی واحدها و روابط هر واحد در هیئت کلی و با یکدیگر آنها در داخل نظام زبان به عمل آورده است. به همین جهت پیروان مکتب فونیمیک نخستین دانشمندانی هستند که مطالعه توزیع و محل استعمال واحدهای لسانی را انجام داده‌اند. آنها می پرسیدند که آیا یک صوت مشخص زبان در آغاز، میانه و انجام کلمات یا ججاها کثرت وقوع مساویانه دارد یا خیر؟ ترتیب و توالی استخراج اصوات سخن چگونه است؟ ساختمان ججاها از لحاظ توالی و تعداد واحدهای صوتی (فونیمها) قبل و بعد از اول یا هسته ججا بکدام صورت است؟ معلوم است که این روش تحقیق کاملاً تازه‌گی داشته با روشهایی که قبلاً شرح کرده ایم مشابهتی ندارد.

(1) The Science of Language, John P. Hughes, Random House, 1962, pp. 65-67.

پیروان مکتب فونیمیک همچنان توجه زیادی را به تعریف و تشخیص واحدهای صوتی معطوف میداشتند ولی قاهنگام سرگ تروپتسکوی شرح ساختمان دستوری و روش ساختمانی تشریحات جنبه‌های دستوری ایجاد نگردیده بود.

بهر حال زبان‌شناسی علمی و معاصر اروپا با ایجاد نظریات و روش تحقیقی معروف به (فونیمیک) آغاز میشود و در امریکا تیوری فونیمیک توسط زبان‌شناسانی بنامهای لیونارد بلوم فیلد و ادوارد سپارنکشاف و شیوع یافت. این دو دانشمند هر دو کتابی در زبان‌شناسی عمومی نوشتند و هر کدام کتاب خود را به نام «زبان» مسمی کرد. این دو دانشمند علاوه بر اینکه نظریات زبان‌شناسان پراگ را بخوبی و درستی هضم و تحلیل نمودند در ساحت شرح ساختمان دستوری زبان نیز تحقیقات ارزنده‌یی نمودند. نظریات عمومی درباره دستوری به اساس این مکتب که اکنون معمول و رایج است بدین صورت خلاصه میتواند شد:

دستور زبان عبارت از شرح علمی و تشریحی ساختمان زبان است. زبان اساساً دو نوع ساختمان دارد: یکی ساختمان لفظی و دیگری ساختمان معنوی (۱). ساختمان لفظی زبان دارای دو مرحله ماقبل دستوری و دستوری است. ساختمان مرحله ماقبل دستوری که به نام ساختمان واحدهای صوتی یاد میشود به روش مربوط به علم ساختمان واحدهای صوتی یا فونیمیک (Phonemics) مطالعه میشود. واحدهای صوتی زبان به دو دسته واحدهای صوتی اساسی یا مقطع (segmental phonemes) و واحدهای صوتی ثانوی یا عروضی یا تحلیل شده بر واحدهای صوتی مقطع (suprasegmental phonemes) تقسیم میشود. واحدهای صوتی مقطع به کانسونانت، واول و شبه واول تقسیم میشوند. کانسونانت اصواتی هستند که در ساختمان صوتی زبان در طرفین هجا واقع میشود اما واولها همواره هسته هجا را تشکیل میدهند. شبه واول اصواتی هستند که گاهی در طرفین هجا می‌آیند و گاهی در هسته هجا و بنا بر آن خاصیت کانسونانت و واول هر دو را واجداند. واحدهای عروضی به انواعی از قبیل فشار (stress)، فصل و وصل (Juncture) (آهنگ) (Intonation) ، لحن

« tone » و غیره تقسیم گردیده هر کدام نظریه درجات خفت و شدت، طول و قصر، سراتب عروضی و سقوطی و غیره تعریف و تقسیم و تشریح میشوند. ساختمان واحدهای صوتی به علتی ساختمان ماقبل دستوری نامیده میشود که واحد صوتی خودی معنی است ولی در ایجاد و تغییر و تبدیل معنی تأثیر و دخالت بارز دارد اما ساختمان دستوری زبان دو مرحله ساختمان واحدهای لفظی (Morphemics) و ساختمان واحدهای صرفی و نحوی از واحدهای لفظی است که نخستین را (morphological structure) و دومین را (Syntactic structure) نامند. واحد های لفظی از لحاظ محل وقوع و سایر خصوصیات

— An Introduction to Descriptive Linguistics, H.A. Gleason Jr., Holt, Rinehart and Winstan, Revised Edition, 1961;
Structural Linguistics, Zellig Harris, the U. of Chicago Press, 1951.

ساختمانی آنها در ترکیبات و جملات به اقسامی از قبل اسما، صفات، افعال، قیود و اسما آنها تقسیم میشوند. همچنان واحدهای لفظی از لحاظ استقلال و تقبید استعمال به واحدهای لفظی آزاد و مقید تقسیم میگردند. واحدهای مقید لفظی در ساختمانیهای صرفی و اشتقاقی به واحدهای آزاد لفظی می پیوندند در این صورت واحد یا شکل اساسی را (اصل) و واحد پیوسته را (وند) مینامند که به اقسامی از قبیل پساوند، میان وند، و پیشاوند تقسیم میشوند. همچنان در زبان واحدهای مقیدی هستند که واحدهای دیگر را در ترکیبات و جملات بهم ربط میدهند و بنام اشکال ساختمانی (Function forms) یاد میشوند. واحدهای لفظی هر کدام واج مقولات دستوری مختص به خود اند، چنانچه اسما واجد مقولات جنس (تذکیر، تانیث و تخنیت) عدد (واحد، تشبیه، جمع) حالت (مستقیم و منحرف) و افعال مقولات وجه (لزوم و تعدی) شخص (اول و دوم و سوم) و اشارات مقولاتی از قبیل قرب و بعد و امثالها دارند. مقوله های صرفی واحدهای لفظی غالباً واجد واحدهای صرفی میگردند که بنام (taxeme) یاد میشود. اساس ساختمان نحوی بنام واحد نحوی (tagmeme) یاد میشود، و آن عبارت از جمله است. جمله چنان یک واحد گفتار است که در ساختمان بزرگتر به حیث جزء واقع نشده باشد. واحدهای نحوی یا خبری هستند، یا پرسش یا اینکه تعجبی. هر واحد نحوی متشکل از دو رکن اساسی بنامهای (مستند) و (مستند) میباشد ولی از لحاظ اجزایه بسیط، مرکب و مختلط تقسیم میشود. ساختمان معنوی زبان عبارت از رابطه واحدهای لفظی با واحدهای معنوی (sememe) است. معنی عبارت از مجموعه جاییست که یک واحد لفظی در یک زبان بکار میرود. به نظر پیروان مکتب اصالت ساختمان زبان مطالعه ساختمان معنوی زبان بصورت علمی ممکن نیست و بنابراین (معنی شناسی) را از رشته های علم زبان خارج دانسته و به مطالعه معنی نهی پرداختند. این طایفه در تحقیقات خود به معنای کلمات توجهی نمیدارند و صرف ساختمان ظاهری زبان را مورد تفحص قرار میدهند. به نظر نگارنده این امر ناشی از عکس العمل افراطی زبان شناسان ساختمانی در برابر دستور دانان دوره های پیشین است. زیرا شرح دستوری زبان در گذشته کاملاً بر معانی الفاظ استوار بود و دستور دانان غالباً از شرح خصوصیات ساختمان الفاظ غافل میماندند. این امر باعث گردید که دستور دانان ساختمانی شرح جنبه معنوی لسان را به کلی یکسو گذاشته تحت تأثیر فلسفه ساختمان رایج زمان و روشهاییکه در تحقیقات علوم طبیعی از قبیل کیمیا و فزیک معمول است زبان را به این روش شرح میکنند. برای شرح کامل این دور روش و مقایسه بهتر آنها اشالی میآوریم:

چنانکه قبلاًستد کرده ایم تراکس دستور نویس یونان قدیم اسم را چنین تعریف کرده است: اسم آن جزء کلام است که حالت داشته بر جسمی (چون: سنگ) یا بر چیزی (چون: تربیت) اطلاق میگردد و به طریق عام یا

خاص به کار میرود. درین تعریف سراسر خصوصیات معنوی اسم شرح شده و تعریف اسم به صورت يك کلمه بیان گردیده است و بنا بر آن حیثیت يك کلمه منطقی و فلسفی را دارد که جنبه عالم شمولیت به آن میبخشد. اما دستور نویسی پیر و اصالت ساختمانی زبان به معنای اسم قطعاً توجه نمیکنند و اسم را در يك زبان خاص از لحاظ خصوصیات ساختمانی آن و نه بصورت کلمه منطقی یا فلسفی تعریف میکنند. به حیث مثال اگر از وی خواسته شود که اسم زبان دري را تعریف کند چنین خواهد گفت:

اسم در زبان دري کلمه بیست که:

۱ - پساوند جمع (- ها - ان - گان - یان) را پذیرد .

۲ - پساوند تنکیر (- ی - بی) را پذیرد: (کتابی، خانه بی)

۳ - پساوند وصفی را پذیرد: (کتاب سرخ)

۴ - پساوند اضافه را پذیرد: (کتاب احمد)

۵ - پساوند تمایکی را پذیرد: (کتابش)

۶ - ((ر ا)) را پذیرد: (کتاب را آورد)

۷ - پساوند ندایی (- ا - یا) را پذیرد: (دلا، خدایا)

۸ - در جمله به حیث مسند الیه واقع شود: (قلم شکست)

۹ - در جمله به حیث متعلق فعل واقع شود: (احمد خانه رفت)

بدین صورت می بینیم که مطابق به روش اصالت ساختمان در تعریف اسم بمعنی ومدلول آن قطعاً مراجعه نشده و خصوصیات نه گانه ساختمانی آن شرح گردیده است .

به نظر نگارنده روش دستور نویسی قدما از جهت اعتنای خاص به معنی الفاظ و ترك بیان خصوصیات ساختمانی آنها و روش ساختمانی به سبب اعتنای مطلق به شرح خصوصیات ساختمانی الفاظ و ترك بیان خصوصیات معنوی آنها همچنانکه بدرجه تفریط و افراط ضد یکدیگر قرار میگیرند هر دو ناقص و نارسا هستند زیرا زبان اصلاً نظام بیست متشکل از ((رموز)) و رموز چیز بیست که غیر از خود بر چیز دیگری بصورت اتفاقی دلالت کند، بنا بر آن رمز خاصیت ثنوی دارد، خودش ومدلولش پس در تشریح هرگونه نظام رمزی بیان هر يك از خصوصیات ثنوی به تنهایی و بدون بیان هر دو جنبه که لازم و ملزوم یکدیگرند وافی به مقصود نتوان بود. به عبارت دیگر الفاظ از برای بیان مفاهیم بکار میروند . پس اگر مفهوم لفظ در تشریح دستوری از نظر افکنده شود شرح دستوری به شرح اصوات مهمل مبدل میگردد و هرگاه تنها مفاهیم الفاظ تشریح شود و دیگر گونیهها و تغییرات و خصوصیات لفظی مدنظر گرفته نشود چون تغییر مفاهیم معلول تغییرات صرفی و اشتقاقی الفاظ است گو یا بدون شرح علل به شرح معلولات

پرداخته خواهد شد.

دستور گزارشی (Transformational Grammar)

در سال ۱۹۵۷ دانشمندی بنام نوام چامسکی رساله‌ی بی‌عنوان ((ساختمانهای نحوی)) نشر کرد (۱) و تغییر بی‌سابقه‌ی رادرنظریه‌ی دستور زبان به میان آورد. مؤلف در دیباچه‌ی این رساله چنین ادعا می‌کند که خواسته است درباره‌ی ساختمان دستوری زبان چنان یک نظریه‌ی عمومی و کلی را تأسیس کند که در باره‌ی زبان بصورت عام و درباره‌ی هر زبانی بصورت خاص قابل تطبیق باشد. وی این نظریه‌ی خود را نظریه‌ی گزارشی و دستوری را که مطابق به این نظریه نوشته شود دستور گزارشی نامیده است. این نوع دستور دارای اصطلاحات، رموز نگارشی، متعارفات، ضوابط و قوانینی است که شرح آن نه تنها به زبان ماد شوار است بلکه برای خواننده‌ی کتاب چامسکی در اصل انگلیسی آن نیز آسان نیست.

بر نظر یه دستور گزارشی ((چامسکی)) دانشمندان دیگر از قبیل زبانشناس اتحاد شوروی ((شاوم جان)) که کتابی در این باره به سال ۱۹۶۵ نشر کرد و زیلک ها ریس زبا نشناس امریکایی که اثر خویش را به عنوان ((روشهای زبانشناسی ساختمانی)) که در سال ۱۹۵۱ قبلاً نشر نموده بود ولی با چامسکی همکار و یکی داشت و همین کتاب را با پنجم در سال ۱۹۶۱ تجدید طبع نموده نام آنرا ((زبانشناسی ساختمانی)) گذاشت (۲) نظریات دیگری افزو دند، و سپس حتی شروعی بران نوشته شد و از آن تمجید و انتقاد هر دو به عمل آمد (۳).

نظریه دستور گزارشی بر این کلیه استوار است که زبان دارای دو ساختمان، یکی ساختمان سطحی (surface structure) و دیگری ساختمان عمیق (deep structure) میباشد و در واقع ساختمان سطحی دستور از ساختمان عمیق دستوری نشعب می‌گردد. (ساختمان سطحی عبارت از ساختمان لفظی و ساختمان عمیق عبارت از ساختمان معنوی است.) همچنان ساختمان زبان سه مرتبه دارد. و مرتبه عبارت از مجموع ضوابط و رموز است که واجد هیئت منظم باشد. مرتبه اول ساختمان زبان مرتبه واحدهای

(1) Syntactic structures, Noam Chomsky, Mouton and Company, the Hague, 1962.

Harris, the U. of Chicago press Fifth Imprission, 1961.

(2) Structural Linguistics, Zellig

(3) On Tagmemes and Trans- forms, Walter A. cook, Georgetown University press, 1964.

Introduction To Theoretical Linguistics, John Lyons, Cambridge University Press, 1971, pp. 247-269.

از جمله فوق که معروف است ، جمله مجهول بدینصورت منبعت می گردد :

آن + مرد + زد + . کمک + ماضی .

آن مرد زده شد .

مطابق به نمونه بی که آور دیم ، به عقیده پیروان نظریه دستورگزارشی ، نخست جمله های ساده اساسی زبان را شرح نموده ، سپس مطابق بق به سعادت جمله های اساسی با تقدیم و تأخیر اجزای جمله اساسی و کم کردن و افزودن عناصر اساسی لازم تمام انواع جمله های زبان را شرح و فورمول بندی می تو ان کرد .

دستور نویسی در جهان عرب

تا جایکه معلوم است هیچ دستور تدوین شده زبان عربی از ایام جاهلیت در دست نیست. و باید هم نباشد. زیرا چنانکه در بخشهای پیش دیدیم انگیزه اساسی دست یازیدن به تدوین دستور زبان در آریانا ، هند ، یونان و روم شرح ساختمان نصوص مقدس شان به خاطر صیانت آنها از مسخ و تحریف و تلحین و ایجاد قرائت صحیح و معیاری و فهم درست مطالب و مندرجات آنها بوده است. ولی عربها در ایام جاهلیت کتابی نداشتند که به تقدس آن قایل باشند و اگر داشتند از فساد و تحریف آن نمی هراسیدند .

هر قبیله آئینی و هر عشیره بتی داشت که طبق رسوم و عنعنات خویش از آنها پیروی و نیایش می کردند. افسونها ، دعاها ، مناجاتها و اشعار شان همه شفاهی بود و سینه به سینه حفظ می گردید، و از گذشته گان به آینده گان انتقال می یافت. همچنان از یکطرف قبائل عرب چندان در بین خود آمیزش و اختلاط نداشتند تا هجده های مختلف زبان شان باهم خلط شود ، یا به فساد گراید ، و از طرف دیگر مردمان غیر عرب در بین شان آن قدر نبود که زبان شان را بیاسوز ندود چاره **«لحن»** شوند و اصلاح لسانی آنها ضرورت باشد. بنا بر این حاجتی به تدوین دستور زبان خویش نداشتند. اما اسلام کتاب مقدسی برای شان آورد که باید نص آن را از تحریف و تلاوت آن را از تلحین و محتوای آن را از سهو تفسیر صیانت می کردند. از سوی دیگر امتزاج و معاشرت عربها با عجمیان باعث امتزاج لغت عرب با دیگر زبانها گردید. رجال علمی و سیاسی و دیوانی و اداری که از سمل غیر عرب خاصاً از خراسان (افغانستان دوره اسلامی) و فارس (ایران امروزی) به دارالخلافت اسلام روی آوردند باید زبان عربی را فرا می گرفتند. عربها از لحاظ تعصبات قومی و نژادی بر زبان خویش افتخار میکردند و تکلم فصیح برای طبقات اشراف و ممتاز سایه فضل و مباحثات به شمار میرفت. تمام این انگیزه های دینی و اجتماعی باعث گردید تا مسلمانان به استخراج و تدوین قواعد دستوری زبان عربی دست یازند .

واضعین علم نحو عربی استخراج و تدوین این علم را از زبان خویش، که در اوایل بر نصوص قرآن و احادیث مبتنی بود، از وجایب دینی میسر کردند. در سؤالات مؤرخان علوم انسانی عرب حدیثی از حضرت رسول (ص) نقل شده است: در حضور حضرت پیغامبر شخصی از موالی متعرب بالحن سخن گفت. پیغامبر فرمودند «ارشدوا ایاکم». شاید به تبعیت از همین امر پیغامبر، علی بن ابی طالب (رض) در باب نحو عربی اندیشیده و ابوالاسود دؤلی را که واضع علم نحو عربی پنداشته میشود دستور داده باشد که بر کلمات قرآن برای رفع و جر و جزم علایمی بگذارد تا کسی در تلاوت آن مرتکب لحن، که بقول حضرت رسول باعث گمراهی است، نگردد. شاید به همین علت باعث دؤلی علم نحو در عرب از علوم سرموز و الهامی پنداشته شده باشد و وضع اصطلاح نحو را به حضرت علی کرم الله و جهه که به ابوالاسود گفت «انح هذا النحو» یعنی «بدین طریق برو» نسبت داده باشند. تاجایی که معلوم است ابوالاسود غیر از عربی زبانهای دیگر بالخاصه زبان سریانی را میدانست. از آنجا که سریانیها قواعد دستوری زبان خویش را با استفاده از کتب دستور زبانهای یونانی و لاتین تدوین کرده بودند بعید نیست که ابوالاسود از نحوه اندیشه یونانیان در باب زبان و روش دستور نویسی آنها متأثر شده باشد. هر چند از ابوالاسود کتاب مدونی در نحو عربی باقی نمانده و صرف به ایجاد علایمی برای تلاوت صحیح قرآن که عبارت از گذاشتن نقطه ها بالای حروف بوده است پرداخته است، شاید به تدریس مفاهیم علایم استخراج خویش و حتی تشریح خصوصیات نحوی قرآن بصورت شفاهی پرداخته باشد، هر چند روایاتی هم هست که ابوالاسود کتابی نوشته و علی بن ابی طالب مقدمه بی بران پرداخته بوده است، وقفی، (متوفی ۶۳۶) چنانکه خود گفته است آنرا در مصر در ایام طالب علمی خویش

۱- مراتب النحویین، ابی الطیب عبدالواحد بن علی المغوی، متوفی ۳۵۱ تحقیق و تعلیقات از محمد ابوالفضل ابراعیم الفجالی، قاهره، مطبعة السعادة ۱۹۵۳ م.

این حدیث به این صورت نیز نقل شده است. «ارشدوا ایاکم فانه قدضل». رش. المدارس النحویة، دکتور شوخی ضیف، دارالاعراف مصر، ۱۹۶۸، ص ۱۱، این حدیث را به اینصورت نیز نقل کرده اند: «ارشدوا ایاکم فانه قدضل» روایت پوهاند محمد کبیر استاد فقه اللغة، پوهنحی شرعیات، پوهنتون کابل.

۱- المدارس النحویة، ص ۱۵.

۲- ایضاً، ص ۱۴.

در دست وراقی دیده بود (۲). اما آنانی که وضع علم نحو عربی را به علی بن ابی طالب نسبت میدهند، و از آن جمله است القفطی که در کتورشوقی در المدا رس النحویه (ص ۱۲) از وی روایت میکند، معتقدند که نخستین کسی که کلام عرب را به اجزای آن تقسیم نموده و هر یک را تعریف کرده است علی بن ابی طالب است. شوقی گوید که در بعضی از روایات و اشیاء و اوضاع علم نحو ابوالاسود به تنها یسی است. و لسی طبق روایات دیگر علی بن ابی طالب و ابوالاسود هر دو این علم را وضع کرده اند و هر چند در صحت این مطلب شك دارد چنین گوید که روزی ابوالاسود نزد علی بن ابی طالب رفت و او را متفکر یافت. از وی پرسید که به چه میاندیشد. علی (رض) به وی گفت: «در شهر شمالجن شنیدم پس اراده کردم که کتابی در اصل عربی سازم.» ابوالاسود چند روز بعد به نزد علی (رض) رفت و حضرت علی رض صحیفه بی به وی داد که در آن نوشته بود «بسم الله الرحمن الرحيم: الکلام کله اسم و فعل و حرف. فالاسم انباء عن المسمى والفعل انباء عن حرکت المسمى والحرف انباء عن معنی ایس باسم و لافعل» یعنی: کلام همه آن اسم و فعل و حرف است. اسم آنست که بر مسمى دلالت کند و فعل آنست که بر حرکت مسمى دلالت کند و حرف آنست که بر معنا بی دلالت کند که نه اسم باشد و نه فعل. و علی (رض) سپس افزود: «بدانکه اشیاء بر سه قسمند: ظاهر و مضمیر و شیی که نه ظاهر است و نه مضمیر و دانشمند ان فضل خود را در معرفت آنچه که ظاهر و مضمیر نباشد آشکار کنند.» ابوالاسود به جمع کردن چنین اشیاء پرداخت و به حضرت علی بن ابی طالب گزارش داد و از آن جمله بود حروف نصب: ان، آن، لیت، لعل، کان، مگر «لکن» رانیا ورد ه بود، علی (رض) به وی گفت: «آیا آنرا فراموش نه کرده ای؟» ابوالاسود گفت: (آنرا از این جمله نشنیدم) علی رض گفت:

«ولی از همین جمله است آنرا نیز بیفزای.» (۱)

مقصود ما از نقل مفصل این داستان این است تا زمینه بی به دست آریم که مفکوره ارسطو و ثرا کس را در باب اجزای کلام با مفکوره واضعین عام نحو عربی در این باب مقایسه کنیم. (۲)

(۱) همان کتاب ص ۱۳-۱۴، شوقی صحت این روایت را در جای دیگر رسمیکند.

(۲) هر چند انتساب این گفتگوها و مباحث به علی بن ابی طالب (رض) و ابوالاسود مورد ظن و تردید است ولی ابن طرز فکر در بین عربها وجود داشته است. ما عین آنرا در کتاب سیبویه خواهیم دید.

در بدو امر هر گاه به شباهت کامل گفته ارسطو و آنچه به حضرت علی یا ابوالاسود نسبت داده شده است نظر انداخته شود و در یافته شود که هر دو کلام را به اسم و فعل و حرف تقسیم کرده اند، به ناچار این سؤال پیش می آید که آیا واضعین نحو عربی مفکوره خود را از یونانیان اقتباس نکرده اند؟ ممکن است این سؤال جوابها ی مثبت و منفی هر دو را داشته باشد. ولی مؤلفان عربی زبان این امر را در می کنند و شباهت بین تقسیم کلام ارسطو و مؤلفان عربی را توارد پیدا اند، ولی مطلب در این است که هر چند تعریف این سه جزء کلام در یونان و عرب هر دو مبتنی بر معانی آنهاست و شرحی از هیئت ظاهری و فلفلی آنها داده نشده است، به نظر نگارنده تعریفات واضعان دستور عربی بیشتر به زبان تعلق میگیرد تا به منطق. افلاطون و به پیروی وی ارسطو اسم را بحیث مستند الیه یا موضوع قضیه، و فعل را به حیث مستند یا محمول قضیه، و حرف را به حیث ربط دهنده فکر تعریف کرده اند. ولی حضرت علی (رض) و ابوالاسود اسم را دال بر مسمی و فعل را دال بر شرکت مسمی و حرف را خارج از اجناس اسم و فعل دانسته اند که به نظر ما واضعین و مشخصتر است. علت اساسی این اختلاف در تعریف اجزای سخن شاید این باشد که ارسطو و افلاطون زبان را از لحاظ فلسفی و یا ارتباط اجزای آن با تفکر، که بحثی از منطق بوده است، مطالعه کرده اند؛ ولی عربها زبان را بحیث وسیله تفاهم و باروش استقرائی، نه قیاسی، مطالعه میکردند. علاوه بر این غرض و مقصود از تحقیقات اسانی نیز در نزد یونانیان و عربها تفاوت داشته است. در واقع غرض افلاطون و ارسطو از بحث در باب زبان این بود که رابطه تکلم را با تفکر در یابند و این خود اساس عام دلالت و بخشی از منطق را تشکیل میدهد، ولی مقصود عربها از مباحث اسانی صیانت گوینده گان از ارتکاب لحن و وقایه زبان شان از اختلاط و انحطاط بوده است.

و اما اصول نقطه گذاری ابوالاسود بر کلمات قرآن مجید نخست توسط پسرش عطاء بن ابی الاسود و سپس توسط نصر بن عاصم و عبدالرحمن بن هرمزان و یحیی بن یعمر عدوانی (متوفی ۱۲۹ هـ) و عنبسه بن معدان المهری معروف به عنبسه الفیل و سیمون الاقرن (متوفی ۱۲۷) که همه از جمله قراء و اکثرشان مستقیماً یا با واسطه شاگردان ابوالاسود بودند ادامه یافت (۱) و شاید بهمین جهت است که بعضی از مؤلفان نصر بن عاصم الدثلی، گروهی نصر بن عاصم المیشی و دسته یی هم عبدالرحمن بن هرمزان را واضع علم نحو عربی دانسته اند. اصول نقطه گذاری این گروه از نحاچه چنان بود که علامت نصب را با نقطه یی بر بالای حرف منصوب و علامت جر را با نقطه یی

۱ - المدارس النحویة، ص ۷۶، مراتب النحویین، ص ۱۲، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول،

دکتر ذبیح الله صفاء، کتابفروشی ابن سینا، طبع چهارم، ۱۳۳۳، ص ۱۲۵.

در زیر حرف و رفع را با نقطه بی در پهلوی آن نشان میداد و علی الظاهر این رسم را از سریانیان آموخته بودند» (۱)

آنچه این دانشمندان از قواعد نحوی استخراج کرده بودند بسیار ساده و محدود به سیاحت در باب اسم و فعل و حرف و فاعل و مفعول و مضاف و مضاف الیه و عوایل رفع و نصب و جر بود و این قواعد را به شاگردان خود در حقیقت تدریس به طریق القاء و تلقین بدون تعلیل تدریس میکردند. این دانشمندان جمعاً آروش و اصولی را در تحقیقات لسانی بوجود آوردند که بعلمت سکونت شان در بصره بنام آراء علماء بصره یاد میشود.

تعداد نجات بصره هر چند زیاد و ذکر نام و آثار هر کدام در اینجا باعث طوالت کلام میگردد و ناگزیریم از ابو عمرو بن العلاء المازنی (متوفی ۱۵۳) و برادر وی ابو زینان و ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد بصری که در مراتب النحویین (ص ۲۸) به عبارت ((اعلم ان س واذ کاهم و افضل الناس و اتقاهم)) ستوده شده است و هموست که علم عروض عربی را وضع کرده است، نام ببریم و از سیبویه فارسی‌اندکی به تفصیل یاد کنیم. خلیل بن احمد نخستین دانشمند اسلام و عرب است که علم مخارج الحروف را میداندست. وی هر چند در این باب کتابی نپرداخته است ولی مفردات کتاب العین خویش را که در لغت عرب است بر اساس مخارج حروف نوشته، به این صورت که نخستین کلمه این قاموس را از حرف (ع) که حرف حلقی و در اصوات زبان عربی از نظر مخرج دنبالتترین است آغاز نموده و باین ترتیب فهرست کلمات را دنبال کرده است: ع ح ه خ غ ق ک ج ش ص ض س ر ط د ذ ث ز ل ن ف ب م و ای. (۲)

هر چند ترتیب حروف توسط خلیل از نهایی ترین مخرج تا جلوی ترین آن در بعضی قسمت‌ها به واقعیت مقرون نیست خصوصاً در مورد حرف (ی) که آن را جلوی ترین پنداشته ولی اصلاً مخرج میانگامی دارد و حرف (الف) که مخرج آن در دنبال است ولی آنرا جلوی پنداشته اقدام به ترتیب حروف و تدوین فرهنگ لغات عرب به اساس آن کار عظیم و منہمی به شمار میرود. سیبویه شاگرد خلیل در (الکتاب) شرح حروف را به ترتیب استاد خویش مرتب نکرده است که از آن یاد خواهیم کرد. مترجمان احوال خلیل چندین کتاب را در صرف و نحو به وی منسوب کرده اند از قبیل رساله بی در معانی حروف، آلات الاعراب، العوایل، صرف الخلیل و غیره که بگمان غالب ما فند کتاب العین از بین رفته اند و چنان بینماید که رؤوس مطالب اکثری از رسایل خلیل در کتاب «سیبویه» گنجانیده شده باشد. (۳) (دنبال کنید)

(۱) ایضاً کتاب اخیر، ص ۱۲۶.

(۲) ر. ل. ک. : المدارس النحویه، ص ۳۲ و تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۱۲۸ حاشیه ۱.

(۳) ایضاً المدارس النحویه، ص ۳۴.

نویسنده: لیدیا نیکولایو نا کیسیلووا

ترجمه دکتور اسدالله حبیب

مقاله‌هایی در لغت‌شناسی زبان دری

لیدیا نیکولایو نا کیسیلووا دانشمند زبان‌شناس اتحاد شوروی در صف اول محققانی قرار دارد که عمر شانرا در تدریس زبان دری و تحقیق در این زبان صرف کرده اند. آثار ارزنده بیکه لیدیا نیکولا یونا تالیف کرده است بیا نگر دید خاص و محققانه او در این یان موضوع لسانیت و بر مطالب جالب لغت‌شناسی زبان دری روشنی می‌اندازد. در سال ۱۹۷۳ کتابی از محقق مذکور بنام «مقاله‌هایی در لغت‌شناسی زبان دری» در مسکو چاپ رسید. با توجه به سودمندی این کتاب برای علاقمندان زبان دری به ترجمه مقدمه آن پرداختیم، به امید آنکه روزی تمام اثر را ترجمه کنیم و بدسترس اهل تحقیق قرار دهیم. باید یاد آور شد که در این ترجمه، اندک مطالبی که برای خواننده مجله ادب ضروری نمی نمود حذف شده است.

از چند سال است که زبان دری افغانستان یا دری کابلی (در گذشته بنامهای فارسی افغانی فارسی کابلی و زبان ناچکی یاد میشد) رسماً بنام زبان دری یاد و در قانون اساسی جدید افغانستان ثبت شده است. (۱)

این عمل تجدید نامگذاری خودش مسله ارزش‌مبته داشته است زیرا با این اقدام استقلال دری افغانستان به تائید رسید و از آن به شکل خاصی سرنوشت و نقش زبان سز کور روشن گردید.

اصطلاح جدید به مقابله اشکال محاوره‌یی و نگارش ادبی زبان در افغانستان پایان بخشید و باعث آن شد تا نظر درستی در باره لهجه‌ها و زبان رسمی منجیت سیستم واحدی و منجیت دو شکل موجودیت زبان ملی عموم مردم قائم شود. امروز در افغانستان از دری نگارشی و ادبی و لهجه‌های

ساده سوم فصل اول قانون اساسی که در سال ۱۹۶۵ توسط نویه جرگه افغانستان تصویب شده است میگوید که: «از جمله السنه افغانستان به و دری زبانهای رسمی اند.»

آن صحبت در میان است چنانکه در نشریه‌ی واحدی با اهمیت افغانستان معاصر به چنین مطالب برمیخوردیم .

همزمان با تغییر نام زبان، پیشرفتهای نمایانی در آموزش و تدریس آن در مؤسسات تعلیمی افغانستان رونما گردید و تمایلی به جهت تجدید نظر بر پیش‌رایج در باره زبان معیاری، تلفظ صحیح و املائی آن دیده شد. گامهای نخستین در راه آوردن تحولی در املاء برداشته شد (۱) و به خصوصیت ساختمان دستوری و مجموعه لغات زبان دری و ضمناً شکل مسحاویره‌ی آن نیز پرداختند و چند لغتنامه نیز از چاپ برآمده (در این باره رجوع شود به فصل اول کتاب) . فعلاً صداها برای راندن خصوصیت های گفتاری و محلی از زبان رسمی به ندرت بالاسی شود (تمام خصوصیت های محلی، مسحاویره دری که جراید افغانستان و ادبیات بدیعی و دیگر نشریات راسی آراند تا همین اواخر «اشتباهات» تصادفی «خطای کتابت» و «غلطی» تهرده می شد که گویا نویسنده ها بی از بی سوادی کرده اند . (۲) پیش از این در افغانستان اکثر از کتب دستور زبان و کتب درسی زبان فارسی چاپ ایران استفاده می شد . کتب دستور زبان چاپ خود کشور که انگشت شمار هم بود با تقلید از نمونه های خراب ایرانی نوشته شده بود و قاعدتاً بر اساس زبان شعر کلاسیک

(۱) آنچه تا آنکه در خود افغانستان، در خارج کشور نیز تا همین اواخر بسیاری ها به آن عقیده بودند که افغانان زبان فارسی را چون زبان رسمی بکار میبرند، در حالیکه مردم به لهجه های نزدیک به لهجه تاجیکی سخن میگویند. چنین پنداشته می شود که در افغانستان اصلاً لازم است درباره دو زبان صحبت شود: زبان گفتاری یعنی تاجیکی و زبان ادبی یعنی فارسی (ویا زبان روشنفکران «زودین لغت نامه مختصر افغانی به روسی تعلیقات از برتلس، اطلاعات مختصر در باره زبان افغانی، فونئیک و نگارش آن، ص ۳۰» در سال ۱۹۶۵ طرح املائی جدید دری توسط کمیسیون با صلاحیت متشکل از دانشمندان افغانستان و استادان پوهنتون کابل (روش جدید در املائی دری، بخوان ویدان، شماره ۸، عقرب ۱۳۳۳) تهیه و چاپ شد. هدف اساسی این طرح، تنظیم قواعد املائی و دور کردن اختلافات موجود در نوشتن کلمه ها بود، کوششیکه برای حل بخصوص برخی مسایل املائی بدون در نظر داشتن عنعنه املائی فارسی ایران (چون طرز نوشتن کلمه های همزه دار و نقطه گذاری وغیره) در آن شده است، دلچسپ میباشد .

قرار داشت و از زبان واقعا موجودی که اکثریت در افغانستان پذیرفته است به نهایت دور بود. مثلا قواعد زبان فارسی که در سالهای بیست و نهم قاری عبدالله خان شاعر مرحوم برای تدریس تهیه کرده و در کتاب قرائت دوره دوم ابتدائی گنجینه شده است. (۱) و جدیدتر از آن «دستور زبان فارسی» استاد ملک الشعراء بیتاب (۲) از آنجمله میباشد. اکنون در افغانستان کتب درسی مکاتب و کتب دستور زبان را بر اساس زبان دری موجود که بان سخن میگویند و می نویسند تألیف میکنند و نشرات موسسات عالی تعلیمی نیز این خصوصیت را دارند. در فاکولته ادبیات و علوم بشهری پوهنتون کابل پیشرفت واضحی در تدریس اسامات زبانی دیده میشود. مثلا در دیپارتمنت زبان و ادبیات دری مطالعه زبان دری بصورت علمی و با استفاده از تازه ترین روش های زبانی شناسی آغاز یافته است. در سال ۱۹۶۵ محمد رحیم الهام یکی از استادان ورزیده آن دیپارتمنت «مقدمه بردستور زبان» را تألیف و چاپ کرد که اثر مذکور در حقیقت بیان اسامات زبانی شناسی تشریحی با استفاده از زبان دری و پبنتو بود (۳). دانشمند سوسوف همچنان برای تشریح علمی فونیمهای زبان دری تلاش ورزیده است (۴) هر دو اثر مذکور از آن رو ارزشمند است که بر پایه مواد لسانی که بدقت انتخاب شده است، استوار میباشد و همچنان درباره آخرین نشرات مجله (ادب) اورگان علمی فاکولته در سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹ و از آنجمله درباره مقاله محمد نسیم نگهت دانشمند و ادیب برجسته در مسایل گوناگون لغت و گرامر دری همانسان قضاوت می توان کرد. (۵) به م. ن. نگهت سعیدی افتخار تألیف نخستین ((دستور زبان معاصر دری))

(۱) - قاری عبدالله ملک الشعراء: رساله یی در رشته قواعد زبان فارسی برای صنوف دوره دوم

ابتدایی.

(۲) ملک الشعراء عبدالحق بیتاب، دستور زبان فارسی، مدیریت نشریات فاکولته ادبیات

حوت (۱۳۳۳)

(۳) مقدمه بردستور زبان، پوهنخی ادبیات، ترجمه و نگارش محمد رحیم الهام، ۱۳۳۴.

(۴) محمد رحیم الهام فونیم شناسی دری، کابل پوهنتون خبرونه، ۸ و ۹ کتبه، سنبله، سیران ۱۳۳۴

(۵) محمد نسیم نگهت سعیدی، ساخت و انواع کلمه دری، مجله ادب، شماره ۱-۲، ۱۳۳۷

کابل، وساختمان و اقسام ((عبارت)) و ((گفته)) در زبان دری، مجله ادب، سال شانزدهم، شماره های

پنج و شش. حوت ۱۳۳۷

نیز متعلق است که مهمترین مرحله در مطالعه این زبان هم در افغانستان و هم در خارج آن بشمار میرود. (۱) همه مطالب مربوط به تالیف و نشر این اثر تازگی دارد. موافق پیش از همه بدنبال اهداف علمی تدریس خود رفته و بران شده است تا ((به شاگردان درست نوشتن در زبان دری را بیاموزد)) رجوع شود به مقدمه دستور زبان مذکور. باید گفت که خود این سوال که چه چیز در زبان ((صحیح)) بشماریم و معیار بدانیم مخصوصاً در زبان دری که در آن غالباً سبک و روش ادب کلاسیک ((سویه ادبی)) شناخته می‌شود و بخشی از نویسندگان آگاهانه بسوی معاییر پذیرفته شده در ایران می‌روند، دشوار است. پاسخ به سوال زبان معیاری در این مورد توضیح شماری نظرات عمومی و اساسی را ایجاد میکند که با وضع دری ادبی و نگارشی در افغانستان و ارتباط آن با لهجه‌های محلی و شفاهی و محاوره‌یی و مقام آن در بین دیگر زبانهای وابسته نزدیک بآن تعلق دارد. م. ن. نگهت سعیدی.

با توضیح این چنین سوال‌های عمومی کتاب خود را آغاز میکند و درباره آنکه بطور کاملاً مشخص زبان دری را مستقل می‌شناسد و درباره ارتباط نزدیک آن با زبان محاوره‌یی کابل، به خواننده اطلاع میدهد. مولف موصوف در مقدمه می‌نویسد: ((در زبان فارسی سه شکل جغرافیایی دری افغانستان، فارسی، ایران و تاجیکی تاجکستان شوروی وجود دارد... دری نگارشی معاصر، شکل نوشته شده گفتار معیاری کابل است.))

تمام مطالب اساسی متودیک «گرامر» بر آرای عمومی مذکور استوار است. برای نخستین بار زبان عصر گذشته و زبان شعر کلاسیک نه بلکه زبان نگارش و زبان محاوره‌یی معاصر دری که در روزگار ما با آن در افغانستان سخن می‌زنند و می‌نویسند زیر تحقیق و تشریح گرفته می‌شود. مثالها از نثر معاصر دری مثلاً از جراید و رادیوی افغانستان آورده می‌شود. مشاهدات و تعمیم‌های لسانی م. ن. نگهت بطور عمده از ادبیات بدیعی معاصر و در انجمله از داستانهای کوتاه و داستانهای دنباله‌دار نویسنده‌گانی پخته کار چون ع. پژواک، ن. توروا یانا، م. ر. الهام، رهگذر، ا. حبیب، سرچشمه می‌گیرد. نگاهت از روی این مواد در ساحت تلفظ اصلاً و غیره، قواعد ترتیب میدهد. دانشمند موصوف برای یاد دادن درست گپ زدن و درست نوشتن به شاگردان، به آنکه در واقع چگونه گپ می‌زنند و می‌نویسند توجه میکند چنین بر خورد واقع بینانه با زبان، برای علم زبان‌شناسی افغانستان، جدید است.

(۱) دستور زبان معاصر دری، برای سالهای آخر دوره ثانوی مکاتب و سالهای اول پوهنتون

م. ن. نگهت سعیدی پوهندوی پوهنځی ادبیات و علوم بشری، پوهنتون کابل، میزان ۱۳۳۸

(۱ اکتوبر ۱۹۶۹)

تفصیل اطلاعات و تنازگی آنها درباره جهات گرامری گوناگون زبان دری وجه متمایز کتاب م. ننگهت است (مثلاً بخش های نحو که نخستین بار با چنان وسعت کار شده است و یا اشکال فعل و یاساخت انواع عبارت و جمله) که ازین نگاه نیز ارزش زیاد علمی دارد.

نام جدید زبان «دری» در افغانستان و علی الخصوص در زمینه امور رسمی بزودی پذیرفته شد اما آوردن این اصطلاح در مسیر دانش بانا ملا یماتی نیز همراه بود. در ایران نشانی اصطلاح «دری» معنای زبان خراسان و ساوراء النهر دوره شکوفایی ادب کلاسیک فارسی تاجیکی (قرنهای ۸ تا ۱۰ میلادی) را میسرساند، مطالب فراوانی مخصوصاً در موضوع پیدایش و تاریخچه نام «دری» موجود است. احیای اصطلاح قدیمی در شرایط افغانستان معاصر معنایی خاص سیاسی داشته یعنی دران کوشش افغانها در تأکید ارتباط زبان شان با زبان دوره کلاسیک قدیم نمایش یافته است. تعمیم اصطلاح دری در کارهای علمی منجبت زبان افغانستان معاصر مسلماً کار مشکلیست.

این مطلب از آثار خود موافقین افغانی به روشنی درک می شود. تلاش رفع ذومعنی بودن ازین اصطلاح از طریق مشخص کردن ها و افزودن توضیحات زیادی، از همین مشکل سرچشمه میگیرد. دکتر روان فرهادی در مقاله جامع خود درباره زبانهای افغانستان ناگزیر از اصطلاحات قدیمی کار گرفته است و واضح سازد که زبان فارسی معاصر کابل تقریباً همان دریست که در خراسان در قرن هشتم و نهم میلادی بان گپ میزدند. (۱) عده بی از دانشمندان افغانی در آثار خود توضیحات اضافی با اصطلاح «دری» می آورند تا زبان معاصر افغانستان را از زبان دوره کلاسیک جدا سازند مثلاً پوهاند عبدالحی حبیبی در مقاله ها و سخنرانی های خود اکثر نام «زبان دری کابلی» را بکار می برد. (۲)

در این کتاب (اثر کیسیلو و ا) اصطلاح دری فقط به معنای زبان معاصر افغانستان شکل نگارشی و ادبی و شکل محاوره بی آن بکار رفته است. برای فرق گذاری همه جازبان ادبیات فارسی-تاجیکی-سده های میانه بنام ((دری کلاسیک)) و یا ((زبان دوره کلاسیک)) یاد شده است. ضمناً در برخی موارد اصطلاح سابق ((کابلی)) که هم در کشور ماوهم در آثار علمی خارجی به معنای متحد و دش یعنی چون لهجه کابل یا زبان عامیانه کابل، سابقه استعمال دارد، بکار رفته است. واضح است که پرسه های انکشاف زبان (واز آنجمله انکشاف گنجینه لغات زبان) و قانونمندی آنها حین مطالعه مقایسه زبانها بیکه از گروههای نزدیک بهم اند و قرابت در ریشه و اصل دارند در برابر محقق بطور برجسته قرار میگیرد. لغت شناسی مقایسه زبانهای قریب بهم (مخصوصاً آنها بیکه قرابت نزدیک دارند) چون تکمله لغت شناسی توصیفی، از آنرو که سیر انکشاف

(1) Farhadi Abdol—Ghafur, Languages, "The Kabul Times Annual," 1967, p. 83.

(۲) حبیبی، عبدالحی، وسایل و وسایط ترجمه و تاریخچه آن، را پورسیمینار ترجمه، کابل ۱۳۳۵، ص ۱۱

سیستم های لغوی مختلف را در نتیجه انکشاف مواد مشابه و اوای مطالعه میکنند)) (۱) تا آخرین حد مفید میباشد.

این مفکوره برای مطالعه لغات زبانی چون دری که باز بانهای ناچیکی و فارسی در خانواده السنه ایرانی وضع خاصی دارد حایز اهمیت درجه یک میباشد. وحدت مواد و ساختمان که به وضاحت نمایان است این زبانها را در یک گروپ فشرده باهم یکجا میکند. همانندی خصوصیات عمده گرامری و اشتراك هسته لغوی با وحدت اساسات سیستم ترکیب کلمات بین گویندگان این زبانها مسفاهمه بدون مانع رامیسرسی سازد. همچنان فرقهایی موجود بین هر سه زبان مذکور بر تمام ساختمان لسانی تاءثیر افکنده و بصورت آشکار اخصلت منظمی را دارا میباشد. مثلاً در سطح فونتیکی، فرق تنهادر خود فونیمها نه، بلکه در خصلت مقابله، در سیستم و اولها و قسماً کانسونت ها نیز میباشد. در زمینه گرامر فرق زیاد در افعال دیده می شود که در هر یک زبان مورد نظر ما دارای ساختمانها و اشکال خاص تحلیلی بوده است و میتوان گفت که سیستم روابط شکلی و زمانی در افعال زبانهای مذکور غیر قابل تطبیق میباشد. و در مورد لغات در بخش اصلی گنجینه فرقهایی سیما نیک و در ترادف لغوی عین کلمه ها تفاوتهایی دیده می شود. این عوامل در زمینه ترکیب کلمات انکشاف می یابد و بالاخره هنگام بررسی منابع اشتقاق براههای مختلف وضع اصطلاحات راهنمایی میکنند. در نقشه زبانشناسی جهان اندک زبانهایی وجود دارد که مانند زبانهای دری، تاجیکی و فارسی دارای اشتراك در ریشه و ساختمان و در عین زمان بنابر خصلت تکامل ماده لسانی خود هر یک دارای استقلال باشد.

مثال شباهت های نزدیک مثلاً در میان انواع مختلف زبان آلمانی (در المان، استریا و سوئیس) و همچنین انگلیسی برتانیوی و امریکایی و یازبان اسپانوی در اسپانیه و امریکا دیده می شود. اینچنین انواع مختلف زبان ادبی معیاری در تحقیقات علمی (اشکال ملی نامیده شده) در حل حاضر خصوصیات اصلی آنها با جدوجهد زیادی در آثار علمی زیر بحث گرفته می شود. (۲) معاین

(۱) و. س. اخمانووا، ب. ب. وینوگرادوف، ب. ب. ایوانوف. در باره بعضی مسایل و اهداف لغت شناسی، زبانهای شرقی ۱۹۵۶، شماره سوم، صفحه ۲۰.

(۲) آ. د. شوپتسر، فرق میان لغات اشکال برتانیوی و امریکایی زبان ادبی معاصر انگلیسی، انستیتوت

زبانهای شرقی، ۱۹۶۷، شماره (۲).

زبان‌شناسی برای اشکال ملی زبان ادبی (برخلاف لهجه که شکل منطقه‌ی می‌باشد) بدست آمده و نتیجه‌گیری مهم شده است، چنانکه ((شکل ملی)) پدیدۀ نه تنها آسانی بلکه اجتماعی بوده بنابراین فکتور مثلاً نقش اجتماعی آن چون مهمترین علامت شکل ملی پیش کشیده می‌شود. (۱).
و همانا تبدیل انواع مختلف اشکال زبان ادبی به زبانهای ادبی معیاری مستقل آنچنانکه قبول شده است با علل غیر آسانی (که شامل عوامل های فرهنگی و تاریخی و سیاسی و اقتصادی و غیره می‌باشد) مشخص می‌شود.

لازم است تا زبانهای تاجیکی، فارسی، و دری را که نه تنها با نقش اجتماعی و خصیصت موجودیت ملی بلکه با خصوصیت انکشاف خود، مستقل است از اینچنین زبانهای واحد و مستقل شمرد.
از موارد انشعاب زبان ادبی معیاری واحد و پیدایش اشکال ملی که ذکرش گذشت، زبانهای دری تاجیکی و فارسی با رابطه خاصی که بصورت تاریخی میان آنها برقرار شده است و وابستگی ریشه‌ی میان آنها نیز مشمول آنست، فرق می‌شود.

واضح است که زبان معاصر تاجیکی، فارسی و دری فقط نتیجه ارتقای بعدی به اصطلاح زبان دوره کلاسیک یعنی فارسی جدید یا تاجیکی جدید و یا زبانی که در حدود آسیای میانه، ایران، خراسان، بلخ و قسمتی از هند در قرن های ۸ تا ۱۱ رایج بود، میباشد. تا همین اواخر دانشمندان بران بودند که زبان کلاسیک ادبیات فارسی تاجیکی مطلقاً تا قرنهای پانزده و شانزده مشترک و واحد برای تمام مناطق ذکر شده بود (۲) و مخصوصاً دیرتر از آن ل.س. پیسکوف دریکی از آثار خود به چنین نتیجه میرسد که انشعاب زبان دری از قرن شانزده شروع به ظاهر شدن میکند، یعنی زمانی که متد رجائز مینه برای تشکیل زبانهای فارسی و تاجیکی و همچنین یکی از زبانهای دولتی افغانستان مساعد می‌شد. (۳)

تحقیق آثار تاریخی و ادب و فرهنگ سده های میانه که در کشور ما و در خارج از آن یافته است تصحیحات مهمی در این مساله وارد کرد. کارهای ا.ک. ارنست، ل.پ. سمیرنوف، گ.ی. کازلوف و ا. کاپرانوف، م.ف. فاضلوف، آ. طاهر جانوف و غیره و مخصوصاً اثر جامع ایران شناس فرا نسوی

(۱) ی.د.د. شنیف درباره بعضی خصوصیت های شکل ملی زبان ادبی (درباره خصوصیت های اشکال ملی زبان ادبی معاصر آمانی) زبانهای شرقی، شماره ۲، از صفحه ۹ تا ۳۰.

(۲) برتلس، فارسی، دری، تاجیکی - شماره چهارم، ۱۹۵۰، صفحه ۳۸.

(۳) ل.س. پیسکوف، مساله زبان دری و آثار دانشمندان معاصر ایران (گزارش) - زبانهای شرقی

۱۹۶۰، شماره ۲، صفحه ۱۳۵ و همچنین در باره زبان کابلی (دری) نیز چنین گفته می‌شد.

ژیلبر لازار (۱) وجود انشعاب مشخص را در زبان نثر فارسی باستان دوره کلاسیک و حتی امکان تعیین مرز برای آثار سده‌های میانه را از روی مشخصات لسانی‌شان نشان داد. محققین به حق درین جا تاثیر لهجه‌های محلی را بر زبان نگارش که در شرایط فتود الیزم نیز نمیتوانست از محیط زنده محاوره مردم منزوی باشد، مشاهده میکنند.

مطالعه دوره (از قرن ۹ تا ۱۵) از نظر لسان هنوز فقط شروع شده است اما متغیر بودن منطقه‌ی شکل ادبی زبان مطلبیست مسلم، بنابراین در تاریخ بسیاری لهجه‌های معاصر مناطقی چون آسیای میانه و افغانستان و همچنان ایران می‌توان نکات زیادی را مشخص ساخت. ضمناً با پیروی از ژیلبر لازار در باره فارسی، تاجیکی و دری معاصر می‌توان گفت که وجوه اختلاف این زبانها همیشه محصول سرازیر شدن آن به سوی فاسد شدن بوده بلکه بعضی چیزها انعکاس وضع ابتدایی زبانهای مذکور می‌باشد (۲) بیدایش زبانهای مورد نظر را نمی‌توان ساده تصور کرد، چون تقسیم یگانه زبان ادبی معیاری، به سه شاخه و یا تغییر یافتن آن توسط اشکال سالی زبان بعدی که مثال آن شکل امریکایی زبان انگلیسی و زنان اسپانوی امریکامیباشد. واقعا روابط متقابل تاریخی زبانهای دری تاجیکی و فارسی بمراتب مغلقتر است. از روی فرضیه برخی از مؤلفین (مثلاً م. ن. نگهت در مقدمه به کتاب «گرامرش» و جود «زبان مشترک» فارسی که با آن دری، فارسی و تاجیکی معاصر مربوط باشد چیزهای بیشتر از فرضیه ناقص شرطی نمیباشد. مسلماً در این مورد کدام معیار ادبی ((مشترک)) که بتواند (نمونه) و (معیاری) برای هر سه زبان باشد در واقع وجود ندارد. تلاش برای شناختن فارسی معاصر به حیث چنین نمونه‌ی منجر به آن شد که تاجیکی و دری فقط (اشکال مختلف فاسد شده) فارسی دانسته شود (۳) که این مطلب نه با تاریخ تکامل زبانهای مذکور و نه با بسط ترین منطقی موافق است و همچنان مطالعه فارسی دری و تاجیکی چون اشکال فارسی جدید که دا کترع. ر. فرهادی چنان کرده است نیز مورد تأمل میباید. جستجوی (معیار) در دوره لسانی گذشته آیا بدان معنی نیست که موضوع را از نورم ادبی به روابط ریشه‌ی زبانها بکشانیم. و خود تغییرات زبان کلاسیک در طول تاریخش (تقریباً هشت قرن) و تحولات معاصر و سبک در آن از ارزش (معیاری) بودن آن میکاهد.

زبانهای معاصر فارسی تاجیکی و دری نه اشکال تغییر یافته کدام زبان (نمونه‌ی) ادبی است و نه انواع مختلف منطقه‌ی کدام معیار ادبی (واحد) (هر چند چنین چیزی فعلاً وجود داشته نمیتواند)

(1) Lazard Gilbert, La Langue des plus anciens monuments de la prose persane, Paris, 1963.

(۲) همان اثر ص ۱۷.

(۳) و همانا در روزگار خودش زبان تاجیکی با چنین کلماتی مشخص شده بود.

Geiger W., Bemerkungen über das tadshiki,—Gr. Ir. ph., Bd 1, Abt. 2, Strassburg, 18, 98—1901. 407.

بل که زبانهای مستقلی است که مستقلانه انکشاف می پذیرد و هر یک از آنها با لهجه های خود سیستم اشکال ملی لسانی را تشکیل میدهد.

استقلال زبانهای ادبی نگارش ایران، افغانستان و تاجکستان همانا وجود اساسی لهجه بی در و کدام آنهاست. اساس زبان ادبی معاصر تاجکی لهجه های سمرقند و بخارا و اساس زبان ادبی فارسی لهجه تهران و اساس زبان ادبی نگارش دری در افغانستان همانا عمده ترین لهجه های معنی لهجه کابل و اطراف آن میباشد. (۱)

هر چند راه تکامل فارسی تاجکی و دری از دوره کلاسیک تا وضع فعلی پیچیده بود، و هر چند لهجه های محلی در شکل آنها حصه گرفته باشد امروزه برابر چشمان ما ا نشعاب بعدی این سیستم های لسانی که بیشتر قابل درک است صورت می پذیرد (و این محصول موجودیت مستقل آنها در حدود سه دولت مختلف است) اینها همه زبانهای مذکور را مواد مطلوبی برای تحقیقات تیپولوژی مقایسی می سازد و متقاضی متود خاصی جهت مطالعه آنها میباشد.

سلباً نه تنها توضیح پدیده های ایزومورف مشترک در همه زبانهای این گروه بلکه مشخص ساختن خصوصیت های هر یک زبان (متود معرفی) می تواند هدف تحقیقات تیپولوژیک قرار گیرد. بنابراین هرگونه تحقیقی در زبانهای فارسی تاجکی و دری و همچنان تحقیقات درباره لغات بهتر است بصورت مقایسی صورت گیرد. و بهتر است مواد لغوی از هر دو زبان دیگر این گروه جمع شود و کوشش شود تا شباهت ها و فرقی های سیستم لغوی آنها نشان داده شود و همچنان شرط لابدی چنین تحقیق در لغت شناسی استفاده از مواد لغوی زبان دوره های گذشته است.

تکامل قدری بی هزار ساله ((فارسی جدید)) یا ((تاجکی جدید)) از روی هزاران اثر برجاستانده ممکن می سازد تا هم تغییر ساختمان زبان و هم انکشاف مجموعه لغات آن بررسی شود. تمام اطلاعات بدست آمده درباره زبان عصر کلاسیک دوره های مختلف وارد حلقه مطالعات علمی شده اساسی را برای تحقیقات مقایسی - تاریخی و لهجه شناسی تاریخی تشکیل میدهد. مطالعه لغات فارسی تاجکی و دری معاصر به شکل مقایسی می تواند بر مهمترین پرابلمهای ادبیات ایران و در ضمن زبان شناسی ایرانی روشنی بیندازد. به کمک چنین مطالعه مقایسی می توان نقش میراث لغوی قدیم را در هر سه زبان با هم نزدیک، معین ساخت و راه بعدی انکشاف ذخیره لغوی مورد نظر را نشان داد.

(۱) ل. ن. درافیهو وادرباره زبان فارسی افغانستان، مسکو ۱۹۵۹، واز همان مولف: زبان فارسی

در جریان چنین مقایسه‌ی می‌توان مطالب عمومی در ساحت ترکیب کلمات و قانون نمندی ادغام واد لغوی بیگانه در زبانهای مذکور و یک سلسله مسایل دیگر را که از نظر لغت شناسی عمومی دارای ارزش درجه یک است، واضح ساخت.

مقاله های حاضر در لغت شناسی دری حل مسایل جداگانه و مهم این موضوع وسیع میباشد تا تحقیق درباره موضوعی واحد، علاوه بر مقدمه، فصل اول و دوم چون گزارشی شامل توصیف مقایسه‌ی گنجینه لغوی دری و راه‌افزایش آن میباشد، فصل سوم شامل بر ملا خطاتی درباره ساختمان کلمات و ترکیب کلمات است. در این فصل درباره تعدادی وندهای کلمه ساز بسیار معمول در جریان سیر تاریخی تحلیلی ارائه می‌شود.

در اخیر کتاب فهرست مورفیم های وندهای و نمونه متن مشهور در زبان دری تعلیقات گونه آورده شده است.

نیک کردن

یکی در بیابان سگک تشنه یافت	برون از ر مقدر حیا تش نیا فت
کله دلو کرد آن پسندیده کیش	چو حبل اندران بست دستار خویش
بخدمت میان بست و بازو کشاد	سگک نا توان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که داور گناهان ازو عفو کرد
کسی با سگی نیکویی گم نکرد	کجا گم شود خیر با نیکمرد؟
بقنطار زر بخش کردن ز گنج	نباشد چو قیراطی از دسترنج
برد هر کسی بار در خورد زور	گرا نست پای ملخ پیش مور
خداوند خرمن زیان میکند	که برخوشه چین سرگران میکند
نترسد که نعمت بمسکین دهند	وزان بار غم بر دل این نهند

(سعدی شیرازی)

علم، تحقیق علمی، و ترقی ملی

درباره نقش علم و تحقیق علمی در ترقی، بسا فلاسفه و دانشمندان اظهار نظر کرده اند. در اینجا امکان و ضرورت نقل قول عده زیادی از آنها نیست، فقط به اقتباس نظر چند تن از آنها اکتفا می شود، و چون از آن فراغت یافتیم می پردازیم به بررسی امکانات، شرائط، طرق و وسایل استخدام علم به منظور تسریع رشد و انکشاف ملی.

(جولیس ماچ) یکی از دانشمندان معاصر آن اثرات را چنین خلاصه می کند: علم نظری، بطور غیر مستقیم تمام ترقی بشری را کنترل می کند و باید که تا خیر چند سال بر تکنولوژی اثر می اندازد و آن سرانجام طرز زندگی ما را دگرگون می سازد، بشمول اطوار سیاسی و روابط بین المللی ما... علم و تکنولوژی شرایط عمومی مادی را بهتر ساخته و نموی بهتر تمدن را امکان پذیر می گرداند. حالانکه طرز زندگی غیر علمی دانش را بسطح عنعنوی آن حفظ می کند و مانع ترقی می شود. (۱) (وارن و بور) یک ریاضیدان بزرگ معاصر در باب اثرات علم بر زندگی انسان می گوید:

علم از اواسط قرن نوزدهم باینطرف نه تنها بر شرائط زندگی بلکه بر نظر انسان نسبت بمقامش در طبیعت اثرات انقلابی وارد کرده است. این تحول از سال (۱۹۴۰) به بعد ماهیت انفجار را اختیار کرده و در اصطلاحاتسی ما ننند «انفجار دانش» و «انفجار نفوس» منعکس گردیده است. ذكاء و هوش انسان در هسته اتوم و سلول نفوذ کرده و قدمهای مهمی را در راه تسخیر فضا برداشته است. (۲)

برتراند رسل فیلسوف و دانشمند نامور انگلیس در آن خصوص چنین ابراز نظر می کند: علم به حیث یک عامل مهم در قالب کردن عقاید و افکار اشخاص تحکیم یافته متجاوز از سه صد سال باین طرف عرض وجود کرده و به صفت یک منبع تکمیل اقتصاد دی از تقریباً یک و نیم قرن باین سو وجود داشته است.

رسل نظر خود را چنین ادامه می دهد:

علم در این مدت نسبتاً کوتاه خود را به حیث مهمترین عامل تحول اثبات کرده است. چون در نظر بگیریم که از ظهور علم جدید چه زمان قلمینی سپری شده است باین اعتقاد کشانیده می شویم که ما فقط در مرحله جنینی اثر علم بر اجتماع بسر می بریم، اینک اثرات بعدی آن از چه قرار خواهد بود جز به حدس جور نمی آید (۳)

پریز رود سمت مؤرخ مشخص درباره اثر علم بر تمدن چنین نظر دارد: از جمله تماسی قوایی که بر حیات معاصر اثر دارند علم بزرگترین نقش در تحول اجتماعی داشته است. این مطلب می تواند واضح ساخته شود که کافه تحولاتی که در اجتماعی وارد می گردد متکی بر اثر علم است. علم نه تنها تکنیک های تولید و استحصال را تغییر می دهد بلکه نظر انسان را نسبت به دنیا بی که در آن زیست می نماید نیز تحول می بخشد، و نظر انسان نسبت به جهان و زندگی عامل فیصله کنی است در تعیین ماهیت زندگی و تمدن (۴).

يك دانشمند دیگر اثر دانش علمی را بر اقتصاد چنین بیان میکند:

((شواهد کافی در کشورهای پیشرفته موجود است که اثبات میکنند نمودی اقتصادی تا اندازه زیادی نتیجه دانش است که در اثر تحقیق علمی، بدست می آید. بنا بر این ضرورت که پلانریزی اقتصادی در ازمدت در کشورهای در حال رشد، ضرورت تسریع پیشرفت علم و تکنانوجی را در نظر بگیرد و خط مشی های اقتصادی و علمی را تلفیق نماید.))

در حالیکه اثر علم بر تمدن انکارناپذیر است می بینیم که تمام ملل توانسته اند از رفیوض علم متساویا بهره مند شوند. (را برت ماگنا مارا) رئیس بانک بین المللی فاصله اقتصادی بین کشورهای ناشی از فاصله تکنانوجی آنها میداند. فاصله بی که بنو به خود از تفاوت در درجه توسل به علم سرچشمه میگردد. اما توسل به علم و حصول نتایج مطلوب از آن امری مرکب و غامض است و عوامل گوناگونی بستگی دارد. یکطرف علم نظری قرار میگیرد و بظرف دیگر علم تطبیقی. بیکطرف ذخیره دانش هست که در اثر تحقیقات علمی کشورها دیگر بدست آمده و بظرف دیگر دانشی که بدرد شرایط خاص یک کشور بخصوصی میخورد و خود آن کشور باید آنرا استکشاف نماید. بیکطرف تربیت تخصصی قرار میگیرد و بظرف دیگر تربیت غیرمتخصصان و عوام بنحویکه از اهمیت و مقام علم در زندگی معاصر نیاک آگاه باشند و بیاسوزند که در تمدن علمی حاضره مؤثرانه زیست کنند و در عین حال باید فضای اجتماعی مساعد ایجاد گردد تا برآوردن آن امال را آسانتر سازد. این عوامل نیز از جمله موضوعات طرفد لچسپی این مقال است.

مقام تحقیق در رشد علمی

مراد از تحقیق بکار بردن ذکا و دانش بشری، برای یافتن راه حل يك مساله است، مساله بی که راه حل آن در حال حاضر معلوم نیست. (۵) این تعریف در مورد تمام انواع تحقیق و کافه انواع دانش صدق میکند. تحقیق دو نوع است: تحقیق نظری یا اساسی آنست که هدف محقق در آن کسب دانش

برای جست که در زبان دری اصطلاحات تحقیق و تتبع و تجسس را بعنوان اصطلاحات هم معنی و قابل

معاوضه استعمال میکنند. در این اثر اصطلاح تحقیق ترجیح داده شده.

و فهم بیشتر در باب موضوع تحت بررسی می باشد. نوع دیگر آن تحقیق تطبیقی است و هدف از آن یا فتن
سورداستعمال عملی است برای دانشی که بالفعل وجود دارد. درسی موارد اصطلاح تحقیق
توام با اصطلاح انکشاف بکار برده میشود. در چنین حالات سراد از انکشاف، استعمال اصولی دانش
علمیست بمقصد تهیه یا ساختن مواد آلات افزار مستقیماً یا روشهای سودمند بشمول دیزاینها، نمونه ها
یا عملیه ها.

منظور از تحقیق نظری یا اساسی توسعه علم است، هر آنچه مجهول باشد و مورد علاقه دانشمندان
قرار بگیرد سعی میکنند فهمیده شود. در این میان سوارداستفاده عملی آن دانش جدید نا دیده گرفته
میشود. دانشمندانیکه در این رشته کار میکنند اغلب شان از تیپ فلاسفه بی اند که با زما یشگاه پناه
می برند، ایشان جز آنکه صورت تحقیق خود را ارائه کنند مسئول چیز دیگری نیستند و حتی اگر تحقیقات
شان با بودجه موافقه آن بکلی به دربرود، ایشان را مورد بازخواست قرار نمیدهند. یکی از علماء اظهار
میکند که اگر از جمله صد پروژه تحقیقاتی تنها یکی موفق شود نه تنها جبران مصارف همه را مینماید بلکه
ثمر بیشتر نیز سیدهد (۶) در جهان امروزی سرمایه گذاری بر تحقیقات علمی پرتیترترین سرمایه گذار یها
شناخته می شود. تحقیقاتی که بعمل آمده نشان میدهد که وابستگی قریبی بین آهنگ رشد اقتصادی
و اندازه سرمایه گذاری بر تحقیق وجود دارد. مثلاً وادیم. ای، تراپز نیکوف مدعی است هر روبل
(اتحاد شوروی) که صرف تحقیق تطبیقی می شود، معادل یک ونیم روبل را در عایدات ملی سالیانه
اتحاد شوروی می افزاید، حالانکه افزایش ناشی از سرمایه گذاری یک روبل در اقتصاد کلی
کشور فقط به چهار دهم یک روبل بالغ میگردد. (۷)

چند سال قبل محقق بنام (ریماند ایویل) تحقیقی را درباره عاید سرمایه گذاری بر تحقیق
علمی در ایالات متحده امریکا انجام داد. وی باین نتیجه رسید که هر دالری که بر تحقیق
سرمایه گذاری شده عاید آن همه ساله بین یک تا دو دالر در ظرف بیست و پنج سال گذشته بوده
است. یعنی افزایش کلی ناشی از سرمایه گذاری یک دالر بر تحقیق در ظرف (۲۵) سال به (۲۵)
تا (۵۰) دالر بالغ گردیده... با الفاظ دیگر این نوع سرمایه گذاری همه ساله بین صد تا دو صد
فیصد نمو را در ثروت ملی پدید می آورد... (۸)

Vadim Trapeznikov نا یب اول رئیس کمیته دولتی علم و تکنالوجی اتحاد شوروی

ویکی از دانشمندان نخبه عصر در رشته «استفاده از نیروی اتمی» می باشد.

تکنالوجی استفاده از نتایج علم نظری برای بهبود زندگیست. در این رشته نیز به دانشمندان برازنده ضرورت است اما دانشمندانیکه مایل باشند بیشتر به امور عملی اشتغال ورزند تا علا یق نظری، اطباء، انجیران، دواسازان و متخصصان زراعت در این جمله می آیند اما بخاطر باید داشت که هیچ عالم نمیتواند تنها عالم تطبیقی باشد. و هیچ عالم نمیتواند عالم نظری باشد و در حقیقت تفاوت بین عالم نظری و تطبیقی تنها از لحاظ درجه است نه از لحاظ نوع. نظریات چون مورد استفاده عملی قرار میگیرند افزار های جدیدی بپرکت آنها برای تحقیق اختراع میگردد. ذره بین مثالی ازین امرست. و بدن ذره بین بسی اکتشافات امکان پذیر نمیشد. تازه ترین و تماشایی ترین مثال آن کامپیوتر است. و اگر بر نقش آن در پیشرفت علمی اندکی مکت کنیم عذر ما خواسته است.

کامپیوتر الکترونی که در ابتدا بمقصد آسان ساختن حسابهای روزمره و عادی بکار برده میشد اینک وارد مرحله بی شده که عملیه های منطقی را نیز میتواند انجام دهد. کامپیوتر بسه طریق متمایز مورد استعمال قرار گرفته است و هر یک اثر مهمی دارد.

اول - ماشینهای سریع الحركت موجوده ده ملیون مرتبه تیز تر از انسان محاسبات ریاضی را انجام میدهند - و در نتیجه بچنان مطالعات علمی انجینیری نتیجه گیری از مواد داده شده را امکانپذیر میسازد. که سابقاً در تخیل انسان هم نمیگنجید.

دوم - کامپیوتر بانجام بسی کارهای شاق و یکنواخت و عملیه های صنعتی و نظامی گماشته می شود و در بعضی موارد وظیفه چالان کردن ماشینها را نیز ایفا مینمایند. و در دیگر موارد کارهایی را انجام می دهد که از دست انسان ساخته نیست مانند رهنمایی راکت های رهبری شونده موجودی صد ها هزار پرره یاد دیگر اشیاء. سوم - کامپیوتر میتواند برسبیل مثال برای معلوم کردن نتایج اقتصاد دی پرزه ها به کار برده شود.

آزمایش با مودل کامپیوتری چنان دیزاینهای انجینیری را امکانپذیر میسازد که سابقاً تحت بهترین شرایط توسط اصول پرمصرف و پر مشقت آزمایش و خطا بمشکل میتوانست صورت گیرد و در بسیاری موارد به ناکامی مواجه میشد. مسائل (ثبات) که در پرواز های خیلی تند به آن برمی خورند مانند مسائل پوشش نیوترونی در کوره های اتمی که دارای عین ما هیت است توسط کامپیوتر حل می گردد.

(جیروم ویزنر) یکی از دانشمندان معاصر چگو نگی استعمال کامپیوتر را در یک آزمایش

یکی از دانشمندان معروف است و معاون خاص رئیس جمهور آمریکا در مساعده علم و تکنالوجی بین سالهای

مربوط به مودل کامپیوتری، چنین بیان میکنند. (۹)

اخیراً در مطالعه پی که تنوع موارد استعمال کامپیوتر را در چنان آزمایش‌ها نشان میداد، اشتراك کردم. حاصلات زراعتی دریکی از کشور های در حال رشد خیلی پایین است و در بسا رقبات در اثر تجمع نمک بروی خاک پایین تر آمده می رود. این وضع اساساً از بلند آمدن سطح آب و بلند آمدن آب بنوبه خود از آبیاری مستند و بیایی نشأت کرده بود. يك دسته دانشمندان با این مقصد گرد آمدند و مودل های کامپیوتری رقبات مربوطه در تهیه کردند، استعمال پمپ ها و دیگر اصول زاهدکشی را بغرض ازاله نمک مورد بررسی قرار دادند و راه حل تکنیکی پر رضایت بخش حیآن پرا بلم پیدا کردند. آنها يك مودل کامپیوتری اقتصاد زراعتی آن کشور را ساختند و دیدند که حتی با مساعی بزرگی برای ازاله دند آب ها در آن کشور پرا بلم کمبود غذا حل نخواهد شد. مطالعات آنها نشان داد که در اثر نفوس روز افزون وضع غذایی وخیم تر خواهد شد. آزمایش بیشتر با سوال کامپیوتری واضح ساخت که پلان خدای بهتر آن خواهد بود که وسایل و دارایی های موجوده برای يك پروگرام منوازن اصلاح خاک، انکشاف زراعت (بشمول ترویج کودها، ادویه ضد گیاه وادویه حشره کش) رو بکار آوردن انواع مناسب نباتات و اصلاح سیستم، فروش استعمال شود لازم بود که ستوازی باین اقدام مساعی عملیهی جهت اصلاح منابع بشری بعمل آید. این امر مستلزم اصلاح صحت و تغذیه و يك پروگرام تربیت زراعتی نیز بود. مطالعات مذکور به علاوه نشان داد که به برکت وسایل موجوده رقبه معادل به دو میلیون جریب برای عملی کردن این روش چندین جانبه و جامع وسعت اعظمی مناسبی داشت. آن مطالعات این راهم نشان داد که برای يك مدت نامعینی حاصل زراعتی چنین يك رقبه همه ساله در حدود هفت درصد در سال بالا خواهد رفت. این است مثال حیرت آوری از امکانات بزرگی که آزمایش با مودل کامپیوتری ارزانی مینماید.

در این اواخر پیشرفتهای پیوسته در بسی رشته های تکنیکی و علمی صرف از آن روی ممکن شده که کامپیوتر تند کار حاضر خدمت بوده است. پیشرفتهای خیلی مهمی در رشته زیست شناسی مالیکولی (تعمین ساختمان مالیکولهای بزرگ با استفاده از اشعه ایکس) صرف ببرکت وجود کامپیوتر تند کار امکانپذیر گردید، زیرا از مواد زاده آزمایشهای مربوطه وسیله دیگری نمیتوانست نتیجه گیری شود. دودانشمندان بنامهای (واتسن) و (کریکز) بارتباط آن پیشرفت علمی بد ریافت جایزه نوبل توفیق یافتند. در حالاتی که پای اعداد خیلی بزرگ در میان باشد مثلاً يك میلیون محاسبه ضرورت افتد از آن جمله تنها يك عملیه ضرب توسط يك محاسب انسانی مستلزم مصرف دوازده هزار و پنجصد دالر میگردد. حالانکه ماشین کامپیوتر میتواند کافه آن عملیه را در بدل سی و سه سنت انجام دهد.

پیشرفت سمتد این افزار جدید قابلیت‌های ذهنی انسان را بجدی خواهد افزود که ترقی در بسارشته های تکنیکی نهایت پیچیده ممکن خواهد گردید. رشته هایی که ذهن انسان بتهایی خود نمیتواند در آن موارد نفوذ کند.

باینصورت علم نظری و علم تطبیقی دست بدست پیش میروند هر قدسیکه یکی بر میدارد آندیگر را با خود بجلو میکشد. بسی فرضیه های علمی تازمانی نمیتواند مورد آزمایش و مطالعه قرار گیرند که تیکنالوجی به تهیه آلات و افزارهای لازم توفیق نیابد. هم چنان برای آنکه علم تطبیقی بتواند محصولات جدید بشمول آلات مورد ضرورت تحقیق را فراهم کند تحقیق نظری لازم میباید شد. هر عالم نظری تا اندازه بی نیازمند استعمال آلات میباید و در آن موارد باید تا اندازه بی تا تکنالوجی آشنا باشد تا بتواند آن آلات را استعمال نماید. چون لازمست هر کارشناس تکنالوجی بداند که آلات او بر چه اساس کار میکنند از این احاطه میتوان او را یک عالم نظری هم شمرد. (۱۰)

از آنچه گفت شد برمیآید که اگر یکی از این دو جنبه علم را کد یا کند گردد جنبه دیگر نیز بطور ناسطوبی متاثر میشود. برای آنکه علم بتندی پیش برود ضرورت است هر دو جنبه آن زمینه مساعدی برای پیشرفت خود داشته باشد. اما تا جایی که به تحقیق نظری ربط میگیرد سرمایه گذاری بر آن تابع سطح رشد علمی و اقتصادی ملل می باشد. چون تحقیق نظری قاعده بر مصرف است ملل در حال رشد عموماً نه استطاعت سرمایه گذاری بر آن را دارند و نه از نتایج آن می توانند به آسانی وزودی بهره برداری اقتصادی کنند از این جهت است که تحقیق نظری تقریباً بطور کلی در انحصار کشور های راقیه قرار دارد. تحقیق نظری از آن سبب بر مصرف است که سرمایه گذاری در آن ثمرزودرس بیار نمی آورد. پاره بی دانش نظری که امروز در اثر تحقیق نظری کشف می شود، شاید سالها یا حتی دهه ها کار داشته باشد تا بتواند مورد تطبیق پیدا کند. حالانکه تحقیق تطبیقی بعد از معلوم شدن نتیجه بزودی می تواند مورد استفاده قرار گیرد و به شکل یک طریق جدید کنترل مرض یا کود جدیدی برای افزایش حاصل زراعتی یا نوع خاصی از گندم که آب کمتر ضرورت دارد یادستگامی که میتواند انرژی آفتاب را با مصرف کم تر از دیزل به برق تبدیل کند، یا روش تعلیمی که از تعداد نا کلمان می کاهد، استخدام گردد.

انگیزه های «تحقیق و انکشاف»:

در کشور های رشد یافته انگیزه های تحقیق و انکشاف را مورد بررسی قرار داده اند. احتیاجاتی

که به تحقیق و انکشاف احساس می شود به پنج صنف منقسم می گردد:

اول- احتیاج بشر برای دانش وسیع تر و عمیق تر- احتیاجی که افراد و موسسات بالخاصه موسسات تعلیمات

عالی را به تحقیق تحریر می نماید.

دوم - احتیاج به حل پرابلم های اجتماعی از قبیل آنهایی که به اسراض سوء تغذیه، آفات زراعتی، آلودگی هوا، مصونیت ترافیکی و غیره ربط می گیرد.

سوم - احتیاجات مربوط به دفاع ملی.

چهارم - احتیاجاتی که به تسریع انکشاف اقتصادی ربط می گیرد.

پنجم - بعضا احتیاجی که به تحقیق احساس میشود، فقط از پالیسی حیثیت و اعتبار ملی ناشی می گردد و نفع محسوسی که به چار نوع بالا ربط بگیرد از آن عاید حال کشور مربوط نمی شود.

انگیزه های براه انداختن تحقیق و انکشاف به یکدیگر بی بستگی نیستند. همچنان نتایج تحقیق می توانند اثراتی را در قفا داشته باشند که در عین حال ماهیت اجتماعی اقتصادی، سیاسی و نظامی داشته و بعلاوه عطش به دانش را نیز ارضا نمایند. در کشورهای در حال رشد ضروری می نماید که توجه اساسی به نمو اقتصادی سریع بعمل آید زیرا به سبب نمو سریع اقتصادی است که بلند بردن سطح زندگی یا توسعه وسیع و وسایل تعلیمی و کلتوری و در نهایت مبانی دفاعی امنیت و استقلال ملی اسکانپذیر می شود.

خدمات تکنیکی تحقیق

هستند بسا فعالیت های علمی که در کشورهای راقیه جزء لاینفک اوضاع و احوال عادی شناخته می شوند، وسایل و شرایط وجود دارند که فعالیت و پروگرام های جدید را بر وی آنها بنا می کنند اما در کشورهای در حال رشد آغاز فعالیت نویین مستلزم بسی خدمات و وسایل مقدماتی است که اصلا وجود ندارند اما وجود آنها زمینه کامیابی را مهیا می سازد و نبودن آنها ناگهانی را یقینی می گرداند، یا لا اقل مدتی طولانی بکار می آید تا آن مقدمات و خدمات مهیا گردد. در کشورهای راقیه فعالیت هایی مانند مشاهده هواشناسی و هایدرولوژی سروی های مرتب انواع مختلف: سروی های توپوگرافی، جیولوژی، نباتی، حیوانی، و غیره سروی های اجتماعی، اقتصادی، و احصائیوی، و کذا آزمایش مواد خام یا تولیدات صنعتی آلات و ماشین ها، تحلیل کمیایوی آزمایش های تکنیکی و زیست-شناسی و غیره که به حیث امور عادی انجام داده می شوند و به تدریج در زمینه موجود است که قاعده اجراءات منظم و مرتب را در آن زمینه ها تضمین می نماید. بعلاوه از تقریباً سال بدین طرف تکنیک ها و اصول تکنیکی جدید در کشورهای راقیه بطور روز افزون استعمال می شود مانند معیارهای

صنعتی - کنترل کیفیت احصائیوی - دیزاین آزمایشها - تحقیق اجرائی * کامپیوتر های الکترونی به منظور پراسس کردن - تحلیل - و تهیه پروگرامها - تحلیل و کنترل سیستم ها - و غیره (۱۲) .
 برای آسانی کار این نوع فعالیت ها و وسایل را بنام (خدمات تکنیکی) یاد می کنند، خدماتی که در حقیقت زیربنای علم و تکنالوجی کشورها را قیامه راتشکیل می دهد. ضرورت به انکشاف چنین فعالیت و وسایل در کشور های در حال رشد یقیناً مبرمست - زیرا در غیر آن ترقی علمی و در نتیجه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی متعذر می باشد. بنابراین لازم می نماید کلیه خدمات به اصطلاح «تحقیق و انکشاف» اضافه شود تا مفهوم وسیعتری یعنی تحقیق - انکشاف و خدمات (ت-الف-خ) را افاده نماید - مفهومی که در مورد کشور های در حال رشد با لخواصه مناسب و سودمند تمام میشود (۱۳) .

مصارف تحقیق و انکشاف

اعتنائی که در يك کشور به تحقیق - انکشاف و خدمات (ت-الف-خ) می شود بر حسب مصارف آنها می تواند با آسانی سنجش گردد. در سال های اخیر توجه فراوانی به مصارف تحقیق و انکشاف در کشور های رشد یافته مبذول می شود . این مصارف بعد از جنگ عمومی دوم یعنی در ظرف تقریباً سی سال اخیر به سرعت بالا رفت، بعد از پرتاب شدن سپوتنیک اتحاد شوروی این مصارف خیلی اوج گرفت - و از آن بعد يك بخش سهم مصارف اضافی معطوف به تحقیق فضایی و دفاعی بوده و اعتنائی خاصی به راکت ها و ضد راکت ها و سفینه های فضائی در ایالات متحده و اتحاد شوروی و تا اندازه بی در انگلستان و فرانسه مبذول گردیده است . مصارف تحقیق و انکشاف صنعتی غیر دفاعی نیز در يك عده صنایع مستکی بر علم مانند کارخانه های کمیایوی - آلات برقی و مخابراتی - کامپیوتر های الکترونی و امثال این ها نیز در سالهای اخیر بالخاصه بلند رفته است (۱۴) .

مصارف تحقیق و انکشاف در بسیاری موارد به عنوان رقم فیصدی تولیدات غیر خالص ملی (ت-غ-م) نیز ارائه و بنام نسبت تحقیق یاد می گردد . در ایالات متحده نسبت تحقیق در سال ۱۹۶۳ به سه فیصد بالغ شد - این نسبت در انگلستان به ۲٫۲ (در سال ۱۹۶۲) و در اتحاد شوروی به ۳٫۲ (در سال ۱۹۶۴) رسید . از جمله کشور های غربی نسبت تتبع در ایتالیه در سال ۱۹۶۳ کمترین بود که به (۳) فیصد رسید . سهم مصرفی انواع تحقیق نیز از يك کشور تا کشور دیگری فرق میکند . تحقیق اساسی تقریباً ده یا زده فیصد مصرف کلی (ت-الف) در ایالات متحده، انگلستان - اتحاد شوروی و فرانسه راتشکیل میدهد - و بسیاری

همه سراد از تحقیق اجرائی تحلیل مرتب و علمی پراپلم های حکومت - مقامات نظامی - یا فعالیت های صنعتی یا تجارتي می باشد .

از تحقیقات اساسی آنها در موسسات تعلیمات عالی صورت میگیرد. تحقیق تطبیقی سهم مصرفی (۲۲) در در امریکا و (۲۵) درصد در انگلستان را دارند. حالاً ۵۵٪ انکشاف دارای سهم بزرگ (۶۸) فیصد در ایالات متحده و (۶۳) فیصد در انگلستان میباشد (۱۵).

جیروم ویزنر در سال (۱۹۶۴) درباره مصارف تحقیق و انکشاف در امریکا چنین نوشته است: در ظرف دود ده اخیر فعالیت های مربوط به تحقیق و انکشاف طور بی سابقه توسعه یافته است. در ظرف این مدت مصارف امریکا بعد از هر پنج سال دوچند گردید و اکنون به نژده هزار میلیون دالر رسال بالغ میگردد، و تقریباً پانزده هزار میلیون دالر آن از طرف حکومت مرکزی کار سازی میشود. و تقریباً ده فیصد مصارف تحقیق و انکشاف برای حمایت تحقیق اساسی صرف میشود (۱۶).

رقم مصارف تحقیق و انکشاف امریکا در سال (۱۹۶۵) به بیست هزار میلیون دالر بالا رفت (۱۷).

(سهالانویس) یک دانشمند هندی درباره مصارف هند بر (ت-الف) چنین مینویسد: ارقام معتبر هنوز در باره مصارف هند بر (ت-الف) بدست نیامده. اطلاعی که از یک منبع حاصل شده حاکیست که در سال (۱۹۶۳-۱۹۶۵) مبلغی در حدود ۴۵ کرو روپیه (که معادل نود و پنج ملیون دالر میشود) صرف (ت-الف) گردیده. حال آنکه (ت-غ-م) هند در آن سال به (۲۳۱) هزار ملیون روپیه یا تقریباً چهل و نه هزار ملیون دالر بالغ شد که باین حساب نسبت تحقیق به (۱۹.۰) بالغ میشود. در مورد سال (۱۹۶۵-۶۶) نسبت تحقیق (۲۳.۰) بود. طبق تخمین یک منبع دیگر مصارف هند (ت-الف) خیلی بیشتر از ارقام فوق بود و نسبت تحقیق در سال (۱۹۶۴-۱۹۶۵) به (۳۳.۰) میشود و این تفاوت استجوا از (۴۰) فیصد بین آن دو تخمین شاید ناشی از مصارف مربوط به خدمات تکنیکی باشد (۱۸).

درباره مصارف دیگر کشورهای در حال رشد بر (ت-الف) اطلاعی بدست نیست و افغانستان نیز در آن جمله میآید. در بعضی موارد که ارقامی وجود دارد، مغشوش است، زیرا بین مصارف انواع دیگر و مصارف موضوع بحث ما در بودجه های مربوطه تفکیک بعمل نیامده.

این که این کشورها بر (ت-الف) چه اندازه مصارف کنند تا زمینه انکشاف اقتصادی سر یع را فراهم نمایند، جزئی از توصیه های کنفرانس ساینس و تکنالوژی در انکشاف آسیا منعقد شده ماه اگست ۱۹۶۸ دهلی جدید است که لا اقل یک فیصد عواید ملی را باین مقصد ضروری میداند (۱۹).

احتیاجات کشورهای در حال رشد

ما میتوانیم از نتایج تحقیقات تطبیقی و نظری دیگر کشورها استفاده فراوانی نماییم اما پرابلهایی هم داریم که مختص بشرایط کشور خودماست و این امریست که در مورد دیگر کشورهای در حال رشد نیز صدق میکند. کشورهای رشد یافته به تحقیق پرابلهای خود آنقدر سرگرم اند که تحقیقات آنها

فقط طور ضمنی و تصادفی به درد کشورهای دیگر می‌خورد. مثلاً در کشورهای راقیه که مقدار باران سالیانه آنها برای زراعت کفایت ضرورتی به آن پیدا نکرده اند که بر نقش شب‌بنم در نموی نباتات تحقیق نماید، در سال‌های اخیر تحقیقا تیکه در این باره بعمل آمده و نشان داد که در رقبات کم باران از شب‌بنم برای نموی برخی نباتات می‌تواند استفاده بعمل آید و در عین حال می‌کوشند آن انواع نباتات دیگر را توسط پیوند کردن بوجود آورند که با آب جزئی موالود شب‌بنم بتوانند به ثمر برسند. مثال‌های دیگر نیز می‌توان ارائه کرد. برای اینکه شریط و پراپلمهای خاص هر کشور مستلزم آنست که تحقیقات لازم در زمینه بعمل آید و آنگاه محض به نتایج تحقیقات کشورهای دیگر دوام عقب ماندگی کشور مربوط را یقینی می‌سازد.

کیلاگ یک متخصص زراعت در باره ضرورت تحقیق بر پراپلمهای زراعتی مخصوص به کشور های در حال رشد چنین مینویسد: در حقیقت ملیونهاد هقان (در کشورهای در حال رشد) خاک‌هایی را کشت میکنند که طور علمی ابداً مورد معاینه قرار نگرفته. احدی نمیداند آنها بکدام نوع خاک تعلق می‌گیرند و عکس‌العمل آنها در برابر طرز کاشت دیگری جز آنکه رواج دارد چه خواهد بود، این خلای معلومات، استعمال روشهای فو و بندر های نو را غیر موثر می‌گرداند. . . . بنا بر آن بسی تکنیک های زراعتی مورد استعمال کشورهای رشد یافته نمیتواند از طرف کشورهای در حال رشد اقتباس گردد مگر آنکه مساعی تحقیقی فراوانی بشمول سروی های خاک و آزمایش روشهای زراعتی در ساحه عمل صورت بگیرد (۲۰).

یک متخصص دیگر در همین زمینه میگوید: تحلیل خاک باید در قسمت های مختلف یک مملکت بعمل آید قبل از آنکه نوع، مقدار مناسب کود بتواند دستور داده شود (۲۱).
(گونا سروال) درباره استعمال کود در احوالیکه سروی خاک بعمل نیامده باشد چنین اظهار مطلب میکند: در بسی موارد استعمال کود نتایج ناسطوبی دارد، این امر بالخاصه قابل تاسف است زیرا ذهنیت دهقانان را بمقابل کود و مدعیات ماسورین زراعت نامساعد میگرداند. گذشته از آن چون کود خیلی پرمصرف است بنا بر آن در کشورهای در حال رشد دیگرانه حالت اقتصاد آنست که کود به سودمندترین طریق استعمال گردد. این مطاب در مورد دیگر جنبه های زراعت عصری نیز صدق میکند (۲۲).

تحقیق مقایسوی

یکی از انواع تحقیق که بالخاصه مورد نیاز کشورهای در حال رشد است تحقیقی است که من آنرا تحقیق مقایسوی میخوانم. مراد ازین تحقیق آنست که جستجو میشود کشورهای دیگر

در زمینه پرابلم بخصوص چه میکنند و برای حل پرابلم معین چه راه حلی پیدا کرده اند، یا در صدد پیدا کردن چه راه حلی هستند. مثلاً انواع جدید برنج که در فلیپین توسط پیرووند بدست آمده نام برنج های معجزه آمیز است. یاد میشود حاصل آنها (۳-۵) برابر حاصل برنجهای متداول است. کشورهای برنج خیز با کاشت آزمایشی آن برنجها میتوانند نوع یا انواعی را انتخاب کنند که با قلمب یا خاک آنها مناسب ترین باشد و با این وسیله حاصل برنج خود را افزایش دهند. مثلاً دیگر میتواند عمارات کم مصرف مکاتب یا منازل کم مصرف باشد. اگر بر تجربیات کشورهای دیگر در زمینه تحقیق بعمل آید احتمال قوی موجود است که نتایج رضایت بخش از آن بدست آید. تحقیقاتی که در این باره در انگلستان، مکزیکو، هسپانیه و غیره بعمل آمده و در برخی موارد مصرف عمارات و منازل را تا (۵۰) فیصد پایین آورده است (۲۳).

دستگاه های تحقیق و انکشاف در افغانستان

در این مرحله در افغانستان تحقیق علمی برای یافتن اساسات تصنیف دستگاه های تحقیق مشکل است چنین تحقیق علمی در افغانستان مشکل است اساساتی را برای تصنیف دستگاه های تحقیق پیدا کنیم جز آنکه از انکشاف تحقیق رادرسالهای آینده با توجه به ضرورت های مملکت و اقتصاد رهنما پی شده آن پیش بینی نماییم. تحقیق در موسسات تعلیمات عالی انکشاف خواهد یافت و آنطور که بعضی دستگاه های تحقیق در بعضی از وزارت خانه ها به تشکیل شروع کرده است این سیاق احتمالاً ادامه خواهد یافت و شاید حکومت ضروری اند که بعضی دستگاه های صنعتی را به تدویر شعبات کوچک تحقیق و انکشاف تشویق نماید و حتی در بادی امر باین مقصد بانها اسد ادم بکند با توجه باین ملاحظات دستگاه های تحقیقات موجوده را بدو دسته میتوان تقسیم کرد: یکی تحقیقات مربوط به موسسات تعلیمات عالی و دیگر تحقیقات مربوط وزارت خانه ها.

تحقیق علمی و تعلیمات عالی

تحقیق یکی از وظایف عمده تعلیمات عالی شناخته شده است. به وظیفه عمده دیگر تعلیمات عالی عبارت از انتقال دادن دانش بمحصلان، و انتشار دانش از طریق نشر کتب و رسایل و کمک در تطبیق دانش است. هدف تحقیق در حقیقت ایجاد دانش نو است. اما درجه اعتناء به تحقیق از یک موسسه تعلیمات عالی تا موسسه دیگری فرق میکند. تحقیق نه تنها باعث دانش جدید میشود بلکه برای تدریس خوب نیز اهمیت فراوانی دارد و بآن روح تازه بی میبخشد و همچنان چون دیگر وظائف تعلیمات عالی مایل به تحجر باشند تحقیق میتواند به آنها روان نوی بدمد. مع هذا عقیده یک طیف وسیع دانشمندان بر آنست که دیگر وظائف یک موسسه تعلیمات عالی باید نضج و قوام کافی کسب کرده باشد پیش از آنکه همه وقت اعضاء علمی آن وقف از یاد

دانش گردد. دلایلی موجود است که اگر دیگر وظایف یک موسسه تعلیمات عالی از حالت تشکیلی و جنبینی خود نگذشته باشند استبعادی ندارد که مساعی معطوف به تحقیق هدفهای دیگر را معمولاً صدمه بزند. بالخاصه در احوالی که پروژه های تحقیقی با توجه به دیگر هدفها طرح و پیش برده نشوند.

در بعضی کشورها معمول آنست که برای تحقیق موسسات جداگانه موظف میباشد. موسسات تعلیمات عالی تحقیق را جز وظایف عادی خود نمیدانند اما در دیگر کشورها تحقیق جزء عیالیه تک تعلیمات عالی شناخته میشود و تحقیقات مورد ضرورت شعبات حکومتی کارخانه های صنعتی و موسسات اقتصادی را انجام میدهد گرچه این موسسات از خود نیز در سایر موارد شعب تحقیق میداشته باشند.

موسسات تعلیمات عالی که به تحقیق می پردازند در بسیاری اوقات متمایل با نند که به تحقیق بیشتر اعتناء کنند و آنهم بضرر دیگر وظایف تعلیمات عالی شعار «بنویس یا بمیر» از چنین بی موازنگی بین تحقیق و تدریس نمایندگی میکنند. مراد از آن شعار این است که اگر استادی آثاری برای طبع نداشته باشد گمنام میماند و از امتیازاتی که در اثر شهرت حاصل میشود محروم میگردد. حتی در آن مواردیکه وظایف تعلیمات عالی نضج و قوام هم یافته باشند تحقیقات استادان نباید اجباری باشد زیرا هستند دانشمندانی که معلمان طراز اول و بار عندا مادر تتبع بدطولا بی ندارند. تعلیمات عالی به وجود استادانی که هم وقت خود را تنها بتدریس معطوف دارند احتیاج مبرمی دارد زیرا ضرور است استادانی موجود باشند که مساعی و وقت خود را منحصر آ «وقف شاگردان خود نمایند. شاگردانی که سزاوار توجه و اعتناء هرچه تمامتر میباشد. شعار «بنویس یا بمیر» به نظر بسی دانشمندان از یک حالت ناسالم در موسسات تعلیمات عالی نمایندگی میکنند. حالیکه اجازه میدهد شاگردان اهمال گردند. بعضی ناظرین ناراحتی های محصلان برانند که در بسی موارد اهمال محصلان از طرف استادان در اثر اعتناء بیش از حد طبقه اخیر به تحقیق در ایجاد ناراحتی محصلان اثر انکار ناپذیر دارد.

قبلاً ضرورت بستگی تحقیق بدیگر هدفهای تعلیمات عالی اشاره شد، در اینجا بر این مطلب با توجه با رقباط آن به موسسات تعلیمات عالی افغانستان روشنی بیشتر انداخته میشود.

شواهدی موجود است که نشان میدهد بخش اعظم تحقیقاتیکه قبل برین در موسسات تعلیمات عالی مابعمل آمده به مقصد دریافت ترفیع علمی اجرا شده و وافی بهدنی بالاتر از آن نبوده. هدف اصلی پروژه های تحقیقی باید رفع یک احتیاج محسوس و واقعی مملکت باشد و ترفیع علمی فقط یک هدف ضمنی را

تشکیل دهد. اما بر سبیل معترضه باید گفت که در حال حاضر با توجه به مرحله فعلی انکشاف تعلیمات عالی مبرم ترین احتیاج آن تهیه کتب درسی است و ضروری نماید که همه وقت اعضای علمی بدرجه نخست معطوف باین وظیفه مهم شود و برای تأمین این هدف می سزد که دهه آینده دهه تهیه کتب درسی تعلیمات عالی اعلام گردد و زمینه مساعد برای تحقق یافتن آن مأمول مهیا ساخته شود.

يك محك عمده برای کسب اطمینان راجع به ارزش پروژه تحقیق آنست که وزارت خانه ها موسسات صناعتی و تجارتي ضرورت آنرا ارائه نمایند. مثلاً اگر پروژه «سورد نظر عبارت از تهیه يك نوع پنجه است که آب کمتر ضرورت داشته باشد و حاصل بیشتر بدد در آنحال آن پروژه باید با تفاهم و همکاری وزارت زراعت و آبیاری آغاز شود. بین مقامات تعلیمات عالی از یکطرف و وزارت خانه ها، موسسات اقتصادی تجارتي و صناعتی از طرف دیگر باید ارتباط لازم موجود باشد و باینوسیله از مهارتها و کمالات دانشمندان تعلیمات عالی مابرای حل پرابلم اجتماعی، اقتصادی، زراعتی، صناعتی، صحتی و غیره استفاده اعظمی امکان پذیر خواهد گردید. بدون چنین ارتباط ها احتمال دارد که مساعی اعضای علمی تعلیمات عالی نتیجه بی مطابقی به کمال مطلوب رابه نفع انکشاف مملکت ندهد.

دانشمندان تعلیمات عالی برای یافتن راه های حل مشکلات کشور به شکل وسیع تری میتوانند خدمات مهمی انجام دهند. موسسات تعلیمات عالی مابزرگترین کهکشان دانشمندان کشور را در شقوق مختلف تشکیل میدهند، در اقتصاد، در بسایر اجتماعی، در انجیری، در زراعت، در صحت و غیره. طوریکه در دیگر کشورها معمول است از همکاری و نظرات این دانشمندان برای یافتن راه های حل مشکلات شئون کشور میتواند استفاده ارزنده بعمل آید.

(جولیوس ستراتن) یکی از دانشمندان نخبه معاصر و رئیس موسسه تیکنالوژی (ماسا چوسیتس) در همین زمینه چنین اظهار نظر میکند:

من عقیده دارم که ما (استادان تعلیمات عالی) نمیتوانیم از مسئولیتهای خود برای اشتراک در پیدا کردن راه های حل مشکلات جامعه خود شانه خالی کنیم (۲۴).

(فلیکسن) یک فیلسوف معاصر درباره ارتباط تعلیمات عالی با دیگر شئون جامعه با این الفاظ

اظهار مطلب مینماید:

پوهنتون جزئی از ساختمان اجتماع است نه چیزی خارج آن. پوهنتون مجزا و منتزع از جامعه

نیست... و آینه جامعه و عصر خود است و بر حاضر و آینده آن تاثیر فراوان دارد (۲۵).

سهیم ساختن استعداد های علمی موسسات تعلیمات عالی برای پیدا کردن راه های حل کشور با ب نوبی رادر مساعی انکشاف ملی ما باز خواهد کرد و خود موسسات تعلیمات عالی نیز از چنین رابطه فیض بزرگی خواهد برد . تا زمانیکه دانشمندان تعلیمات عالی در چار دیواری پوهنتون محصور و متحصن بمانند و از ضرورتها و پرا بلمهای اجتماعی، اقتصادی، تجارتنی، صناعتی انجنیری، صحی و غیره کشور بی اطلاع باشند یا اطلاعات آنها درین موارد فقط از نوع کتابی و مجرد باشد مساعی تعلیمی و تحقیقاتی شان دریکه خلای اجتماعی صورت میگردد و در نتیجه شاگردان شان فقط دانش مجرد و فاقد بستگی با واقعیت های ملی را خواهند آموخت و تحقیقات آنها مشق بی ثمری خواهد بود و آن حالتی است که تعلیمات عالی نقش کامل خود را برای تسریع انکشاف ملی ایفا نخواهد کرد .
(بقیه در آینده)

علم

چشمه ز آینه علم و هنر	زندگی بخشیده بر نوع بشر
نظم و نسق عالم از علم آمده است	فضل نوع آدم از علم آمده است
رو فق بازار عالم شد کمال	زیور اولاد آدم شد کمال
مایه دانش حیات دل بود	زندگی بی نور او مشکل بود
آری آدم جسم و جانش دانش است	نور عقل خورده دانش دانشست
علم می آرد فلاح و عافیت	علم برها ندم ز سوء خاتمت
علم آمد بهر اصلاح بشر	هرچه جز اصلاح، جهلش خوبتر
شان علم از هرچه گویم برتر است	وصف او از فکر ما افز و نتر است
علم آمد کار ورد مردان کار	بهر بهبودی وضع روزگار
علم هر دم تحفه می آورد	نابغی هر گوشه می پرورد
که نماید فیلسوفی را عیان	تا شود از فکر او روشن جهان
گاه آرد عالمی از نو پدید	با علوم نافع و فکر سدید
گاه آرد شاعری را روی کار	تا شود خرم ز طبعش روزگار
گاه سازد پو شکن را معتبر	در میان شاعران نامور

(قاری عبدالله ملک الشعراء)

بازم خیال شعر شعزای د رسراست
 لیکن به ساغرم نه می از دختر زاست
 این می به ساغرم زمهین جشن میهن است
 برمن نگیر خورده که در نظم نو چرا
 در بحر این چکامه زمن موج نو بخواه
 موجی که جاو دانه خروشان به سینه اش
 د رقعرو سا حاش صد ف ارتقا به سیر
 طوفان شعر من نخرو شد چرا به شور؟
 آن گو نه انقلاب که بر تشنه ر ناه
 شیری که نسل شیر صفت راست طعم هوش
 نظم آفرین زندگی برهدست و خشک
 نظمیست استوار به تهداب عدل و داد
 تطبیق وی مطابق فرموده خداست
 گرد از رخ یتیم کند پاک چون پدر
 مظلوم را برون کشد از د هشت ستم
 پاداش مرد مان نکو کار و صادقست

پوهاندمحمد رحیم الهام

عقاب بیرق جمهوریت

زیرا که می به ما غرود لدار در بر است
 دلدار من نه د لبرک سیمپیکر است
 دندار در برم زنوین نظم کشور است
 گویم چکامه بی که به بحری مکرراست
 موجی که چون نظام نو ما مظفر است
 کشتی شوق و شور شتابان شناور است
 در قلب آن صدف گهر صدق مضمراست
 تو فیک انقلاب چوما را میسراست
 پاک و سپید و خوشمزه چون شیر مادراست
 امید بخش وزنده کن و جنبش آور است
 بار آ و رحدا یق بیبرگ و بیبر است
 مانند هوش د سرو با جان بر ابر است
 تعدیل وی معادل گفت پیمبر است
 بیمار و بیوه راهه مثل چون برادر است
 محروم راهه داد و دهش سایه سراست
 وز بهر کار زشت جفا کار کیفر است

وانکس که هست پیرو این نظم راستین
 همکار انقلاب و هماهنگ نصیحت است
 از بهر رنج دیده بود گنج بیکران
 دایم به فکر خدمت خلقت در وطن
 از بسکه سرخروی بود در مجاذ عدل
 بی ترس و برد بار و اسین است و بهربان
 دستش دراز تا که بود دستگیر خلق
 چون عزم کار کرد به اعمار مملکت
 مغزش به گاه فکر چو در یای سو جحیز
 یاور به هر کسیست که باشد و طنپرت
 در چشم خود نگر چو سنان است تیز رو
 با سایه های شوم شقاوت سخا صم است
 زنجیرهای پیرو دیو نفاق و شر
 چون کاوه گرز عدل زند بر ضحاک ظلم
 از فرد دل بریده و با جمع گشته یار
 میباید از قفا خرازه کی چو سرو
 با هر که مست اراده بود سخت دشمن است
 در ما نفزای مخلصه درد بیجد است
 با عشق پا سبان نوا میس ملت است
 مهرش هماره بر همه تابان به یک سیاق
 بر فرق هد سگال بود مشت آهنین
 با راقل دیگر نکشد ذره بی به دوش
 همچون عقاب بیرق جمهور بت سرش

ای هموطن بیا که ز شادی اتن کنیم

جمهوریت نظام نو نو را گستر است

دکتور رهین

مژده زردشت

شا د زی هموطن ، ای غمز ده رنجبرا	رستی ازسختت و آزار و زشور و زشرا
دیده بودی که چه افسرده و درمانده بدیم	وضع آشفته ما بود به گیتی سمرا
مفتخو ران همه سر مست ز اسباب طرب	بود پیمان و پریشان و غمین کارگرا
از بس اندوه و پریشانی این قوم شریف	سرد غمخوار بدی خسته دل و خون جگرا
تا بفرجام به نیکویی اثرها بنمود	زاله و اشک شبانگای و آه سحرا
کاوه زادان قدا کار بیستند کمر	پیشروشان چو فریدون خجسته سیرا
ای سزاوار بزرگی و مہی شادان باش	که تویی خواسته بر دم صاحب نظررا
من متا بنده نیم هیچ جهانداری را	نیز نسبتا یمش ار هست خداوند ز را
من بتو فخر کنم ، فخر که از روی خرد	فخر پرما به پدر ، نیک سزد بر پسررا
فخر آرم بکسی کز سر غمخواری ما	زی خطر دست بیازید به پیرانه سرا
وطنی همچو خراسان و چوتو راهبری	اینت نیکو وطن ، اینت نیکو راهبرا
گفت زردشت بلخی : که در ایام پسین	دیده آید زبرخا ک یکمی نامورا
نقش ادبار و ستم را ز وطن بز داید	که ابر مرد زمان باشد و بس دا دگرا
آریانا چوبهشتی شود از کردا رش	رنک و بوتازه شود باز درین بوم و برا
بسترد گرد غم از خا طر رنجیده خلق	بر دل مرد بزه کار زند نیشترا
اینک ای سهر غمخوار چنان پندارم	تویی آن مرد که اوراست بدینسان خطرا
شادمانند و سرا فراز بتوجملہ خلق	از سپاهی و کشاورز و مہین پیشه ورا
گر نخواهم که سخن نیز درازی گیرد	بدعا بیت سخن خویش کنم مختصرا

من دعا گویمت ایدون که خداوند جهان
خدمت خلق میسر کندت پیشترا

حرف خوش رویان

محمد ابراهیم صفا

حرف خوش رویان

دست بد را گرتوان کردن قلم در آستین به که نبود دست احسان یک قلم در آستین
 زلف کج گوید به نفع ر استکاری لازم است قطع فرمودن دودست کج قلم در آستین
 عبرت آبادیم بینید آنچه ما را سیرصد جامه داریم از حدوث اما قدم در آستین
 کسوت هستی ادا فغان به بر نا کرد نیست این لباس خوش برش راهست غم در آستین

تا نگارم حرف خوش رویان (صفا) خواهم نگاشت

گر مرا اینست دست خوش رقم در آستین

نگاهی بر زندگی و آثار تاگور

درست یکصد و سیزده سال (۱) پیش ازین در هندی ترین خطه هند یعنی بنگال در خانواده ای از اشراف توا نکر پسری بدنیا آمد، این پسریکی از بزرگترین مردان عصر ما گردید. صد سال پیش از اینکه او در محیط بنگال بجهان آید، انگلیسها در بنگال آمد در محاربات منظم غلبه کرده بودند بنگال نخستین قطعه بزرگ هند بود که زبر تسلط بر تانیه آمده بود. بنگال هر چه شاداب و سرسبز بود نفوس زیاد داشت و در آن هزاران هزار روستائی، شهر نشین و کسبه، ماهیگیران بدشواری زندگی میکردند. بنگالیان مانند امروز در مان لطیف، ظریف، متواضع و فکور بودند. گرچه از زندگی سپاه و سلحشوری کناره میگرفتند و برای آن مستعد نبودند بلکه بامور ذهنی، فکری و روحانی سپرداختند. هنرمند ترین مردم هند بودند چنانکه موسیقی هند در سرزمین ایشان آهنگ روح پرور داشت و سرود های عامیانه ایشان از زیبا ترین سرود های جهان بود.

بنگالی پیشرفته ترین زبان هند بود و سیرات ادبیات سانسکریت در آن تجلی میکرد. تعداد مردم ادیب و باسواد در بنگال بیش از هر قطعه هند بود و ادب بنگالی در جمله ادب دیگر زبانهای هند صد سال پیش، عالی ترین پایه داشت.

اهل ادب در بنگال آن زمان حتی از ادب غرب فیض برده نبودند. پارچه های تمثیلی رومانهای انگلیسی بهر سو خوانده و ترجمه میشد. آثار فرانسوی و آلمانی و دیگر زبانهای غرب از روی ترجمه انگلیسی آن شناخته می شد.

رام موهن رای و براهمه سماج:

نود سال پیش از تاگور در همین سرزمین شورانگیز بنگال سردی بنا مرام موهن رای به جهان آمده بود. این دانشمند هندو به مطالعه اسلام و مسیحیت پرداخت، پی اصلاح مذهب هند و افتاده در مقابل خرافات محیط آغاز به پیکار کرد. همچنانکه در اروپای سه قرن پیش از آن وقت ما رتن لوتر انجیل را از لاتینی به آلمانی ترجمه کرده بود تا مردم به اصل مسیحیت برگردند، رام موهن رای خلاصه ویدانتا و بعضی از اوپا نیشاد هارا با نگلیسی ترجمه و نشر کرد تا مردم از خرافات بری شوند دور را دور این مصلح، روشن فکران وسیع نظر گرد آمدند و در ۱۸۲۸ بیست و سه سال پیش از تولد رابندراناته تاگور «براهمه سماج» یعنی جمعیت خداپرستان را تشکیل کردند که در آن علامه بر هندوان مسلمانان و مسیحیان اشتراک داشتند.

۱ این مقاله در صد مین سالگرد تاگور در سال ۱۳۴۰ در روزنامه انیس نشر گردیده بود که

با بعضی تغییرات آن را اقتباس و نشر کردیم (اداره)

هندوانی که با براهمه سماج رابطه و الفت گرفتند بعضی عادات مسلمانان را گزیدند و حتی مانند ایشان لباس میپوشیدند.

جد و پدر شاعر:

روحانیون متعصب هند و مبلغان تنگ نظر مسیحی بارام سوهن رای و جمعیت براهمه سماج دشمنی گرفتند. رام سوهن رای تاسرگ (۱۸۳۳) از پیکار دست نگرفت. پس از دوستانش کار جمعیت رابطه دست گرفتند.

یکی از ایشان را بندرا ناتھ تا گور بود. این شخص مانند پدر خود از طرفداران اصلاح دین و اجتماع بود و سر پرست جمعیتی از وحدت پرستان هندو گردید و در ۱۸۴۲ این جمعیت را با براهمه سماج ملحق کرد. مهاریشی یعنی سرشد بزرگ نامیده میشد و یکی از رهبران آزادی و ترقی خواهی هند گردید، پیروان او که از هرگونه تعصب پرهیز میکردند همه اهل فضل و دانش بودند زیرا جنبش براهمه سماج در کتله های عوام اثر بزرگ نینداخت، این روحانی با فضیلت بروز ۶ می ۱۸۶۱ فرزند یافت که را بندرا ناتھ نامیده شد.

جوانی و شاعری

کودکی را بندراناتھا تا گور مانند کودکی هر کسی است که در خانواده فضل و ادب بجهان آید. در نگاه او زندگی و بزرگی پدر و وجودش نمونه زندگی و بزرگی بود، میدانست که پیروی راه راستی و دانش پروری و دین داری بسوی چنین زندگی و بزرگی رهبری می کند شاید حسر میکرد بزرگتر از پدر و پدربزرگ خود خواهد شد و او را در همه جهان خواهد شناخت.

در ۱۶ سالگی برای تحصیل حقوق به انگلستان رفت مگر باین شق رشته تحصیل دل نه بست بوطن برگشت و در زبان بنگالی بنویسندگی پرداخت و در حلقه های ادبای جوان بنگال شرکت کرد در بیست سالگی او را بحیث ناول نویس میشناختند و آینده درخشان او را پیش بینی می کردند تا گور بعضی اشعار را که اثر خود او بود بنام اینکه از شعرای قدیم مانده و او نسخه خطی آنرا کشف نموده نشر کرد، همان بود که محیط بنگال او را بحیث شاعر ساده زبان و پردردی شناخت، از بیست و پنج تا سی و پنج سالگی اشعارزبها نوشت و بزودی دانسته شد که وی نه تنها بزرگترین شاعر معاصر زبان خود است بلکه هرگز کسی در زبان بنگالی بپایه او نرسیده.

نخست این اشعار بیشتر از عشق به رویان حکایه میکرد مانند این از کتاب «باغبان»

(پارچه ۴۹)

دست او در دست من

پیکرش اندر بر م

لعل لبش در بوسه ام

تیره نگاهش را بنوشد چشم من.

آیا همه شد زان من؟!

حیف، لاکن!

رنگ نیلی رازروی آسمان

کی تو ان بر بود و اندر برگرفت!

آرزو کردم جمال او شود اندر برم

دست ندهد این جمال.

می نماید جز تن او در کفم

خسته و نویدم کردم لاجرم.

زان گلی که می نگردد آن من

جز به نذر جان من.

آری آری کی تو اند این تن من

زوبگیرد کام من!

چنانکه می بینیم حتی در شرح مهر سهرویان نیز گریز روحانی میکنند، همین بود که تا گورد سرور

سالها عشق سجازی را گذاشت، عشق عالی و روحانی شعرا و اسرار کرد. مانند این پارچه (گیت آنجایی)

که حالت فکر و دل او را بخوبی نشان میدهد:

الا ای جان من،

چو بی دانم تن من را

نوازش میدهی هردم

همی کوشم که پیوسته.

بود پا کیزه تر این تن.

تویی آن حق همی دانم

که افروز دنها دمن

همی کوشم نهادم را

ز ناحق پاک می دارم.

چو میدانم که جاداری

درون سعبدا این دل،

چو می خواهم که مهر من

بود تازه بسان گل،

زهراندیشه ز شتی

دلم را پالک سیدارم.

چو میدانم که پیوسته

توان من بکا رسن

یابدا از توان تو،

همی کوشم نشان تو

بهر کارم پدید آرم.

شاعری حق پرستی :

می بینم دل داده یعنی شاعر، یعنی خدا پرست، بنده است و دلدار خداوند گاراست که فرمان میراند

دل داده ببال سرود خود پرواز می کند و این سرود او را دلدار می پسندد و دل داده سر مست خوشی میشود .

چو فرمایی که بسرایم

ز شاد ی دل بخود بالد

بسویت نیک چون بینم

به چشمانم سر شک آید !

مراد زندگی باشد

هر آنچه زشت و بد آوا

همه یک نغمه میگردد

خوش و شیرین و دل آما .

نیازم بال بکشاید ،

چو مرغک بر سردریا .

چو بسرایم همی دانم

که از من شاد میگردد ،

بنام این سرود خود

حضورت بار می یابم ،

ببال این سرود خود

سرور
(نچای)

بپایت سر همی ما یم

وگر نه نیک میدانم

کجا این سر، کجا آن پا

چو بسرایم زبس شادی

رو من خود زیاد خود،

ترا که جان من هستی

زبس مستی زبس مستی

بناسم دوستار خود.

آنچه در جهان شور افگند:

این هم یک پارچه از گیت آنجلی است یعنی (سرود) که بحیث (نذر) به درگاه دلدرا تقدیم شده است. من شاعر از پنجاه گذشته بود که دوستان و مخلصان اصرار کردند، ترجمه‌ای به زبان انگلیسی از اشعار خود بکنند. شاعر از سه مجموعه اشعار بنگالی خود یعنی نیوی، دیا، و گیت آنجلی و یک عده اشعار که در مجلات و جراید بنگالی پراکنده نشر شده بود آتپاس کرده و یک کتاب حاوی ترجمه ۱۰۳ پارچه اشعار خود به زبان انگلیسی تهیه کرد و نام یکی از کتابها یعنی گیت آنجلی را برین مجموعه انگلیسی گذاشت همین مجموعه بود که در همان جهان شر افگند، شعرا و ادبای انگلیس تا گورراتحسین نمودند. چون این تحسین از فرنگیان و بیگانگان آمد حتی بعضی هموطنان خود خواه او که تا آن زمان آثار او را بر اینام ادب عامیانه و محلی به نگاه تحقیر دیده بودند نیز به اشعار او علاقه نشان دادند و همنوای مخلصان او شدند چنین بود که نام تاگور در سرتاسر هند شناخته شد و چنین بود که نام تاگور در سرتاسر انگلستان اتازونی و دیگر کشورهای انگلیسی زبان بر سر زبانها افتاد و همان بود که در سال ۱۹۱۳ جا یزه نوبل را گرفت، نخستین بنگالی، نخستین هندی با که نخستین شرقی بود که باین مقام رسید. به تدریج آثار او از روی انگلیسی در دیگر زبانهای غرب ترجمه شد. در همه جهان شهرت یافت. از هر سوی جهان با و نامه می نوشتند انجمن های ادبی جهان او را دعوت میکردند. بارها به اروپا، امریکا و جاپان سفر کرده بجائی رسید که آن وقت هیچ هندی بجز بودا نرسیده بود یعنی شخصیت جهانی شد.

دارالسلام:

در سن شصت سالگی یعنی در ۱۹۲۱ در ۹۳ میلی بندر کنکنه در شهر کوچک بول پور یک، ویشا بهارتی یعنی مدرسه تاسیس کرد. وقتیکه رابندرانا تاگور کودک دو ساله بود جدش در همین جا یک عبادتگاه ساخته بود. وقتی که چهل ساله بود پدرش در همین قطعه سرسبز یک مکتب بنا کرده بود. البت

جدو پدرش از سذمی های هندی بودند و رابندر انا ته تا گور شخصیت جهانی بود، بنا برین هشت هزار پوند را که با جایزه نوبل بدست آورده بود مصرف کرده و توسط آن يك مدرسه بین المللی تاسیس کرد. در آنجا در آغوش طبیعت و در زیر درختان در میان سرود سرغان پسران و دختران هندی، چینی، جاپانی انگلیسی، المانی و امریکائی و از هر کنج و کنار جهان بدون تفریق زبان، رنگ و مذهب گرد آمده به تحصیل شقوق مختلف علم و ادب و هنر بشمول زبانها و ادبیات سردمان جهان، نقاشی، موسیقی و رقص می پرداختند و با هم رشته دوستی می بستند. کسی در آن زبان چینی و کسی رقص ما فیو ری هندی را می آموخت، یکی تیا تر فرانسوی قرن ۱۷ را مطالعه میکرد و دیگری ستون ستانی ویدارا.

که لنگ نویسنده انگلیسی گفته بود: (شرق و غرب هرگز یکدیگر را در نیابند) رابندر انا تهها گور با تاسیس این مدرسه بین المللی ثابت کرد که ادیان شرق و غرب برادر و خواهر هم دیگرند. تا گور ارشاد میکرد آن ملت دارای فرهنگ عالی میباشد که تعصب و تنگ نظری را دور داشته فرهنگ خود را یکجا با فرهنگ همسایگان و فرهنگ همه بشریت پرورش دهد، زیرا فرهنگ که سببی بر پایه تعصب و تنگ نظری باشد فرهنگ نیست و موجب تباهی است. و آن فرهنگ که سببی بر اخوت بشری و وسعت نظر باشد فرهنگ حقیقی و موجب آرامی و صلح و سلام است، و بنا برین تا گور نام این مدرسه بین المللی را (شانتی نیکتن) یعنی جایگاه آرامی (دارالسلام) گذاشت که اکنون برپاست. تا امروز هزاران کودک و بیرو جوان از هر گوشه جهان آنجا می آیند، نقاشان، سراینندگان، اهل ادب سفر کرده و یک روز یا یک ماه یا یک سال یا چند سال آنجا زندگی میکنند و زیر سایه همان درختان که تا گور ارشاد کرده بود آرام میگیرند و بهمان فریاد های سرغان که تا گور دوست میداشت گوش میدهند و تفکر میکنند.

بزرگی آثار تا گور:

نوشته های تا گور گوناگون است، تا کنون همه آثار او جمع آوری نشده یعنی مقالات او که در رجراید کوچک بنگالی در قرن نوزدهم نشر شده هنوز داخل کدام مجموعه نیامده، نامه های خصوصی تا گور که به دوستان، شاگردان و مخلصان خود به رسوی جهان فرستاده هنوز کاملاً گرد آوری نشده. مشکل دیگر این است که عناوین محتویات و سال نشر آثار او در زبانهای بنگالی و ترجمه انگلیسی بیک سان نمی باشد. بهترین راه رسیدن به تا گور خواندن آثار او در زبان بنگالی است. بنگالی زبانی است زیبا و پرا عجاز در ترجمه ها این اعجاز و آهنگ موجود نیست. بسیار مردمان محض برای خواندن متن بنگالی تا گور زبان بنگالی را آموخته اند و می آموزند، دیگران ترجمه ها را میخوانند، آثار تا گور آئینه حقیقی ذهن، فکر، دل و روح اوست. تا گور شاعر صادق و عاشق صادق است. بنا برین همه آثار او سرشار راستی است. راستی پاک و ساده است، بنا برین نوشته او ساده است. در همه آنچه نوشته یک جمله پر پیچ و سهم وجود ندارد. نوشته او چون آب زلال است که از خدا پرستی و پارسائی سرچشمه گرفته آفریدگار را دوست دارد و آفرینش او را

می پسندد. بنا بر این درس تا سر آثار او طبیعت جلوه میکند چمن زار، دریا، تپه ها با درختان، گیاهان و مرغکان رنگارنگ بهر سو پدید می آید زین همه مظاهر طبیعی که ضمناً نمونه حداعلای راستی است. طفل است و تاگور ما نند همه بزرگان و اهل دل کود کان را سخت دوست دارد. همیشه پیرامون او را نو جوانان و کود کان می گرفتند، بدون وجود این کود کان وجه وجود خود را ناچیز و بیهوده می شمرد. همچنین روستائیان کسبه، مستمندان، کارگران را سخت دوست میداشت زیرا راستی را در میان ایشان می جست و می یافت. بعضی از آثار تاگور احساسات لطیف و عاشقانه او را معرفی میکند و مانند مجموعه «باغبان» (۱۹۱۳) دسته هائی ازین آثار حاوی شرح کشف هان روحانی و عرفانی اوست ما زند گیت آنجلی (۱۹۱۳). تاگور اشعار کبیر (۱۹۱۵) را نیز از هندی به بنگالی ترجمه کرده. کبیر هندو بچه و پسر خواند یک بافنده مسلمان بنارسی بود که چهارونیم قرن پیش از تاگور در پی اصلاح مذهب هندو، و منسک ساختن باسلام افتاد و وحدت پرست بود. بابانانک موسس مذهب سیک معاصر و پیر و کبیر بود. اشعار کبیر از روی ترجمه تاگور به زبان های غرب ترجمه شده و نام آن شخصیت قرن ۱۵ هند را به جهانیان آشنا کرد.

تاگور یک قسمت بزرگ آثار خود را وقف کود کان کرده و برای کود کان نیز با کمال شوق داستان ها و اشعار نوشته، بعضی اشعار او بمنظور تدریس و ارشاد سروده شده گاهی هم افسانه های باستانی هند را به شعر آورده.

پارچه های تمثیلی او خیلی زیباست. در «سنیامی» شرح میدهد که پارسانی حقیقی ترک جهان نیست بلکه از روی راستی و پیا کیزگی زیستن است. در «داک گهر» یعنی پوسته خانه (۱۹۱۳) با کود ک بیما ری آشنا میشویم که به پادشاه نامه ای نوشته انتظار پاسخ را دارد. کود ک مدت زیادی چشم براه میماند. نامه شاه نمی رسد، مگر شاه خود تغییر لباس کرده می آید و کود ک باز هم او را می شناسد:

تاگور در باره مسایل اجتماعی و بشری نوشته بعضی خاطرات خود را نیز در رقید قلم آورده. رومانهای او نیز بسیار جذاب است. و در آن احساسات لطیف مردم ترسیم شده است. رومانی زوبه عنوان «غرق» و رومانی بنام «خانه و جهان» (۱۹۱۹) شهرت دارد. در سال ۱۹۲۶ یعنی هنگامیکه شاعر ۶۵ ساله بود تا سپسن یکی از مخلصان وی کتابی بنام تاگور شاعر و در ماه نو یس در اکسفورد چاپ کرده که در آن اجمال زندگی و آثار تاگور بخوبی داده شده است.

پایان زندگی

تاگور هر روز چیزی میا سوخت . هر روز کار میکرد و چیزی از خود میگذاشت. نزدیک هفتاد سالگی به نقاشی شروع کرد و مانند همه بزرگان تا دم مرگ در پی تکمیل خود بود . تاگور فعالیت مستقیم سیاسی نداشت مگر چون اصلاح مردم و پیشرفت فرهنگی و اجتماعی را میخواست بنا برین کار او در سیاست بی تاثیر نبود . موجودیت شخصیت او خود برای آزادی خواهان هند دلیل بزرگ این بود که حق آزادی دارند . در ۱۹۱۵ برتا نویان او را لقبی دادند قبول کرد مگر چون در ۱۹۱۹ پولیس برتانوی در پنجاب از شدت کار گرفت لقب را رد کرد . وقتی که مها تماگاندهی در جهان شناخته شد و ریاست حزب کانگرس را بدست گرفت یعنی در ۱۹۲۰ تاگور تقریباً شصت ساله و در جهان معروف بود . چون نزدیک به هفتاد سالگی رسید کنفرانس میزمدور (۱۹۳۰) تشکیل و برتانویان باین رسیدند که باز عمای آزادی خواه هند از راه مذاکره پیش آیند ، تاگور روزها با کودکان و نو جوانان ترانه ملی هند را سرود و آزادی هند را در افق دید و انگاه از جهان چشم پوشید . مرگ او در ۱۷ اگست ۱۹۳۱ سی و سه سال پیش از امروز واقع شده یعنی اندکی بیش از هشتاد سال عمر کرد . در ست شش سال پس از مرگ او در اگست ۱۹۴۷ هند با آزادی کامل نایل شد .

تاگور فرزند هند گردید ، آثار او را بزبانهای هندی ، اوردو و پنجابی ، مرهتی ، تامل ، تلگو و دیگر زبانهای هند به نظم و نثر ترجمه کرده اند و میسر آیند . تاگور نخستین سفیر مردم هند در کشورهای غرب است . آثار با عظمت و ساده او اعتبار نامه اش بود ، پیش از آنکه زعمای هند مانند راجندر اهرساده ، نهرو سفیر فرستند مردم هند اعجازی کرده با وجود قید اسارت بیگانه این سفیر را به بیرون فرستاده بودند ، اندره ژید که یکی از بزرگترین نویسندگان فرانسه و جهان امروز است خود ش قلم برداشت و گیت انجلی را ترجمه کرد و در مقدمه آن نوشت :

« آنچه در گیت انجلی تحسین میکنم نخست کوچک بودن است . آنچه در گیت انجلی تحسین میکنم اینست که از اساطیر دینی هند مبری است ، آنچه در گیت انجلی تحسین میکنم اینست که برای خواندن آن هیچ آمادگی بکار نیست ، مهابهارانه ۲۱۴۷۷۸ بیت دارد و رامایانا ۴۸ هزار بیت . پس از این دو کتاب این کتاب چه راحت و فرحت سیارد اکنون از روی تاگور هند را آفرین میگویم ... واقعا حیدلان غرب از روی سخن تاگور دلبسته هند و دلبسته همه شرق شدند ، اینکه امروز در سر تا سر جهان مردمان هر زبان و هر رنگ و هر دین ذکر خیر تاگور را میکنند دلیل این است که یهوده زندگی نکرده . مرگ او زوال آثار او نبوده است :

در نگاه خود او مرگ او و وصلت او بود و میگفت :

رسیده وقت آن ای مه که آرامدمی من رو بروی تو

اینک سر و دهای بی از گیت انجلی :

۳۴

از من فقط گذار برایم زبان آن
کان ذکر نام تو بکنند ای انیس جان

از من فقط گذار برایم توان آن

کایم زهر طرف چو بیایم بسوی تو

بینم بهر طرف چو بینم بروی تو

هر دم فدای مهر تو سازم تن و روان

جولان گذار تا نکندم جز زمان آن

کز پیش چشم تو بشوم یک نفس نهان

زان بندها که بسته کنندم درین جهان

بگذار جز همانکه مرا بنده ات کند

هر دم سراکشاند و جوینده ات کند

در بند مهر تو شوم آزاد جاو دان

۳۶

خداوندا دل من را رها ناز شدت و سختی

از آن برکن ز بیخ و بین نهال خست و سختی

بمن بخشای آن نیرو که اندر گردش دوران

غم و شادی چومی آید سپک آید بمن یکسان

بمن بخشای آن نیرو که خدمت نیک بگزارم

نباشد عشق من جز بندگی و شوق ایثارم

بمن بخشای آن نیرو که مسکینی نیازا زم

به پیش جا برو طاعی سرتسلیم نگذارم

بمن بخشای آن نیرو که گردد نفس وارسته.

از آن بیهوده و باطل که پای این و آن بسته

بمن بخشای آن نیرو که فایده جز بکار تو

برد فرمان مهر تو - بود در اختیار تو

جان من چون ابر باشد

چشم و گوش و دست من را دیده ام خیل کلنگان

آنچنان می کن - خدایا چون رسد وقت بهار

تا شود همصاف به گیتی شوق منزل گرم دارم

در نیا زود ر نیا یش روز و شب پرواز شان

پیش پای عظمت تو می نیا سا یند یکسدم

در سلام و اسپین . تا به پیش آشیان

تاسر زمین کوهسار .

جان من چون ابر باشد آنچنان می کن - خدایا

جام بارانش به کف . تا همه این زنده گانی

آنچنان می کن - خدایا بال افشاند بسوی

تا که ابر جان من جایگاه جاودان

در گهت را آب باشد

اندر سلام و اسپین .

در سلام و اسپین .

همچو آب جو یباران

این سرود و نغمه هایم

هر طرف جاری شود .

آنچنان می کن - خدایا

تا همه این نغمه هایم

جملگی یکجا رود

رود آرامش شود

در حریم بی کرات

سوی بحر خامشی

اندر سلام و اسپین .

از من فدایم بر این زبان

کماند که نام تو بکنم ای افسردگان

ملشدی به آن همچون سنان

فزون شد گذار بر این زبان

لایحه‌های رشیدی پیشو

کماند که نام تو بکنم ای افسردگان

فزون شد گذار بر این زبان

کماند که نام تو بکنم ای افسردگان

لایحه‌های رشیدی پیشو

کماند که نام تو بکنم ای افسردگان

فزون شد گذار بر این زبان

کماند که نام تو بکنم ای افسردگان

لایحه‌های رشیدی پیشو

کماند که نام تو بکنم ای افسردگان

فزون شد گذار بر این زبان

کماند که نام تو بکنم ای افسردگان

لایحه‌های رشیدی پیشو

کماند که نام تو بکنم ای افسردگان

فزون شد گذار بر این زبان

کماند که نام تو بکنم ای افسردگان

ناظم هراتی

-۲-

اعتراض بر اهل جاه یکی از موضوعهای مهم غزلهای ناظم میباشد. ناظم تنها به شکوه از روزگار قناعت نکرده و کوشیده است که بعضی از سببهای آن را نشان دهد. او رفتار و کردار ناشایسته حکام آنوقت را سبب اساسی خرابی مملکت و احوال مردم، میداند. ناظم در غزلی، جاه پرستی، خود پسندی و جبر و ستم را که بر سر مردم مظلوم، عذاب و مشقت می آوردند، جسورانه فاش کرده نشان میدهد که در نتیجه، آدم های بافضل و کمال در زندانها افکنده شده بودند و (سیه روزان) و فقرای بیچاره دایما در حالت اضطراب زنده گی میکردند.

در شماره پیشتر، سهواً عبارت (مترجم: پوهنوال نگهت سعیدی) در آغاز این مقاله افزوده شده. آنچه در پاورقی نگارش یافته؛ باز یاد آوری میشود: این مقاله که مقدمه «اشعار منتخب» ناظم هراتی است. از لهجه والقبای تاجیکی، به لهجه والقبای دری گزارش یافته است.

م.ن. نگهت سعیدی

ناظم در ایجاد یات خود همه طبقه های مفتخوار زما نش را مذمت و انتقاد کرده است. از اینجاست که او همچون شخص پیشقدم زمان به تمام ناشایستگی ها و بد کرداری های دولت‌مندان و ثروت داران که فقط در حرص مال دنیا افتاده بودند و خلق را غارت میکردند با نظر نفرت نگریسته است

مسأله مهم دیگری که در غزلهای شاعر به روشنی انعکاس یافته است، ترغیب نمودن عقیده های مردم پروری - انسان دوستی او میباشد. ناظم همچون حامی و افاده کننده عقیده های طبقه پایان جامعه، قدم به میدان میگذازد.

او با وجود فشار استبداد، در برابر خوار شمرده شدن و پایمال گردیدن شان و شرف و حقوق انسانی که در دوره شاعر از حد گذشته بود همچون حامی و طرفدار مظلومان و ستمدیدگان آواز اعتراض بلند کرده و به مقابل هر گونه بیعدالتی زما نش به پا خاسته است. ناظم که خودش از بین طبقه زحمتکش برخاسته و رشد یافته و به شاعری رسیده است، تلخی زندگی مردم خود را دیده تأسف خورده و این اندوه همیشه با وی بوده است.

میکنم من بیشتر با زیر دستان اختلاط

قطره ام برخاک میرقصد چو گوهر بر بساط

او برای سبک کردن بار مردم ستمدیده، اهل دولت را به عدالت و انسان پروری تشویق میکرد. عذاب و مشقتی که بر فقیران میگذشت البته از نگاه شخص پیشقدمی چون ناظم پوشیده نمیتوانست بماند. این است که فکرهای انسان پروری در ایجادیات شاعر بیشتر راه یافته است. شاعر در اشعار خود به حال بیچارگان و ستمدندان همدردی اظهار میکند و غم ورنج آنها را اندوه خود می شمارد و از این رو تاکید میکند که از حال بینوایان و ضعیفان بیخبر ماندن، ظلم است.

بس که چون ساغر دلم را درد نازک کرده است

چشم گریانی چو بینم، کاسه خون میشود

دردمندی گرفغانی کرد، نالیدم چو چنگ

بی دماغی گرز آهی، سوختم خود را چو عود

ظلم - غافل شدن از حال ضعیفان با شد

رشته تابی چو خورد، گوهر من می لرزد

ناظم نه تنها به بیچاره گان همدردی اظهار میکند، بلکه با جسارت مخصوصی موقع حقیقی آنها را در جامعه در نظر صاحب دولتان نمایش میدهد. شاعر، این فکر جالب توجه را ما هر آنه و صنعتکارانه بیان میکند و به صورت خیلی اساسی موجودیت جامعه را به آنها وابسته میدانند:

مکن به سوی ضعیفان به چشم کبر نظر که منتظم نشود بی وجود رشته گهر

عزت مردم در پیش نگه با ید داشت فیض این شیوه مرا صاحب اعزازی کرد

شاعر میگوید که تمام شوکت و حشمت از زحمتکشی فقیران به وجود می آید:

شوکت ... به کافر فقراء می آید تیغ چون ساخته شد، فتح در مرهم زد

غایه های خیر خواهانه و انسان پرورانه ناظم را که در شعرهایش به کثرت مشاهده میشود، هم معاصران

و هم تذکره نویسان بعدی با سمنونیت ذکر کرده اند، مثلاً محمد طاهر نصرآبادی (معاصر شاعر)

درباره خیرخواه و مهربان بودن او نسبت به خلق، در تذکره خود چنین میگوید:

«ملا ناظم ... از روی خیرخواهی نفع بسیار به مردم میرسانید (۱) مجملاً بسیار خلیق و مهربان

است و کمال پاکیتی و آدمیت دارد» (۲)

شاعر چنین نظر دارد که هر شخصی که به منفعت خلق کار میکند سربلند و سرفراز است و برای

تصدیق فکر خود، خورشید عالم تاب را مثال میآورد:

سرافراز است خورشید از قضای حاجت مردم

به کار خود قلم از جا چو خیزد، سر نگون باشد

این سطرهای پر حرارت، شهادت میدهند که او با مردم زحمتکش، همدوش و همنفس بوده و در

(۱) بایست «میرساند» یعنی مانند دو فعل دیگر، فعل حال بوده باشد (نگهت)

(۲) میرزا محمد طاهر نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، تهران، سال ۱۳۱۷، ص ۳۳۰.

شعر نیز افاده کننده میل و خواهش خلق خود است .
 در جای دیگر ناظم به طبقه بالای زمانش که فقط به تن آرای و شکم پرستی مشغول بودند و در چنین حال
 خود را «آدم» نیز حساب میکردند ، اشاره نموده میگوید :
 آدمیت خورش و پوشش نیست آدم آن است که آدم باشد
 آدمان راجز تلاش آدمیت ، خوب نیست هر که دست از کار خود برداشت ، بر سر میزند
 در جامعه که حقوق انسانی پامال میشد و انسان هیچ قدر و قیمت نداشت و برعکس ، او را
 همیشه عاجز و ناتوان شمرده فعالیت و قوه او را هیچ حساب میکردند ، بزرگی غایب و قدرت انسانی را
 ترنم نمودن ، جسارت عظیمی بود ، انسان دوستی ناظم محض در آن ظاهر میگردد که وی به نیرومندی و به
 توانایی انسان ، یقین کامل داشت ، چنانکه گفته است :

آدمان را پایه کوتاه نیست ، قدر خود بدان علویان تاب از علو این زمینی میخورند
 به فکر شاعر ، باید به قدر و قیمت انسان اعتراف شود و در زمینه قدرت بزرگ انسانی همه چیز
 راجز و نمودن ممکن و لازم است ، شاعر میگوید که قوه و توانایی انسان چیزی است که حتی فرشته گان
 هم در پیش آن عاجز و ناتوان اند ، ولی انسان با وجود این همه بزرگی و توانایی ، در چشم جامعه خوار
 داشته میشود . ناظم برای سبک نمودن باروزین زندگی بیچاره گان و قدری بهتر نمودن احوال آنها
 راههای گوناگون جستجو کرده است . یکی از این راهها ، به فکر شاعر ، خیراندیشی و نفع رسانی است
 او میخواهد پیش از همه توجه دولت مندان و صاحبان ثروت و جاه را که خود را بندگان نیک و پسندیده
 خدا و انموده ، پشت و پناه خلق و مملکت حساب میکردند ، به حیات پر مشقت بیچاره گان جلب نماید .
 این طرز زبانش که در ایجاد بیانات شاعران بسیاری کم و بیش دیده میشود مضمون بسیاری از شعر های ناظم
 را تشکیل کرده است .

شاعر ، قطع نظر از آنکه صاحبان دولت ازین نصیحت و تشویق برای ظاهر نمودن لطف و مرحمت
 و مروت پیروی میکنند یا نه ، این روش خیر اندیشی و منفعت بخشی را پیش گرفته و راههای عملی
 ساختن عقیده های خود را با وسایل ممکن سراغ کرده است .

چو شمع بزم بزرگان شدی ، به خویش مناز به حال مردم درویش سوختن هنر است
 ای که صاحب خرمنی ، غافل مباش از سالی کز برای دانه بی رخساره گاهی میکنند
 در جای دیگر شاعر چنین حساب میکند که از کاخها و عمارات باشکوه ساختن ، به مظلومان و

مستعد یده گان یاوری کردن و به آنها سرپناه شدن بهتر است .
 به همین طریق ، ناظم مثل گذشته گان خود ، اهل جاه را به روشهای گوناگون ، به انصاف و عدالت
 رحم و سروت و رعایت اعتبار طبقه های پایان ، دعوت مینماید ولی از مشا هده حقایق و سنجش
 واقع بنیانه اعمال آدمهای دا را و صاحبان جاه و منصب ، شاعر به این نتیجه رسیده است که به ظالمان
 و سنگدلان ، نرم گویی و نصیحت هیچ تا ثیری نمیکند .

بنا بر این با آدسهای بد و ظالم ، معامله به مثل و رفتار خشونت آمیز را بهتر میشمارد .
 در بیت دیگر ، فکر خود را با زهم روشن تر بیان نموده میگوید که نیست و ناپود کردن بدان و
 و ظالمان ، سبب زنده گی . آدسهای نیک میشود .

ناظم ، قوت و تکیه گاه اساسی را در اتفاق خلق و جمعیت می بیند :

مقوا کرد کاغذ پاره ها رادل به هم بستن موافق شو که با خلق اتفافت زور میباشد

د ر اتفاق ضعیفان مگو عروجی نیست که جز به یاری پر ها نمی پرد با لت

شاعر خواسته است که فکرهای نجیب انسان پروری که در عصر های پیا پی از حکمت و دانش خلق ما یده
 گرفته در ایجا د یات شاعران بزرگ ، قاطع تر و روشن تر انعکاس یافته ، در زمان او نیز در شرایط
 نو تاریخی پایدار باشد ، ترقی و انکشاف یابد و برای بهتر گردیدن احوال مردم ، خدمت نماید .

XXX

این شاعر در ایجادیات خود به مسأله های اخلاق و تربیه نیز اهمیت مخصوص داده است .
 در غزلهای وی مسأله های زیاد اخلاق و تربیه ، مانند راستی و راستی و استکاری ، دوستی و رفاقت ، آداب
 سخن ، سعی و کوشش ، خاکساری ، نیکی و نکو کاری ، ضرر حرص و طمع و خود ستایی بیان شده است .
 موضوع عشق و محبت نیز به حیث موضوع عنعنی اشعار غنایی ، در غزلهای او جای مهمی را اشغال
 میکند . در غزلهای شاعر ، تصویر عشق و محبت واقعی و عشق انسانی موقع اساسی دارد . ناظم
 در وصف خوبان زیاد سخن گفتن خود را در بیت زیر بیان ، چنین بیان کرده است :

وصف خوبان رانهایت نیست ، ناظم ، ورنه من

آنقدر گفتم که انجام سخن آغاز شد

شاعر هنگامی که درباره عشق و محبت حقیقی انسانی سخن میراند، اساساً کشش و جاذبه
نیر و مند عشق، زبیا بی و فنه انگیزی و افسونگری محبوبه، ناز و استغنائی او، سوز و گداز عاشق
وقت جدایی و مانند اینها را تصویر مینماید. آن همه سلسله‌ها بی که در اینجا دیات ناظم دیده میشود،
در تاریخ افکار اجتماعی مردم فارس و تاجیک (۱) نو نیست بلکه از موضوعهای حیاتیه میباشند
که از زمانه های قدیم شاعران و ادیبان روشنفکر هر دوره، کم و بیش از آنها سخن گفته اند.
ناظم هم در این مورد، چون یک شخص پیشقدم زمان، مهمتر بن عنعنه های گذشتگان را دوام
داده و در عین زمان فکرهای تربیتی و اخلاقی شاعر، در قطار بهترین پند ها و حکمت‌های سرآمدان
ادبیات، اهمیت پیدا کرده است. فکرهای اجتماعی پیشقدم ناظم نه تنها در غزلها
انعکاس یافته است بلکه در قصیده های او نیز آن را به خوبی دیده میتوانیم. ناظم در تشبیب قصیده
ها بی که در ستایش امامان سروده، با مهارت خاصی تمام نا به سامانی، نسق و فجور، بی
تربیتی اهل زمان و در نتیجه قدرناشناسی آنان، خوار شدن سخن و سخنوران و غیره را نشان داده و
سخت مذمت کرده است و این پارچه‌ها برای نمونه در «اشعار منتخب» او جا داده شده.

بدین طریق، ناظم به صفت غزلسرای با استعداد و خوش طبع، در همان روزگار خودش هم
شهرت پیدا کرد. وی در این باب افتخار مندانه چنین میگوید:

شوخ طبعی سختم را همه جا شهرت داد گل یک با غچه را زینت صد محفل کرد
این حقیقت از طرف معاصرانش نیز تصدیق گردیده است. در واقع، ناظم به حدیث غزلسرای
ماهر و توانا چه در زمان خود و چه بعد از آن، در خراسان و ماوراءالنهر و هند و ستان شهرت
به سزایی پیدا کرده است و بدین سبب عده بی از شاعران قرنهای ۱۷-۱۹ در ماوراءالنهر مانند
ملهم بخارایی، الفت بخارایی، عیسی میخدوم، میرزا محمد شوخی خجندی، سخا ص بدخشانی، به پیروی
غزلهای ناظم شعر گفته و او را با کمال احترام یاد کرده اند. شاعرانی مانند کاشف، طغرل،
سخا ص، خزائی، مسند، ناقص، خجلیت، وصلی، غزلهای ناظم را سخمس ساخته اند. این اسبقام
بلند شاعر را در غزلسرای نشان میدهد.

فصه عشق یوسف و زلیخا از زمانهای خیلی قدیم در بین مردمان شرق، مشهور بود، و بعدها

(۱) نویسنده به عوض این دو کلمه فارس، با «است» یا «مردم ایران، افغانستان، تاجیکستان

می نوشت یا «مردم درین زبان» یا «خلفهای فارس، خراسان، ماوراءالنهر» - نگهت.

در تورات داخل شده است، بابهای ۳-۵ کتاب تورات راجع به سرگذشت یعقوب و یوسف میباشد. ابن روایت هسانها در این دیگر مردمان شرق نیز انتشار یافته، همچنان در سوره دو ازدهم قرآن به عنوان «یوسف» ذکر شده و به نام «احسن القصص» یعنی زیبا ترین داستانها، مشهور گردیده است. اما قصه یوسف و زلیخا نه فقط به کتابهای دینی بلکه تدریجاً به ادبیات بدیعی نیز داخل شد و بیش از پیش تکامل و رواج یافت و در قطار دردانه های گنجینه ادبیات جهان جا گرفت. هلیشردان شمنند آلمانی تذکر میدهند که تخمیناً در قرن اول میلادی این موضوع به شکل بدیعی، در ادبیات سوریه معلوم است.

در ادبیات ماقصه یوسف و زلیخا، بر طبق اطلاع منابع، اولین بار ابوالمؤید بلخی و پس از وی شاعری به نام بختیاری به رشته نظم کشیده اند ولی متأسفانه این منظومه ها تا زمان مابقی نمانده و از بین رفته است.

یکی از اولین شاعرانی که قصه یوسف و زلیخا را به رشته نظم کشیده و به شکل داستان کامل در آورده فردوسی بوده است. و بعد در این موضوع شهاب الدین عمعی بخارایی (متوفی ۱۱۳۹ م.)، مسعودهراتی (متوفی ۱۲۲۰) شاهین شیرازی (قرن ۱۳) و دیگران منظومه ها نوشته اند. در قرن پانزدهم (قرن نهم هجری) این قصه، توجه عبدالرحمان جاسی رانیز به خود جلب کرد و در سال ۸۸۸ هجری (۱۴۸۳) یوسف و زلیخا را به نظم در آورد.

بعد از جاسی نیز گروهی از شاعران بدری (از شاعران دربار عبداللّه خان ۱۵۵۷-۱۵۹۸) محمود بیگ ساسانی تبریزی (دوره شاه تهماسب ۱۵۲۳-۱۵۷۶)، تذرو ابهری (متوفی ۱۶۲۰)، ملا شاهی بدخشانی (متوفی ۱۶۵۹ یا ۱۶۶۲)، لطف علی بیگ آذر (متوفی ۱۷۸۰)، شعله گلپایگانی (قرن ۱۸) جوهر تبریزی (قرن ۱۸)، محمد شیرین بلخی و عبدالصمد کاتب بخارایی، جنیدالله حاذق (متوفی ۱۸۳۳)، صلاح الدین (قرن ۱۹) و دیگران (یوسف و زلیخا) نوشته اند ولی این را باید گفت که نه همه این شاعران در این ساحت موفقیت پیدا کرده اند، مثلاً مؤلف تذکره «تحفة العالم» عبداللطیف، درباره یوسف و زلیخای لطف علی بیگ آذر که معاصر شاعر میباشد چنین میگوید: (مثنوی) - - - - - ضمن قصه یوسف و زلیخا، دوازده هزار بیت دارد که

عمری صرف آن ساخته و در انشای آن بسی نفس گداخته و با اسلوبی که باید گفته است. اما یوسف و زلیخای او با همه رنجی که بر آن کشیده منظور انظار او و ابوالبصار نگردد و کسی را به آن التفاتی

به هم نرسید.» (۱)

یکی از شاعرانی که قصه یوسف و زلیخا را به نظم درآورده و در این ساحه به موفقیت بزرگ نایل گشته است، علی رضا ناظم می باشد. یوسف زلیخای او، در برابر اثر جاسی بگانه مشنوی است که در ماوراءالنهر خراسان و هندوستان شهرت تمام پیدا کرده است. وقتی که شاعر با حسن خان (۱۶۱۸-۱۶۳۰) مناسبت یافت، فکر سرودن داستان یوسف و زلیخا در ذهنش به وجود آمده بود ولی به سبب نا معلومی، نظم این داستان تا سال ۱۸۳۸ به تاخیر افتاده و هشت سال پس از وفات حسن خان، به فرمان عباسقلی خان حاکم خراسان، به سرودن یوسف و زلیخا آغاز کرد:

بیا سا قسی، به دست آرزویم

بده جاسی که کردم مست و گویم

چو این پیمانۀ ناسی گرفتیم

به طاق ابروی جاسی گرفتیم

لیکن بعضی دانشمندان از جمله آته و کریمسکی چنین میگویند که گو با یوسف زلیخای ناظم اساساً به پیروی یوسف و زلیخای فردوسی سروده شده است. درست است که ناظم از یوسف و زلیخایی که به فردوسی نسبت میدهند خبر داشته و با مضمون داستان هم آشنا بوده است. از این جاست که شاه عردرسه جای اثرش، فردوسی را با احترام نام میبرد و او را «بابل طوس» حکیم طوس، سخن پرداز طوس، می نامد. اما شاعر در هیچ جای یوسف و زلیخای خود درباره نظیره گفتن به فردوسی، اشاره نمی کند. دیگر اینکه از سطرالعده مشنوی ناظم معلوم میشود که او این داستان را نه به پیروی فردوسی، بلکه به اقتفای جاسی سروده است.

داستان در سال ۱۶۶۲ به آخر رسیده و به عباسقلی خان والی خراسان اهدا شده است.

شاعرانی که در موضوع یوسف و زلیخا در دوره های گوناگون تاریخی و در شرایط مختلف، اثر ایجاد نموده اند، در هر یک از این آثار، چه از نظر غایه و هدف و چه از نگاه طرح موضوع، تغییر و دگرگونی و تاثیر زمان دیده میشود. از سوی دیگر، هر شاعری که به سرودن این داستان پرداخته با جاسی به یک نوع

(۱) خیامپور. یوسف و زلیخا (نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره سوم، تیریز ۱۳۳۸ صص ۵۷-۵۸).

مسابقه ادبی دست زده و تلاش کرده است که در مهارت و بدیعیت سخن از وی پیشی گیرد. بنا بر این هر یکی از آثار وی که در شرایط و دوره های مختلفی ایجاد شده از بسیاری جهات به اثر جا می مشا بهت دارد و نیز در عین حال با مشخصات خاص خود از آن فرق میکند. مثلاً ناظم هر یکی از بابهای اثرش را با ذکر ساقی و می و مطرب تمام میکنند و این مطلب در یوسف و زلیخای، عبدالرحمن جا می دیده نمیشود. مخصوصاً این طرف مساله جالب دقت است که ذکر ساقی و می و مطرب، نه تنها مقطع هر یک از بابها بلکه همچون پیوندی است که شاعر به وسیله آن باب آینده را به گذشته متصل می کند، چنانکه ناظم باب ۲۹ را با این بیتها:

بیا ساقی، که از رنج رهم سست

به بوی باد هم کن چون صبا چست

که تا زم سوی مصر از خود مجرد

ز لیخارا بگویم: یوسف آمد

به اتمام میرساند و باب ۳ را شروع میکنند که در این باب، به مصر نزدیک شدن مالک، به فرمان شاه او را استقبال نمودن عزیز، و در کناری ایستادن زلیخا و شناختن محبوب خود، تصویر و بیان شده است. شاعر در پهلوی ذکر ساقی و می، بعضاً نیز به ذکر مطرب می پردازد، مثلاً هگامی که از باب ۲۱ به باب ۲۲ انتقال میکنند چنین میگوید:

بیا مطرب، به گوشم زن نوایی

نوای پرده سوزی، دلکشایی

که بینم در رگها این هفت قانون

قرنمها که خواهد تاخت بیرون

این اسلوب ناظم، اثر او را ذوق آورو خیلی شیرین کرده است. مثنوی یوسف و زلیخا را ایجادیات ناظم، موقوف و موقوف علیجده بی دارد. هم معاصران ناظم (ملیحان سمرقندی و افضل سرخوش) و هم سخن سنجان و تذکره نویسان بعدی (مانند غلام علی خان آزاد، حسین قلی خان، میر حسین دوست و ود یگران) این داستان را شهکار شمرده اند. محمد افضل سرخوش اینطور می نویسد: «ناظم هروی

استاد خوش خیال و صاحب زبان... مثنوی یوسف و زلیخا به ادا های رنگین گفته همه جا در روی
تلاشها کرده. (۱)

تذکر، نويس ديگر هاند حسين قلی خان چنين ميگويد: (ناظم هروی سرگروه ناظران خوش تلاسي
بود و پيشرو سخن منجان ناسي، اداهاي کلامش از غمزه معشوقان خونريز و تير دلد و زخيالش در چارسوي
آفاق شور انگيز؛ مثنوي يوسف و زليخا را به تبع مولوي جامي به سلك
نظم کشيده و کمال فصاحت و استعداد در آن به کار برده و مضامين باريک و نازک بسته. (۲)

مير حسين دوست گفته است: «يوسف و زليخا به ترازاو (ناظم) هيچکس نگفته است، بسيار خوشگوست. (۳)
يوسف زليخاي ناظم در تاريخ ادبيات (دري) نقش مهم داشته است. پس از وجود آمدن اين داستان
عده بي از شاعران چه در آسيای ميانه و ايران و چه در هندوستان مانند جوهر تبر يزي، جنيد الله حاذق،
صلاح الدين و ديگرها به پيروي او داستان يوسف و زليخا و سلهم بخارايي، ليالي و سجنون سرودند که در
اين مثنويها همان اسلوب ناظم ديده ميشود. گروه ديگر شاعران مانند فطرت، زردو ز سمرقندي در
(طالب و مطلوب)، عيسي بدخشاني در (موزون)، سيحاي بايسي در (رعنا و زيبا) ناظم را خيلي
با احترام نام برده و به استعداد بلندوي در مثنون سرايي اعتراف کرده اند.

ناظم در تاريخ افکار اجتماعي همچون شخص پيشقدم زمانش نه تنها افکارهاي مترقي گذشته گان
خود را دوام داد بلکه آنرا خيلي پيش برد. وي در ترقيات ادبيات پيشقدم زمانش سهم ارزنده بي دارد و
عموماً با ايجاديات بلند غايه خود در تاريخ ادبيات (دري) موقع نماياني را اشغال نموده است.
ديوان ناظم تا حال نشر نشده و اي مثنون يوسف زليخاي شاعر بار اول در هندوستان در مطبعه نوول کشور
به سال ۱۸۷۶ و همچنان در سال ۱۹۰۳ در تاشکند به طبع رسیده است.

(۱) کلمات الشعراء، ص ۱۱۳.

(۲) حسين قلی خان عظيم آبادي، نشر عشق، نسخه خطي موزيم. آ.س. سيميا نوب جلد ۲ ورق

(۱۵) الف.

(۳) مير حسين دوست، بهلي، تذکره حسيني نوول کشور ۱۸۷۵ ص ۳۵۶.

مترجم: پوهندوی حمید الله امین

افغانان در هند

تو بیخ اعیان

-۶-

اسلام شاه موفق شد اعیان را بمقام سلطنت متکی گرداند اما روش های سخت گیرانه وی باعث شد تا آنان وعسا کر زندگی رقت بار داشته باشند و شکایت و فریادشان در تحت پنجه آهنین وی بلند شود. رفتار تحقیر و استهزاء آمیز اعیان در مقابل شاه هنوز هم آتش کینه او را در مقابل شان برافروخت. بدایونی میگوید که اوتشنه خون افغانان گشت و بیش از پیش تصمیم گرفت آنها را تو بیخ و مضمحل نماید. (۱) باری جهت آنکه هنوز هم به بدبختی شان بیفزاید باعمال دیگری پرداخت معاش اشراف و عسا کر را در سال ۱۵۴۹ میلادی متوقف ساخت هیچکدام آنها نمیتوانستند حتی کمترین پول را از خزانه بگیرند و یا جیره و جامگی شانرا مطالبه نمایند، بالاخره آنها به شاه محمد فرسلی که یکی از اشراف مذهب و دارای اخلاق حمیده بود مراجعه کردند تا آن موضوع را در نزد شاه مطرح نماید. شاه محمد نزد شاه رفت و گفت: «جلا تما با! من دیشب خوابی دیده ام که سه خریطه از آسمان بر زمین می افتد یکی از آنها حاوی خاک، دیگری طلا و سو می کاغذ می باشد. خاک بر سر عسا کر، طلا در خانه های اهل هند و کاغذ در خزانة فرود می آید» (۲) این اسر باعث شد تا شاه پرداخت جامگی و جیره عسا کر را بعد از بازگشت از لاهور به گوا لیا روعده دهد. موضوع توهین به زنان نیازی ها که در هنگام اضحلال اعظم همایون رسید خان دستگیر شد و بودند نیز در مورد قابل تذکر است، زنان نیازی ها، و دارایی خانم اعظم همایون به سردم عادی داده شد آنها بنام های سید خان نیازی، اعظم همایون و شهباز خان نسوحانی مسمی شدند و اجازة داشتند مانند اعیان قلمرو از آنها با نواختن دهل در نزدیک دروازه پذیرایی بعمل آید. همچنان آنها طوریکه از قدیم در هند معمول بود هر شب جمعه

(۱) بدایونی صفحه ۳۱۱: «تشنه خون افغانان گشته و به عزم اتصال ایشان بیشتر از پیشتر یگروه شده»

(۲) بدایونی صفحه ۳۸۷. تذکرات بدایونی در مورد هندو هانشان میدهد که مامورین دفتر

اهل هند بودند زیرا آنها در اجرای امور مالی تخصص داشتند.

بغرض ادای احترام به دربار حاضر میشدند. با مواصلت آنها بدربار تقیان (۱) به آواز بلند اعلان می نمودند که فلان فلان نیازی بغرض ادای احترام حاضر میشود. این امر باعث شد که تنفر اعیان افغان در مقابل اسلام شاه بیشتر گردد اما از خوف خشم آن آنرا مخفی داشتند. (۲)

اسلام شاه آنده از اعیان افغان را که دارای قدرت و شهرت بودند و وی در مورد تطبیق نظریات سیاسی خود بر همکاری شان مطمئن نبود مضمحل نمود (۳) تمام آنها در مجلس گوالیار بقتل رسیدند و استثنای کمال خان که بعد آسورد عفو اسلام شاه قرار گرفته عزت یافت هیچکدام آنها نجات نیافت (۴).

بهر صورت اعیان افغان چون در مضیقه قرار گرفته بودند در مقابل آن به طرح دسایس پرداختند آنها حتی حمایت بعضی از اعیان غیر افغان را کسب کردند که با ترکیح دادن آنها در مقابل اعیان افغان توسط اسلام شاه کسب مقام و منزلت نموده بودند، اما مساعدت شرایط برای اسلام شاه و همچنین نعلایت های جاسوسان وی تمام دسایس را در نطفه خنثی نمود.

توطئه مانکوت که بنا بر سرعت عمل و جرأت عقیم شد (۵) توسط دواقدام دیگر در گوالیار (۱۵۵۳-۵۳ سیلائی) دنبال گردید. اولی هنگامی به ناکامی انجامید که اسلام شاه با اطلاع یافتن از توطئه قتل خود در عرض راه هنگام سفر از شهر (انتری) به گوالیار مسیر سفر خود را تغییر داد. اعیان متهم به اشتراک درین توطئه که از آن جمله بهاء الدین محمود و (مده) در را سردیگران قرار داشتند، بقتل رسیدند. (۶) دسایس سوسی خیلی جدی بود زیرا توسط تعدادزیادی از اعیان مقتدر طرح شده بود. آنها تصمیم داشتند تا بعد از قتل اسلام شاه مبارز خان (بعد آسورد عادل شاه)

(۱) تقیان در مقابل دروازه اتاقیکه شاه مراجعین را در آن می پذیرفت می نشستند و بعد از رسیدگی دقیق بمراجعین اجازه ملاقات را با شاه میدادند.

(۲) بدایونی صفحه ۳۸۶. (۳) طبقات اکبری صفحه ۱۱۵. (۴) بدایونی در مورد نجات یافتن کمال خان میگوید که وی توسط خواهرش خانم اسلام شاه ازین تصمیم شاه اطلاع یافت. و توسط خواهرش در زیر لحاف سرطوب هنگامی که مجلس آتش زده شد از سرگ نجات یافت. صبح هنگامی که اسلام شاه اوراد بد با این نظر که خداوند اورانجات داده است مورد عفو قرار داد و بر تبه اشرافیت ارتقا بخشید (بدایونی صفحه ۳۸۰).

۵- توطئه مانکوت بر ضد حیات شاه هنگامی طرح شد که وی مصروف باز دید از امور ساختمانی قلعه های سرحد یشیرگر، اسلام کر، فیروز گرومانکوت بود (۱۵۵۱ م). واقعات مشتاقی ورق ۷۲ ب.

(۱) بدایونی صفحه ۳۱۳.

را بر سریر سلطنت بنشانند. در هنگام افشای این توطئه اسلام شاه تصمیم گرفت آنهارا در ضمن یکی از مجالس دربار دستگیر نماید. اعیان نیز تا حدی ازین تصمیم شاه آگاهی یافته بودند بنا بران ملاقات های شانرا که بفرض ادای احترام عملی میشد تقایل دادند. اگر گاهی هم بدربار حاضر میشدند بصورت دسته جمعی باشه ملاقات مینمودند. بهر صورت بعد از مدتی اسلام شاه سرپوش شد و بعد از وفات یافت. (۱)

بصورت مختصر باید گفت که اسلام شاه با قبول تمام زحمات توانست اعیان را با طاعت از او امر سلطنت و ادارا سازد. اساسیست بختگیرانه او باعث از بین رفتن استعداد های خوب در طبقه اشراف گردید. تمام اشرافیکه در دوره شخص آزموده چون شیر شاه تربیه شده بودند با استثنای یکتعداد مشخص و معین مضمحل گردیدند و جای شان به اشخاص متوسط الیه تعداد گذشته شد. با این ترتیب وی در حقیقت زمینه اضمحلال امپراتوری سوری را بخصاف فراهم نمود. یعنی امپراطوری سوری تا هنگامی ادامه یافت که وی حیات داشت زیرا هیچ شخصی که در مقابل خطر ها پایداری نموده بتواند باقی نمانده بود. اسلام شاه به همکاری تعداد معدودی از افسران نظامی که توسط شیر شاه تربیه شده بودند از امور کشور واری مینمودند. در نتیجه این امر بود که هما یون تصمیم گرفت از سرحدات هندوستان عبور نماید.

اصلاحات و وضع مقررات

شیر شاه که بدون شک یک اداره کننده با استعداد و آزموده بود بدون جهت موسس یک سیستم اداری جدید نداشته نشده است. در حقیقت فعالیت های او و اسلام شاه عبارت بود از وارد آوردن اصلاحات و احیای مجدد یک سلسله عنعنات که از دیر زمان عملی نمیشدند. هر دوی آنها در اجرای امور اداری و واری از آن شخصاً دلچسپی میگرفتند و ماسورین شانرا مجبور مینمودند تا با اجرای موثر امور در کمال صداقت و سبادت و رزند، همچنان آنها با تقلید از سلاطین قدیمه به شکوه و جلال مقام سلطنت افروندند. در نتیجه یک دوره کوتاه صلح و آرامی آغاز یافت و شگوفانی دوره سکندر اودی بار دیگر احیا گردید.

شیر شاه به اداب معاشرت و آراستگی دربار دلچسپی زیاد نشان میداد، او هر روز صبح به دربار می آمد اعضای مجلس اعیان امپراتوری مجبور بودند با سواران شان بفرض ادای احترام حاضر باشند. سواران در حالی که یونیفورم نظامی و مشبک را برتن داشتند با شمشیر های برهنه با در نظر گرفتن رتبه

و موفقیت یک یک از مقابل او میگذشتند. (۱) این تشریفات هر وقت حتی در میدان جنگ نیز عملی میشد؛ برای این منظور اعیان مرکز هر روز صبح آمادگی میگرفتند و بمجرد آنکه سایبان شیر شاه هویدا میشد بجانب وی حرکت مینمودند. مالو خان حکمران معزول مالو اباندا زهی تحت تاثیر سمشیرها و نیزه های درخشان ویو نیفورم زیبای نظامی اشرف و سواران قرار گرفته بود که خود را برای خدمت شیر شاه نامناسب دانست و از دربار وی فرار کرد. (۲)

قدرت نمایی و صلاحیت شیر شاه در حقیقت با نظریات وی درباره سلطنت ارتباطی یافت که از عنعنات قدیمه هندی و اقتضای سیاسی عصر الهام میگرفت. این امر در مردم ایجاد ترس میکرد و بنا بران چنانچه عصر ایجاد مینمود سلسله مراتب اطاعت و نظم در امور دفتر داری ایجاد گردید. وارد آوردن اصلاحات اداری نیز ثمره نظریات این مرد منور درباره سلطنت بود، وی اصلاحات و قوانین خود را بر اساساتی که توسط علاء الدین خلجی بمیان آمده بود طرح کرد اما آنها را بیشتر جنبه بشر دوستانه داد و از رفتار زشت در مقابل ماسورین جلوگیری بعمل آمد، برای اینکه از امور کشور باخبر باشد شیر شاه سیستم فعال جاسوسی را بمیان آورد، برای این مقصد جاسوسان در تمام شهرها و نواحی دور افتاده امپراتوری گماشته شدند، ولایات دور افتاده و شهرها توسط یک شبکه منظم سرکها با مرکز ارتباط داشت بنابراین اعضای سازمان جاسوسی به سهولت و سرعت اطلاعات لازم را در مورد فعالیت های اعیان به وی میرساندند (۳) بطور مثال جاسوسان بنگال در یک مدت کم او را از عروسی خضر خان با دختر سلطان محمود و همچنان ظاهر شدن وی در محضر عام، باخبر ساختند. (۴) همچنان مسند عالی شجاعت خان که با عساکر در مالوا که به منظور کمک با وی باقی مانده بودند بصورت ناگهانی گرفتار شد. با وجود آنکه وی شکایت شانرا تا حدی سرفروغ ساخته و مانع فرستادن عریضه شان بمرکز شده بود. (۵) در سیستم مالیاتی و سازمان نظامی هند شما ای نیز تغییرات و اصلاحات عمده در دوره او بوقوع پیوست.

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۵۰ الف

(۲) واقعات مشتاقی اوراق ۲۶ - ب - ۵۳ الف، تاریخ داودی صفحات ۱۳۶ - ۱۵۲،

تاریخ شیرشاهی اوراق ۱۰۰ - ۱۰۳.

(۳) واقعات مشتاقی ورق ۵۰ الف (۴) تاریخ شیرشاهی ورق ۹۳.

(۵) ایضا ورق ۱۱۲ و تاریخ داودی صفحه ۲۲۳. گفته می شود که شجاعت خان میخواست بعوض

استفاده از اراضی مربوط به افراد خود قسمتی از اراضی این عساکر را برای قشون خالصه پادشاه تخصیص دهد.

بعداً اعیان بنا بر حرص زیادشان برای جمع آوری پول به خیانت آغاز کردند و هیچگاه در خدمت با دارشان کاملاً وفادار نماندند، سیستم داغ نمودن اسبها که در وقت سلطان علاءالدین خلجی رواج داشت برای جلوگیری از تقلب اعیان بار دیگر احیاء گردید. (۱) قابل تذکر است که هیچ یک از اشراف جرأت نکردند در اجرای این اعمال باوی مخالفت ورزند در حایکه اکبر در قسمت احیای مجدد آن در سال ۱۵۸۰ بشورش های دامنه داری مواجه شد (۲).

اصلاحات و تغییرات در سیستم عایداتی و مالیاتی نیز موفقانه انجام یافت و در بهبود وضع اقتصادی دهقانان موثر واقع شد، از قدرت مقدم ها و عاملین کاسته شد و زارعان تشویق شدند تا اراضی جدید را تحت زرع در آورند (۳) شیرشاه بعدی برد دهقانان مهربانی داشت که خدمتگاران خود را در صورت ضرر رساندن به آنها شدیداً مجازات مینمود. (۴) همچنان زمینداران سرکش نیز در چندین سرکار بشدت سرزنش شدند (۵).

شیره شاه روش خیر خواهانه را در مقابل مردم اختیار نمود و از هیچگونه مساعی بغرض آرامی آنها جلوگیری بعمل نیاورد. بعد از آنکه نظم و امنیت را در شهرها برقرار کرد، برای همین منظور متوجه دهستا نهاد، وی از روی تجارب خود مقدم ها را مسئول تمام جنایات میدانست و کرمیکرد که جنایات یا در اثر موافقت و یا غفلت آنها بوجود میآیند. در نتیجه آنها مجبور شدند تا با پاسبانی شدید از سرحدات، قراء مربوط شان از وقوع جنایات جلوگیری بعمل آرند، بنابراین در یک مدت کم قتل و راهزنی از بین رفت. (۶)

از بین بردن فقر و گرسنگی در تمام امپراتوری هم از اهداف او بود. یک مقدار پول را که معادل پنجصد توله طلا بود روزمره به محتاجان تقسیم مینمود؛ برای تمام اشخاص محتاج و معیوب در تمام

(۱) تاریخ شیرشاهی اوراق ۱۱۲-۱۱۳.

(۲) ونسان، ۱. سمیت، اکبر کبیر صفحات ۱۸۳ - ۵

(۳) ک. ر. قانو نگو، شیر شاه، صفحات ۳۷۴ - ۳۷۹

(۴) واقعات مشتاقی ورق ۵۲ الف (۵) تاریخ شیرشاهی ورق ۱۱۵ و تاریخ داودی صفحه

۲۱۵ همچنان عرضداشت خان اعظم عزیز کوکه که شامل «مکتوبات خان جهان و گوالیهار نامه

جلال حصاری می باشد، موزیم بریتانیا ورق ۱۸ الف.

(۶) واقعات مشتاقی ورق ۳۹ ب، تاریخ شیرشاهی ورق ۱۱۵ و تاریخ داودی ۲۱۵

شهرها و قصبات معاش مقرر شده بود. در شهر دهلی دو مطبخ بزرگ تاسیس شده بود: که در یکی برای فقراء و در دیگری برای حرم و ما سوریین دولت طعام تهیه میشد. بنابراین در هر دو مطبخ همیشه برای مردم نان وجود داشت (۲) ضمناً برای آرامی مسافریین باعمار سرکها و سرایها، چاهها و غرس اشجار در دو کنار جاده مبادرت ورزیدند. (۳) بدایونی در ضمن تأیید این حقیقت که وی به آسایش مردم خود بدون در نظر گرفتن طبقه و یانژاد دلچسپی زیاد داشت اظهار میدارد که وی هدایت داده بود که تا از بنگال الی روهتاس غربی که چهار ماه مسافرت را ایجاب مینمود و همچنان از اگره تاسند و در هر گروه راه یک سرای یک مسجد؛ و یک چاه آب از خشت پخته اعمار و در آن یک فرامام و یک موزن بشمول یکتفر مسلمان و یکتفر هند و بغرض توزیع آب برای مسافریین موظف شده بودند. در هر دو طرف سرک هند در خان غرس شده بود تا مسافران در سایه آنها مسافرت کنند، آثار این فعالیتها با وجود گذشت زمان در اکثر مناطق حتی اکنون نیز مشاهده میشود. (۱) همچنان مقطعهای وی نیز با پیروی از خود وی دارای مطبخها بودند که در آنها برای مردم فقیر نان تهیه میشد. میگویند که مسند عالی خواص خان در مصرف پول به غرض کمک به مردم محتاج در هر ناحیه که مقرر میشد اسراف بخرج میداد. (۲)

یکی از شعرای هندی در قرن ۱۶ که تحت تأثیر اقدامات نوع پرستانه عدالت پسندی و شکوه و جلال دربار وی قرار گرفته بود از او «شیر شاه» توصیف نموده میگوید: «که شیر شاه آن سلطان دهلی است که تمام جهان را از فیوض خویش چون آفتاب بهره مند میگرداند. تاج و تخت برایش طوری شایسته است که تمام شاهان روی زمین در مقابلش سر تعظیم فروسی آورند، وی که به قبیله سوسری تعلق است مردیست نیرومند، قهرمان، دانا و دارای سهارت در هر منطقه همه قهرمانان در مقابل وی سراج احترام و در هفت قاره جهان همه در مقابلش سر تعظیم فروسی آرند. وی تمام سلطنت خویش را در اثر توانایی شمشیر خویش مانند اسکندر ذوالقرنین بدست آورده است. وی در دست خود انگشتر سلیمانی دارد و با استفاده از آن سخاوتمندانه به تمام جهان هدیه میدهد، او فرمانروای نیرومند جهان است مانند

(۲) واقعات مشتاقی ورق ۳۹، ب

(۳) تاریخ شیرشاهی ورق ۱۱۳ و همچنان واقعات مشتاقی اوراق ۵۷ الف و ۹۹ الف

(۱) بدایونی صفحه ۳۷۲ و ۳۷۳

(۲) واقعات مشتاقی اوراق ۵۷ الف و ۹۹ ب

ستونی عالم را استوار نگهמיד ارد (۱)

شیر شاه موافقت پیشوایان و دانشمندان هندو را نیز با حکومت خود و آزادی افکار در دوره خود حاصل داشته بود به دربار او و باز ماندگاری (اسلام شاه) علاوه بر شعرای مسلمان، شعرای هند و نیز وجود داشتند. شیخ کبیر در پهلوی تذکر وجود منجهن و محسن به دربار از شخصی بنام سورداس نیز یاد آوری میکنند. منجهن در دوره سلطنت اسلام شاه کتاب معروف: مدهو مالتی خود را نوشت. (۲) در اینجا اشاره بهانو کاره درباره شیر شاه در یکی از اشعارش قابل تذکر است، زیرا این شعر احساسات احترام آمیز شاعر زبان سانسکریت را درباره شاه برسر اقتدار، نشان میدهد. «نزد ماهیچ عمل بزرگان دانا و خردمند که آثار متعدد دنی نوشته اند ضایع شدنی نیست بگذار مردمان بدخواه بر قسمت کوچکی از آثار متعددشان آنهم بعلت نفهمیدن مفهوم واقعی آن خرده گیری کنند زیرا غیبی ندارد اگر در میان هزاران اسپ باد پای که شیر شاه ترتیب کرده است دو یا سه اسپ معیوب نیز یافت شود.» (۳)

تا جائیکه به موقف شیر شاه در مقابل علما، سادات و پیشوایان مذهبی ارتباط دارد وی تمام املاک شانرا که در دوره های گذشته دارا بود ند به آنها مسترد نمود، و تحقیقاتی را در مورد اشخاص مستحق انجام داد و بعد از جمع آوری حقایق و بررسی دقیق موضوعات آنها را مستحق اخذ معاش و اراضی زراعتی میدانست. برخی دیگر ازین اشخاص را که در اثر سهل انگاری عمال دولتی در دوره سلطان ابراهیم لودی، و همایون بدون استحقاق زمین گرفته بودند، از داشتن این امتیاز محروم داشت. قابل تذکر است که شیر شاه با قضاوت آزاد خود به آنده از برهن هانیز که دانشمند بوده و یا مصدر خدمتی برای مملکت شده بودند زمین اعطا نمود. البته باید گفت که این عمل در دوره های قبلی نیز صورت گرفته بود (۴) اما در دوره شیر شاه بیشتر توسعه یافت. یکی از داستان های دلچسپ که در آثار دری قرون وسطایی از آن تذکر بعمل آمده است، براین حقیقت روشنی می اندازد که شیر شاه مانند مسلمانان بر برهن ها نیز زمین و انعام میداد، این امتیاز حتی به مسافرین و مردمان عادی که پا د شاه در عرض راه با ایشان مواجه شده و

(۱) پادمواتی، سالک محمد جائیسی. چاپ انگلیسی، ۱. گلشریف، کلکتہ ۱۹۳۴، صفحات ۹-۱۰.

(۲) افسانه شاهان ورق ۱۰۵ ب

(۳) جمعیت و ایالات در دوره مغول، دکتر تارا چند، شعبه نشرات دهلی جدید، ۱۹۶۱، ص ۸۱

(۴) افسانه شاهان، فرمان همایون درباره اعطای زمین به یک معبد تو سطریری رام شر ما به آن اشاره

دارای شخصیت نیک پند اشته می‌شدند، نیز داده می‌شد (۱)

اسلام شاه نه تنها روش شیرشاه را در امور دولتی تعقیب نمود بلکه آنرا پیش از پیش شکل مرکزی داد. رتبه های جدید بمیان آمد و خواجه گان موظف شدند تا فعالیت های اشراف و ماسورین را در قسمت نگهداشت عساکر و وسایل حربی حتی در مناطق خارج از مرکز تحت نظر داشته باشند. باین ترتیب وی تشکیلات سازمان نظامی و اشرافیت را بار دیگر تنظیم نمود.

همچنان اقطاع های اشراف در بعضی مناطق مهم برای قشون خالصه تخصیص داده شده و در عوض معاش اشراف بصورت پول نقد پرداخته می‌شد. باین اصلاحات اسلام شاه اشرافیت را پیش از پیش بیرو کراتیک ساخت. (۲) مانند شیرشاه وی حتی در امور کوچک اداری اسپراتوری نیز علاقه نشان میداد و احکام مربوط به رهنمایی ماسورین را در امور دولتی هر روز جمعه صادر می‌نمود. وی ضمن آن به قضایات و مفتی ها اجازه نمیداد اشراف در قسمت تسعیم او اسرو تسعیم وی مداخله نمایند (۳).

اسلام شاه همچنان مجالس خوشگذرانی را تحریم نمود و برای اینکه آنها اینچنین مجالس را ترتیب داده نتوانند اجازه نمیداد نزد شان دختران رقاصه داشته باشند. اما برخلاف سلطان علاءالدین خلجی تشکیل اجتماعات در بین اشراف و نوشیدن شراب را ممنوع قرار نداد. اشراف میتوانستند بدون اجازه شاه و در بین شان روابط خود را برقرار نمایند. اما نمیتوانستند خیمه هایی برنگ سرخ داشته باشند، زیرا این رنگ مخصوص خیمه پادشاه بود. آنها (اشراف) همچنان از داشتن فیل باستانی بعضی فیل های ضعیف آنها بغرض انتقال اموال محروم بودند. (۴)

در مورد ازدیاد شکوه و جلال تاج و تخت نیز اقداماتی صورت گرفت. به اشراف بزرگ رتبه های داشتن پنج، ده، بیست و سی هزار سوار را دارا بودند امر شده بود تا در روزهای جمعه خیمه های بلند برافرازند. در قسمت سرکزی آن چوکی را که بالای آن بوت های اسلام شاه گذاشته شده بود قرار میدادند در مقابل آن اشراف با سران خمیده بغرض ادای احترام درجا های معین می نشستند. بعد از آن امین فرمان شاهی را کسه حاوی احکام و اصلاحات بود

۱- تاریخ داودی صفحات ۹-۱۳۸.

۲- سراجعه شود به اصلاحات اسلام شاه در قسمت سیستم اشرافیت و اقطاع در فصل پنجم و ششم همین کتاب.

۳- بدایونی صفحه ۳۸۴.

۴- ایضاً صفحه ۳۸۴.

و باید توسط اشراف تطبیق شود قرائت مینمود در صورتیکه شخصی از فرمان شاهی اطاعت نمیکرد
موضوع توسط جاسوسان به شاه اطلاع داده میشد و شخص مسؤل به جزای عبرت آمیز
میرسید. (۱)

برخلاف خشونت که اسلام شده در مقابل مامورین بزرگ نشان میداد در مقابل عوام خیلی
مهربان بود. شقدارها مسؤل بودند تا مصونیت جان و مال رعایا را تضمین نمایند. مقدمها در
قریه ها و شقدارها در پرگنه ها مسؤل وقوع هر نوع جنایت بودند، در صورتیکه واقعه سرقت رخ
میداد و شقدار موفق بدریافت سارق نمیکرد دید مجبور بود قیمت اسوال سرقت شده را بپردازد.
درین مورد هیچگونه شکایت شقداران قابل قبول نبود. (۲)

باید تذکر داد که شیرشاه و اسلام شاه در قسمت تأمین عدالت بدون هیچگونه تبعیض نیز علاقه
مفرط نشان میدادند. در مقابل قانون تمام مردم چه کوچک و چه بزرگ مساوی بودند. میگویند
شیرشاه معمولاً اظهار میداشت که بهترین صفت یک پادشاه تأمین عدالت است و این کاریست که تمام
شاهان بزرگ انجام داده اند. (۳)

بعداً علاقه او به تأمین عدالت ضرب المثل عام و خاص شد. بدایونی در آثار خود در دوره اکبر
باین حقیقت افتخار مینماید که در دوره سلطان عادل یعنی شیرشاه تولد شده است. وی درین
زمینه از شیرشاه با کلمات ذیل مدح نموده است: «در دوره او عدالت بطوری توسعه یافته بود
که اگر شخص معمری با ظرف طلا در هر جامی خواهد هیچ دزد و یار هزن جرأت نمیکرد آنرا بدزد.
خدا را شکر گزارم که نویسنده این منتخب نیز در دوره همین شاه عادل متولد گردیده ام (۱۵۴۰)
خداوند او را در پناه لطف و کرم خود نگهدارد. (۵) ملک محمد جائسی از معاصرین شیرشاه
در این باره اظهار میدارد «من از عدالت او در روی زمین تذکر میدهم در
دوره او هیچ کس جرأت نمیکرد که حتی مورچه رانیز آزار دهد، نوشیروان را عادل می پندارند در
حالی که وی درین مورد با شیرشاه مساوی نبود.»

حتی اگر زیورهای طلا نیز بر روی راه افتاده می بود کسی جرأت تماس گرفتن آنها نداشت
در دوره او گاو و پلنگ هر دو در یک راه مسافرت کرده و از یک منبع آب سی نوشیدند و وی به دربار خود شخصاً
شیر را از آب جدا میکرد و وی با کمال تقوی، عدالت و صمیمیت فرمان میداد و نزد وی ضعیف و قوی

۱- بدایونی صفحه ۳۸۵. (۲) افسانه شاهان اوراق ۵۱ الف و ب

۳- تاریخ شیرشاه ورق ۱۱۰ و تاریخ دوادی صفحه ۱۲۶.

۴- بدایونی صفحه ۴۷۳.

بیک نظر دیده می‌شد (۱) همچنان سیر منجهان سولف مدهوسالتی نیز از اسلام شاه توصیف نموده اظهار می‌دارد که هر شخص از عدالت بدون استیاز وی مستفید گردیده و در دوره اوصلاح و امنیت شکو فانی در تمام مناطق امپراتوری وی حکمفرما بود (۲).

طبقه اشراف :

بنابر موجودیت علل متعدد سیاسی طبقه حا که در دوره سوری‌ها بمقایسه نودی‌ها اساس و سببتر داشت. بنابر روابط فامیلی شیرشاه برایش ناممکن بود تا اعضای خانوادگی‌های ممتاز دوره لودی‌ها را در موقع آغاز موقت نظامی خویش جذب نماید (۳) او مجبور بود تا افغان‌های عادی و آن‌ها از مردمان غیر افغان را که در داخل شدن در خدمت وی مضایقه نمی‌کردند استخدا م نماید. چنانچه در مباحث گذشته نیز تذکار یافت در دوره لودی‌ها اکثر متبایات رالودی‌ها، سروانی‌ها، نوحانی‌ها، فرملی‌ها و دیگر خانواده‌های قدیمه هندی گرفته بودند و قبایل سور، نبازی و غیره از آن محروم بودند، در حالی که با انتقال قدرت به شیرشاه قبایل اخیر اندک در قسمت فوقانی قرار گرفتند و آن‌ها سوری‌ها و نیازی‌ها را مورد توجه قرار داد بلکه افغان‌های سربینی را نیز که قبلاً بکلی فراموش شده بودند از نظر دور نداشت. سربینی‌ها در زمره افغان‌ها پائین‌ترین مقام را دارا بودند و به پیمانہ کوچک به تجارت سی پرداختند شیرشاه آن‌ها را برتبه‌های بلند تر ارتقا بخشید و بابت ترسب سرمایه و ثروت آن‌ها ازدیاد یافت (۴) سرمست خان سربینی از اشراف بزرگ بود و تا هنگام سلطان عادل شاه سور این موقعیت خود را حفظ نمود تا آنکه در اوایل سلطنت اخیر الذکر توسط سکندر فرزند سلطان محمد فرملی بقتل رسید. از اشراف بزرگ دیگر این قبیله یکی هم اختیار خان است که شیرشاه علاوه بر اسور سرکار روهتاس اداره خزانہ قلعه روهتاس را نیز با و محول نمود. در دوره بازماندگان شیرشاه نیز مردمان عادی و بهرتبه‌های بلند اشرافی ارتقا جستند زیرا آن‌ها بمقایسه اشراف قدیمه خدمات سهمی را در قسمت تطبیق پلان‌های حکومت انجام داده بودند. بررسی آثار مر بوط به دوره مغل‌ها و افغان‌ها در هند و استان نشان میدهد که شیرشاه علاوه بر جذب افغان‌ها تعداد زیادی از هندی‌های مخالف مغل‌ها را نیز بخدمت گماشته بود و زمینہ مخلفت شاعران

(۱) ملك محمد جیسی بدسواتی، ترجمه انگلیسی بقلم ۱ - گشریف، کلکتہ ۱۹۳۳ ص ۱۲.

(۲) تاریخ شیرشاهی ورق ۵۳.

(۳) افسانہ شاہان ورق ۱۵۸ الف نظام الدین تذکرہ شیخ کبیر را با ارتباط به تبصرہ سکندر خان فرملی در مقابل سرمست خان که نشان میدهد سربینی‌ها تجاران کوچک بودند تا بید می‌کنند. طبقات اکبری صفحہ ۲۰ (۴) - واقعات مشتاقی ورق ۵۰ ب همچنان تاریخ داودی صفحات ۲۱۵ - ۲۱۶.

مقابل مغل ها در تحت رهبری خود فراهم نموده بود . بنا بر آن به سلطنت رسیدن شیر شاه با عث
 بمیان آمدن طبقه جدید اشراف گردید که از سردمان مربوط به طبقات مختلف مذهبی و قبایل مختلف
 تشکیل شده بود . در حقیقت پیروان اولیه شیر شاه بودند که بعداً موقعیت های سهم ، رتبه های بلند
 و اقطاع های وسیع را در مقابل قربانی و خدمات شان بدست آورده بودند و تمام آنها مربوط به
 قبایل بی اهمیت افغان و خانواده های هندی فاقد امتیازات بودند .

در مرحله دوم بعد از این مردم اعضای خانواده های صاحب امتیاز دوره لودی ها قرار داشتند
 که با وجود دسوقف مغر رانه شان در مقابل شیر شاه باز هم در خدمت او شامل شدند زیرا سلطان محمود
 لودی و سلطان بهادر شاه از گجرات در قسمت از بین بردن مغل ها کاملاً ناکام شده بودند . (۱)
 چون شیر شاه قدرت را کسب کرد آنها اجباراً با وی پیوستند و اعتماد او را جلب نمودند و بالاخره موقعیت
 های سهمی را در حکومت بدست آوردند ، باین ترتیب شرایط ارتقای اشراف را استعداد شخصی و
 وفاداری شان بمقام سلطنت تشکیل میداد . بالنسبه تمام اشخاصی که در اوایل به دور شیر شاه جمع شده
 بودند (ابوالفضل اتهم شریر بودن را برایشان وارد میکنند) (۲) بمناسبت وفاداری تزلزل ناپذیر
 شان بلندترین موقعیت ها را در امپراتوری وی بدست آوردند .

قبل از تردید این نظریه عمومی که شیر شاه میخواست قدرت افغانها را تثبیت و تمام قطعات
 در هم شکسته را توحید و تنظیم نموده و برای احیای مجدد سلطنتی که وقتی به افغانها مربوط بود
 میکوشید (۳) باید بخاطر داشته باشیم که منظور اشراف فرسبی و سایر اشراف هند و مسلمان

(۱) از مطالعه توضیح عباس خان سروانی در قسمت عروج شیر شاه شاید این نتیجه بدست آید که
 شیر شاه تنها از افغانها طرفداری میکرد و تصمیم گرفته بود تا با اتحاد آنها در سال ۱۵۲۸ مغل ها را
 بکلی مضمحل نماید اما از تحلیل انقادی کتاب او و دیگر منابع موثق برمی آید که وی امکانات
 خروج مغل ها را از هند تا سال ۱۵۳۱ یعنی شکست سلطان محمود لودی فکر کرده نمیتوانست
 تنها بعد از سال ۱۵۳۶ بود که وی بعد از فتح سلطنت بنگال و روهتاس در بهار بحیث یک شخص
 مقتدر عرض اندام نمود . تذکروی از غلبه توطنه آمیز شیر شاه بر همایون در سال ۱۵۳۹ نیز
 نشان میدهد که شاید وی نمیتوانست در مقابل مستقیم او را شکست دهد . مذاکرات بین همایون
 و شیر شاه در ناحیه چوسه نیز توضیحات عباس خان سروانی را تردید مینماید . اگر
 همایون شرایط شیر شاه را قبول می کرد شاید از بروز جنگ جاوگیری بعمل آمده و بدین ترتیب
 گرفتن تاج و تخت برای شیر شاه غیر ممکن می بود . (سراجعه شود به تذکره الواقعات ، اوراق
 ۱۶ باب ۱۷ الف ۲ - ۱ کور نامه صفحه ۱۳۸ . (۳) وضع اداره مسلمانان ص ۹۰ .

غیر افغان در هنگام جنگ بطرفداری سلطان محمود اودی پسر سلطان سکندر بحکم قدرت افغانها نبود بلکه آنها میخواستند بحکومت مغل ها خاتمه دهند (۱) شکی نیست که آنها استقرار مسجد خانواده اودی را آرزو داشتند زیرا اعضای آن برای ۷۵ سال بر آنها حکومت کرده بودند ، و حکومت آنها برای یکدوره طولانی در سرزمین هند عمیقاً ریشه دوانیده بود ، ضمناً ایجاد شکوفانی صالح ، امنیت ، عدالت برای یکدوره طولانی توسط آنها باعث میشد تا مردم در مقابل سلاطین لودی احساس بیگانگی نداشته باشند .

موقعیت های پیهم شیرشاه باعث شد تا مردم بدورا و جمع شوند و چون از خشونت مغل ها بستوه آمده بودند بنابراین درین مبارزه تهرمانانه شیرشاه باوی اظهار آمادگی و اشتراک نمودند . اغتشاش عمومی دهاتیان بر علیه مغلان بعد از محاربه قنوج (۱۵۴۰ میلادی) که نو پسندگان مغل آنها را سردمان فراری معرفی می نماید سوید این حقیقت است . (۲)

موجودیت عساکر هند و مسلمان در قشون شخصی شیرشاه و اشراف او یا نگر این حقیقت است که در قسمت استخدام ماسورین جدید حکومتی به عاسل . . پسو دن ارزش داده نمیشد (۳) باقی ماندن تعداد زیاد اشراف در د و ره ما نحن فیه ارتباط میگیرد به سهمی که آنها در در تشکیل طبقه حاکمه در هند شمالی دارا بودند . اشراف غیر افغان نیز بمنظور مساعدت با شیرشاه

(۱) لطایف قدوسی ، صفحات ۷۲ - ۷۳ . تاریخ شیرشاه ورق ۵۵ بطور مثال را جا میترسن یکی از زمینداران مقتدر لکنور (اکنون شاه آبا در ناحیه رامپور) با وجود آنکه با شیرشاه مناسبات دوستانه نداشت اما از ترس وی از نصیر خان مقطع سرکار سمبهل اطاعت نمود . تاریخ شیرشاه . اوراق ۸۰ و ۸۸

(۲) تذکره الوقعات ورق ۲۰ ب همایون نامه ، گلبندن صفحه ۷ . و واقعات مشرقی ورق ۵۱ الف .

(۳) تهیه غذای فاقد گوشت در دعوت ها توسط اشراف مثل این حقیقت است که افسران و سواران هند و بتعداد زیاد در قشون شاهی و نزد اشراف خدمت میکردند . علاوه تا از موجودیت سواران راجپوت نیز در قشون خاصه خیل شاه تذکرات متعدد بعمل آمده است . واقعات مشرقی اوراق

در قسمت سرکوب نمودن افغانهای شورشی که بقبایل مختلف مربوط بودند همیشه وجود داشتند. در حقیقت شیرشاه پادشاه تمام هند یها بود و امتیاز اشراف در استعداد شان برای جلب نظر شاه نهفته بود. اشراف غیر افغان نیز بمنظور موازنه قدرت با افغانها تشویق میشدند. شیرشاه اشراف را چنان مورد اعتماد قرار داد که حتی امور اداری ولایات بزرگ نیز بآنها سپرده شد.

(۲) بنابراین تشکیل طبقه اشرافی را که کاملاً متشکل از افغانها باشد نمیتوان از شیرشاه انتظار داشت، البته درینصورت برای او و بازماندگانش مشکل می بود آنها را تحت کنترل داشته باشد. زیرا اشراف افغان در صورتی از یک پادشاه افغان حمایت مینمودند که در مقابل شان یک طبقه مقتدر دیگر وجود میداشت.

با قتل رسیدن اسلام شاه تعداد اشراف غیر افغان بصورت قابل ملاحظه افزایش یافت، اسلام شاه در قشون خاصه خیل خودش هزار سوار داشت و طوریکه تذکار یافت وی همه را بر تبه های امیری و افسری ارتقا بخشید. همچنان مجادله بین مقام سلطنت و اشراف قدمه شیرشاه باعث گردید تا اسلام شاه بغرض خشی ساختن فعالیت اشراف قدمه مردمان عادی را در موقعیت های حساس دولتی قرار دهد.

اگرچه درباره تعداد حقیقی این مردم معاومات کافی در دست نیست اما با آنهم اطلاعات متفرق در آثار دوره قرون وسطی، تعداد آنها را خیلی زیاد نشان میدهند. اقبال خان که اصلاً یک باوند بهصفت یک شخص عادی در خدمت شاه بود چنان مورد اعتماد قرار گرفت که بحیث مشاور شیرشاه به رتبه بالا تر از اکثر اشراف افغان مقرر شد (۱) هیمنو نیز که در دوره شیرشاه وظیفه تفتیش بازار زیرعهده داشت بحیث یکی از اشراف بزرگ عزتتقریر حاصل نمود (۲) علاوئاً مردمان عادی اشراف نیز که با خانواده های محترم ارتباط داشته و توجه شیرشاه را جلب نتوانسته بودند مورد اعتماد اسلام شاه قرار گرفتند. (۳) همچنان اسلام شاه نیز مانند پدر

(۱) - سیمای اشرافی که با اساس آثار نویسندگان قرون وسطی ترسیم شده است و از اشراف با نظر داشت بعضی از حادثات فوق العاده نام می برد هر چند کامل نیست بآنهم برسیاست شیرشاه در باره تشکیل طبقه اشراف روشنی می اندازد و نشان میدهد که اشرافیون غیر افغان بمقایسه اکثریت اشراف افغان که به خانواده های اشرافی نیز متعلق بودند نه تنها از نظر موفقیت ها بلکه بخاطر شکوه و قدرت شان در مراتب بلند قرار داشتند.

(۲) - بدایونی صفحه ۳۱۱ - (۳) - ایضاً صفحه ۳۸۹.

خود در مقابل مهاجرین خارجی سهربان بود و آنها را با نظر داشت استعداد شان به خدمات دولتی گماشت. تذکرات بدایونی درباره دوره سلطنت او معرف ورود عده زیاد از ممالک اسلامی و جذب آنها در جامعه مسلمان هند می باشد (۱) اگر چه مردمان غیر افغان مربوط به خانواده های بزرگ نیز به نزد اسلام شاه محترم بودند اما چون نویسندگان افغان به توضیح احوال اشراف داجسپی نشان نمیدادند لذا ندرتاً با اسمای این چنین اشراف برمیخوریم. آنچه واضح است که آنها مراتب مناسبی را در دستگاه اداری دارا بودند. نوشته بهار شریف نشان میدهد که یکی از آنها بنام سید یحیی در سال ۱۵۳۸ میلادی مقطع ولایت بهار بود (۲) همچنان تذکر ابوالفضل در سورد خواجه پهل که به محمد خان مشهور بوده و مورد اعتماد جلال الدین اکبر نیز قرار گرفته بود بر سیاست اسلام شاه در برابر اشراف روشنی می اندازد. (۳) تاجائیکه به سلطان محمد عادل شاه مربوط است وی افراد خود را تشویق نمود تا هواخواهان اسلام شاه را از بین بردارد. وی رتبه های بزرگ را به آنها ئیکه اصلیت مشکوک و نامعلوم داشتند سپرد. یکی از اشخاصیکه در دوره گذشته با موسیقی می آموخت برتبه ده هزار سوار و گرفتار لقب مجاهد خان ارتقا نمود (۴) همچنان همو بزرگترین مقام را در امپراتوری سوری بدست آورد. وبا استفاده از قدرتی که داشت بمنظور تقویه قشون شاه در مقابل شورشیان دوستان و رفقای خود را بوظایف سهم گماشت تهار یال نواسه هیمو و بها گونا داس به موقعیت های عمده ارتقا جستند (۵) بهمین ترتیب سلطان ابراهیم سور که در مقابل عادل شاه ادعای سلطنت را داشت بمنظور تقویه قوای خود اشخاص عادی راحتی در صورتیکه با تعداد محدود سواران نیز با و می پیوستند به رتبه های اسیر و خان ارتقاء بخشید. (۶) البته این دوره از نظر سیاسی بحرانی بود. بطوریکه بالاخره زمینه سقوط امپراتوری سوری را در سال ۱۵۵۵ میلادی فراهم نمود.

در مورد ادعای شاهان سور به خلافت باید علاوه نمود که مانند سلاطین لودی سوریها نیز خود را خلیفه میدانستند و در مسکوکات و نوشته های عمارات خلیفه الزمان خطاب شده اند. (۷) باین ترتیب آنها وانمود میکردند که بغرض حکومت بر مردم قدرت شاه نرا مستقیماً از خداوند بدست آورده اند.

(۱) اکبر نامه جلد دوم صفحه ۱۳۶.

(۲) بدایونی صفحه ۴۳۱.

(۳) ایضاً صفحه ۴۳۱ و اکبر نامه جلد دوم صفحات ۳۹ و ۴۰ (۴) بدایونی صفحه ۴۳۳.

(۵) روزنامه بهار، انجمن تحقیق، دوره سپتامبر - دسامبر ۱۹۵۷، بخشهای ۳، ۴ صفحات ۲۳۷-۸.

(۶) روزنامه بهار، انجمن تحقیق، دوره سپتامبر - دسامبر ۱۹۵۷، بخشهای ۳ و ۴ صفحات ۲۳۷-۸.

(۷) بدایونی صفحات ۳۹۱-۳۹۳.

(۷) مطالعات اسلامی، دهلی جدید، جولایی ۱۹۶۹، صفحات ۱۸۲-۱۸۳ دیده شود.

پوها ندمیر امان الدین انصاری

اساسات روانشناسی

روانشناسی چیست؟ روانشناسی را برای چه میخوانیم؟ درین مجموعه سعی میشود بسوالاتی از این قبیل حتی الامکان بالفاظ و کلمات ساده و زودفهم جواب داده شود و نه تنها برای محصلین بلکه برای سایر کسانی که بدانستن و فهمیدن روانشناسی میل و علاقه دارند زمینه مناسب تهیه گردد. با این حساب مطلب از مطالعه روانشناسی درین مجموعه تنها این نیست که شرح داده شود انسان چگونه و چگونه فکر می کند، چنان احساس می نماید و بچه نوع کاری دست میزند. مطلب عمده این است که این اعمال و فعالیت ها را چگونه بهتر و خوب تر می توان انجام داد. انسان چگونه می تواند در زندگانی بشرایط و حالات سازگاری و توافق حاصل کند و چنان بنوبه خود در بهتر ما ختن شرایط محیطی اعم از شرایط طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی و غیره نقش مفید و مناسبی ایفا کند.

مختصری از تاریخ روانشناسی

پیش از همه تاریخ مختصر روانشناسی را از نظری گذرانیم و می خواهیم ببینیم روانشناسی چه وقت و چه سان آغاز یافت و اکنون بکجا رسیده است. در ضمن این گذارشها سعی می شود بخوانندگان محترم روشن گردد که روانشناسی چیست و چگونه یک عده اشخاص با فکر و دانشمند آن درین زمینه باندیشه و تعمق پرداخته اند و همچنان ضمناً واضح خواهد شد که علی الرغم آنکه یسه و عقیده بعضی روانشناسی یک علم سری و مکتوم نیست و با تلقینات و تعلیمات سری و مکتوم ارتباطی ندارد. کسانی که روان شناسی را باین مفهوم تصور می کنند معتقدند که اشخاص عاقل و با فکر نبایستی وقت خود را در فهمیدن آن ضایع سازند.

این طرز تلقی اخیر طوری که میدانیم در باره اکثر علوم تازه از طرف عده زیاد مردم اختیار می گردد. برای مثال زمانی که بناغلی ستر طریقده های ضد عفونی را برای نخستین بار در ساحه جراحی راه انداخت اکثر کسان بشمول هم مسلکانش بر او ریش خند می زدند، اکنون طریقده های او درین ساحه از جمله موضوعات بسیار معمول و عادی است که در عملیات جراحی مورد استعمال قرار دارد.

اما باید ملتفت بود که روانشناسی بهیچ وجه یک علم تازه و نو زاده نیست که توسط معلمین هیچانی و شورانگیز بر مردم تحمیل شده باشد. در زمانهای قبل از میلاد روان شناسی بحیث یکی از شعب فلسفه وجود داشت و یکی از محصلین اولیه آن متفکر بزرگ یونان ارسطو بوده است. گرچه دلچسپی بروان شناسی

تبل از ارسطو هم سراغ شده می تواند اما ارسطو نخستین کسی بود که سعی ورزید بصورت
 منظم و سیستماتیک بهفهمد که انسان چطور فکر می کند و چسان بیک عقیده می گراید و سمت زیاد
 آنچه را وی به شاگردان خود تعلیم داد حال همه مورد علاقه و دلچسپی قرار دارد.

ارسطو با مسائل از قبیل احساس سروکار داشت یعنی چطور حس می کنیم، چگونه می شنویم و
 و چسان سزه را می فهمیم، چگونه می بینیم، رویهمرفته در مسایل تخیل و حافظه، تفکر و استدلال و غیره ارسطو
 درباره سیستم اعصاب هیچ معلوماتی نداشت حالآنکه برای فهمیدن روان شناسی امروزه معلوماتی در
 باره دستگاه عصبی بیک امر لازمی است. ارسطو بجهت عموم نظر به طبی مردم مصر خود را قبول کرده بود که
 حیات متکی بر موجودیت هواد عروق خون می باشد. هو وظیفه حیاتی تنفسی را که اساس زندگی است
 انجام میدهد. اعصاب هادی حس و در وجود بیک چیز ابراه که درباره مسائل حیاتی با استدلال می پردازد،
 تشکیل میدهند.

بعد از ارسطو بیک عده مفکرین دیگر بنام رواقیون بمیان آمدند. آنها نسبت به ارسطو قد می فراتر
 نهاده ادعا کردند که استعداد یا لیاقت استدلال بصورت فطری تا بیک اندازه در تمام مخلوقات وجود
 دارد. ایشان فکری کردند که در حیوانات استدلال بیک نوع دانش غیر تفکری بوده و بصورت بیک ضعف اثری
 در آنها وجود دارد. تنها در انسان استعداد تفکر راجع به خوبی و بدی وجود دارد.

عصر هلن یونان: هنگامی که یونانی ها و یهودان از لحاظ ثقافت برهمدیگر تاثیر انداختند، درباره پاره ای
 از نهضت های مذهبی وقت دلچسپی بمیان آمد و هدف این نهضت های مذهبی این بود که بین عناصر
 طبیعی و ماورای طبیعی در انسان تقسیم یا فاصله قایل گردد. قرار معلوم سنت پال از تعلیمات این عصر
 متاثر شده بود و ازین رهگذر از عناصر روحی و جسمی نام می برد، به نوعی که بین دو عنصر از اجزا ظ خواص
 و صفات فرق های بارزی وجود دارد. اسادر قرن سوم میلادی پلوتینوس فیلسوف درباره فعالیت های روحی
 بجز او مستقل از فعالیت های جسمی بمطالعه پرداخت و طریقه ایرا که درین مطالعه مورد استعمال
 قرار داده عبارت بود از طریقه ای که امروز بنام طریقه «انفسی یا عنندی» یاد می شود و آن سطرعه و مشاهدۀ
 باطنی روانی است تا معلوم شود چطور فکری کنیم و چگونه تخیل می نماییم؟ و غیره.

یکی از علما و نویسندگان دیگر مسیحی سنت اگستین بود که در سال ۴۲ میلادی از جهان چشم
 پوشید و بی این مطالعه را تعقیب کرد و قرار معلوم در سایه تعلیمات وی این طرز مطالعه مقام بارزی را
 در روان شناسی اشغال کرد.

آنچه در انکشاف فلسفه قدیم از زمان ارسطو تا اگستین مورد دلچسپی خاص است عبارت از جدا ساختن عملیه های ذهنی است، از عملیه های جسمی و پرداختن مطالعه بهر یک به این مفهوم که هر یک جدا و بد تنهایی خود وجود دارد. این بصورت سوکدیا کیداً طوریکه بعد ها خواهیم دید مجاز نیست: زیرا یک تأثیر و تعامل با همی میان جسم و ذهن وجود دارد. اما میدانیم که چگونه روان شناسی در آن زمان در مراحل اولیه تکامل خود بعد از قرن ۱۲ بین قرن ۱۵ و ۱۲ در این راه بسیار کم توجه و پیشرفت بعمل آمد، بدو قسمت یا بدو استقامت پیشرفت نموده: (۱) دلچسپی در باره ساختن و وظایف دستگاه اعصاب، (۲) دلچسپی بانواع کردار و اعمال فردی و اجتماعی.

در مطالعه تاریخ روان شناسی دیده میتوانیم که متفکرین و دانشمندان بزرگ سعی می کردند بفهمند که چگونه کردار و اعمال انسان را میتوان بصورت قناعت بخش توضیح کرد. و در زمان رنسانس یک علم جدید راجع بانسان بمیدان آمد و این علم توجه خود را به عملیه های طبیعی انسان معطوف ساخت. این عملیه ها بمقابل فعالیت های روحی و ماورای طبیعی قرار دارند و همین جا است که می بینیم علم چگونه از مذهب مجزأ گشت.

در آنوقت این تصور بمیان آمد که بدون ارجاع و یا مراجعه بمسائل مذهبی می توان اعمال و کردار انسان را مطالعه نمود زیرا اعمال وی از تحریر یکات طبیعی که ناشی از پاره ای عناصر طبیعی است که عبارتند از خون، بلغم، صفرا و سودا و از این عناصر حتی قبل از ارسطو از طرف فلاسفه یونان تذکری بعمل آمده بود.

دیگارت یکی از متفکرین بانام فرانسه با این طرز تغییر فکر و کردار انسان انتقاد کرد. نامبرده اهمیت جسم را در پاره انواع کردار مهم تلقی کرد و ادعا نمود که استعداد تفکر انسان مستکی بر دماغ نیست بلکه از جانب خداوند برایش اعطا گردیده است. البته معنی آن این است که استعداد تفکر یک استعداد طبیعی و فطری بوده و بر عوامل طبیعی اتکاء ندارد حتی در مواردیکه احساسات دخیل اند. یک عده آنرا می توان بجسم بر بوط دانست و یک عده دیگر اند که از روح یا ضمیر یا ذهن اشتقاق یافته اند.

نخستین متفکری که نظر به دیگارت را رد کرد جان لاک بود که در مقاله ای راجع به فهمیدن انسان (۱۶۹۰) سعی کرد نشان دهد که تمام علم و معرفت ما نتیجه و حاصل تجارب و تفکر است که جدا از آن هیچ خیال یا مفکوره ای وجود داشته نمی تواند و تجارب ما توسط احساسات طبیعی ما است که از طریق چشم، گوش و غیره حاصل می گردند. باسناد نظریه لاک افکار ما نتیجه تجارب

پاره ای عناصر است که از تجارب مختلف ما است که بعداً با هم توحید می یابد . برای مثال مفکوره عدالت به تعقیب یک عده تجارب به وجود می آید که در آن اعمال و کردارهای عادلانه همه بنام عدالت توحید می یابد . ببینید تفاوت نظریه او را با نظریه دیکارت . دیکارت عقیده داشت که افکار و خیالات ما با احساسات کدام ارتباطی ندارند .

زمانی که راجع بذهن یا عقل بمفهوم افکار سخن زد می شود با یستی عالم جرمنی هر برت (۱۷۷۶ - ۱۸۴۱) بخاطر آورده شود . خدمت او بروانشناسی تأثیر معتنا بهایی بر نظریه یا فرضیه تربیتی وارد ساخته است . او ذهن را به حیث دسته های افکار تلقی کرد که هر کدام سعی می کنند جای مناسب خود را اختیار یا اشغال نمایند . افکار یا خیالات بر سه نوع اند : مشابه ، مغایر ، و مختلف . افکار مشابه باوقات مختلف با هم مماثل اند برای مثال سرودیک پرنده در صبح یک فکر یا یک خیال است . و سرود همان پرنده هنگام شام فکر یا تصور مماثل است . فکرهای مغایر بمفهوم مخالفت باهم متناقض نیستند بلکه از لحاظ نوعیت اختلافات دارند برای مثال سرود پرنده از سرود یک انسان متفاوت یا مختلف است . افکار مختلف آنها بی اندک با هم کدام شباهتی ندارند . برای مثال سرود پرنده از قرص نان بالکل مختلف و متفاوت است . حال این افکار بمختلف سعی می کنند در ذهن راه یابند و هر گاه دو فکر یا تصور در آن واحد در ذهن باشند با هم دیگر مزج نمیشوند مشروط بر اینکه مشابه باشند برای مثال یک سلسله نوتهای موسیقی با هم یکجا شده یک آهنگ را تشکیل میدهند . اما هنگامیکه غیر مشابه باشند وحدتی را از راه عملیه پیچیدگی تشکیل میدهند ، برای مثال در سینما قلمی را می بینیم صوت یا آواز پای را می شنویم و همچنان دیگر اصوات را از راه عملیه با هم پیچیدن مفکوره فلم گویا در ذهن ما تولید می شود . هر گاه با هم پیچیدن و مزج شدن اسکان نپذیرد آنگاه مفکوره ها یا تصورات متناقض باهم بر قابت نمی پرد ازند . شاید یا بصدای پرنده گوش دهیم یا به آواز انسان ، و در اینجا قوت یکی برد یگری موضوع را برای ما فیصله خواهد کرد که بکدام گوش دهیم اما در صورتیکه خودمان نزد خود فیصله کنیم که بکدام گوش دهیم یک مرتبه که افکار بذهن داخل شوند هیچگاه از بین نمی روند و هر گاه بمرکز ذهن حرکت کنند در آنجا مرکز یا کانونی قلمداد خواهند شد و به بسیار فصاحت تمیز و تشخیص خواهند یافت و اگر نیابند بایستی در بیرون آستانه شعور قرار گیرند و یا اینکه در ماتحت الشعور فرو روند . قسمت اعظم آنچه را فرود و بد یگران بعد ها ثابست ساختند پیش از همه از طرف هر برت پیشگویی شده بود و بعد ها خواهیم دید که این نکته تا کدام اندازه صدق می کند . ازین گذشته برای اینکه راه را برای توصل روانی به تعلیم و تربیه باز کند هر برت

خدمات زیادی انجام داد. دیدید که بیشتر در باره نظریه وی مربوط به دسته های تصورات یا خیالات در ذهن چه گفته شد. وقتی که يك فكر يا تصور جدید بذهن می آید اگر درین یکی یا بیشتر ازین دسته ها جای مناسبی برای خود پیدا کند به زودی قبول می گردد و در ذهن جاگزین می شود. بعبارت دیگر اگر پیش از پیش در باره روانشناسی معلوماتی داشته باشید بهتر می توانید کتابی را درباره روانشناسی بفهمید یعنی پیش از اینکه کتاب روانشناسی را بخوانید يك دسته خیالات، افکار یا تصورات در باره روانشناسی در ذهن تان وجود داشته باشد، یا وجود دارد، حال در موضوع تدريس معلم مطلب اینست که افکار در ذهن طفل جا نشین گردد و در روانشناسی آنچه هربرت گفته است بهتر است که معلم بایست در باره افکار و خیالاتی که قبلاً در ذهن طفل موجود است معلوماتی داشته باشد تا بتواند افکار و نظریات جدید را طوری ارا نه بنماید که افکار و نظریات مذکور از طرف دسته های افکار و خیالاتی که در ذهن طفل قبلاً وجود دارد، قبول گردد. برای مثال درسی را جمع بعادات پرندگان ارا نه می گردد. بهتر است سخن از پرندگان آغاز شود که طفل با آنها آشنایی قبلی داشته و آن پرندگان را در حیات روزمره می شناسد. و در اثر معلوماتی که طفل قبلاً درباره آنها دارد، معلومات جدید را با معلومات قبلی ربط و اتصال می دهد.

از نظریه هربرت که میگوید: ذهن متشکل از یک توده یا یک مقدار خیالات و تصورات است که همه آنها برای غلبه و استیلا و تسلط سعی می ورزند گذشته يك نظریه دلچسپ دیگر را که بنام (فرینولوژی) یا دمی شود از نظر بگذرانیم. علم بر این جمجمه شناسی - اگر کد ام تصویر جمجمه را دیده باشید که بران تقسیمات نشان داده شده و هر قسمت بيك نام مختص نشان داده شده، برای مثال - حافظه، نطق و غیره. جمجمه شناسان ادعای می کنند که اگر برجستگی های جمجمه تان را مورد بررسی قرار دهیم گفته خواهیم توانست که استعداد ذهنی تان چطور و بچه اندازه است و شخصیت تان چه نوع است. حال اگر این ادعا تحقق پیدا می کرد و قسمت زیاد وقت علمای روانشناسی در تحقیق استعداد ذهنی و شخصیت صرف نمیگردید اما متأسفانه تمام ادعای جمجمه شناسان مورد شك قرار یافته. این مفکوره توسط فرانس جوزف گال (۱۷۵۸ - ۱۸۲۸) بمیان آمد. وی در آوان بچگی خود دلچسپی بسیار زیاد و غیر معمول درباره را بطه بزگی و کوچکی و شکل سر و فقايش و استعداد های ذهنی و شخصیت شان پیدا کرده در ایام جوانی خود بمطالعه اناطومی پرداخت و در روانشناسی آن دلچسپی وی درین نظریه بیشتر شد و پس از گرد آوردن يك عده معلومات و حقایق از شفاخانه های دیوانه ها (دارالمجانین) و غیره جاها

نظریه خود را درباره فرینو لوژی بمیدان انداخت، و درین باره به ایراد خطابه های سوفقانه پرداخت. در امریکا و انگلستان نیز درین باره دلچسپی علما را تحریک کرد. اما بعد ها خواهیم دید که در اثر تحقیقات و تدقیقات درباره دماغ اساس نظریه او بکلی غلط ثابت شد. اگر چه گال در مساعی خود در راه اینکه جغرافیه سر را بحیث سعبار استعداد و لیاقت ذهنی ثابت سازد بنا کامی مواجه شد اما در تاکید اینکه بین دهن و دماغ رابطه قریبی وجود دارد و در امکانات مختص ساختن جای یا محل بعضی از هیجانات سو فقیهت مناسبی نصیب او گردید و ازین لحاظ بایستی مساعی او مورد تمجید قرار گیرد.

از لحاظ تاریخ در مطالعه روانشناسی و برای فهمیدن افکار و سلک های دماغی لازم بود روزی فرارسد که تمام دستگاه اعصاب بشمول دماغ مورد مطالعه دقیق قرار گیرد. هرگاه ذهن از افکار و خیالاتی ساخته شده باشد که از طریق اعضای حسی بآن میرسد، بصورت مختص و مشخص بینشی که دیده میشود و تجربه واقعی دیدن آن فکر و تصور چه روابط وجود دارد و یا چطور از این چیز و از آن چیز با خبر میشویم و یا از آن مستشعر میگردیم. درین مورد لاک قیاس خوبی نموده بود. سو قیاسی که گفت تمام معلومات ما نتیجه تفکر و تجارب پیشتر ما است و جدا از آن هیچ فکری یا تصویری موجود شده نمی تواند و تجارب ما نتیجه توحید احساس های طبیعی ما است که از طریق اعضای حسی چشم و گوش و غیره بر ما میرسد. اما تا اوایل قرن ۱۹ که امام مجاهده واقعی در باره اینکه انطباعات حسی خود را چگونه حاصل میکنیم - بعمل نیامد. سرچارلز بل یکنفر عالم سکات لیندی در جمله دیگر چیزها این را کشف کرد که دو نوع اعصاب داریم: یکی اعصاب حسی و دیگر اعصاب حرکتی. اعصاب حسی تحریکات و انگیزه های حسی را بدماغ انتقال میدهد و اعصاب حرکتی جواب های پاسخ ها و یا عکس العمل ها را با اعضای مربوط انتقال میدهد. این کشف برای کسانی که بعد ها وظایف مختلف دماغ را مورد مطالعه و بررسی قرار دادند بسیار مفید ثابت شد. نخستین کسی که در این مباحثه فزیولوژی مطالعه کرد پیرفلورنز نام داشت که بالای دماغ کبوتران به تجارب پرداخت. کار وی برخلاف کار جمجمه شناسان بیشتر جنبه تدقیق علمی را دارا بود و ثابت ساخت که دماغ بحیث یک کلیه کار میکند نه بحیث اجزای جداگانه و مستقل طوری که گال و پیروانش ادعا میکردند.

ساختمان و ترکیب دماغ یک موضوع بسیار دلچسپ علمی گردید و بزودی کشف شد که دماغ دارای دو ماده مختلف است؛ یکی ماده سفید و دیگری ماده کبود یا خاکمی رنگ. قسمت کبود مشتمل است از حجیرات عصبی و قسمت سفید از رشته های عصبی تشکیل یافته.

مارشال ها ل یکنفر سکا تلندی دیگر دریافت که بعضی حرکات جسمی بدون معاونت دماغ تولید یافته می تواند. چه وی تجارب خود را بر حیوانات سر بریده انجام داد و نتایج تحقیقاتش روشن ساخت که بعضی حرکات جمعی خارج ساحه شعور و یا اداره و کنترل اختیاری است .

مطالعات مزید بردستگاه عصبی و کشفیات حاصله علاقه و دلچسپی علماء را راجع با عضای حسی بیشتر ساخت . درین زمینه نام بعضی اشخاص را ذکر میکنیم که درین ساحه بمطالعات پرداختند : هلم ها لتز، هیر ننگ، و پیر و فخر از جمله دونفر اول الذکر در باره رویت اشیاء و یا بصارت نظر یا تی ارائه کردند . (هلمها لتز در باره سامعه نیز نظریات پیش کرد) و دونفر اخیر الذکر در باره حس لامسه و تمیز و اختلاف وزن اشیاء - معلومات پیش کردند . در همان ایام در باره ذائقه و شامه هم تحقیقات و مطالعات بعمل آمد و درین قسمت هم ویر خدمات با ارزشی انجام داد .

اگرچه هیچکس نقشی را که اعصاب در عملیه ذهنی ایفا میکنند انکار نمی نماید اما تحقیقات دقیقانه نشان میدهد که نظریه مادیت در باره عملیه های ذهنی ثابت شده نمی تواند. شك نیست که تحقیقات فوق الذکر یعنی تجارب فزیولوژیکی و کشفیات منتهجه مزید آیین عقیده قوت بخشود که تفکر، احساس، خواهش و اراده ما را می توان از روی وظایف دستگاه عصبی توضیح کرد تا زمان چارلز داروین دلچسپی که بر وانشناسی نشان داده میشد متمرکز باین بود که انسان چگونه معلومات و معرفت خود را در باره دنیای ماحول بدست می آورد و در نتیجه تجارب حاصله و اندوخته خود بدنیای ماحول چگونه عکس العمل نشان میدهد. اما یکی از تاثرات مهم و تاریخی کار داروین این بود که یک عامل جدیدی در مطالعه روانشناسی داخل شود و آن عبارت بود از تحول، تکامل یا ارتقای تدریجی. تمام اشکال عالیته حیات از اشکال ما فله ارتقاء جسمته و نقاط مشا به بین کردار انسان و حیوانات بایستی دیده شود، البته غاط است اگر بگویم که داروین نخستین کسی بود که مفکوره تکامل یا ارتقای تدریجی را بمیان آورد. نظر تکامل تدریجی از داروین قدیمتر بود، اما این يك واقعیت است که وی نخستین کسی بود که به نظر مذکور يك شکل مشخص داد و این هم در نتیجه مطالعات و تحقیقات چندین ساله بود که وی انجام داد .

در همان آوان هربرت اسپنسر در اثری که بنام اصول روانشناسی بقید تحریر در آورده (۱۸۵۵) به نظریه تکامل تدریجی دلچسپی نشان داده و از جمله خدمات مهم او در روانشناسی از زاویه بیولوژی عبارت بود ازین عقیده که اوصاف و خصوصیات از والدین باطفال شان و از ایشان باخلاف ما بعد انتقال می یابد و این يك نظریه را دیکال بود و یکی از علما بنام وایزمن

بران انتقاد شدیدی نمود. باوصف آن این جنبه انقلابی تکامل تدریجی بودن يك انداز و اقعیت نبود زیرا از زمان سپنسر به بعد این نظریه که هر فرد صفات و خصوصیات ارثی خود را بمیراث میگیرد هنوز مورد قبول روانشناسان می باشد. اگرچه اکنون عدّه کمی از دانشمندان به توارث صفات کسبی عقیده دارند آنچه داروین و سپنسر برای روانشناسی انجام دادند این بود که ضرورت مطالعه ذهن بشرانه تنها از لحاظ رابطه آن با محیط بلکه از لحاظ سوابق وراثتی آن تاکید کردند.

این تاءکید بصورت طبیعی عاماً را بمطالعه روانشناسی حیوانی واداشت. درین ساحه اشخاص نام دار عبارت بودند از افرادی که بمطالعه کردار حشرات پرداخت، رومانس که حیوانات را مورد مطالعه قرار داد و این اشتباه را مرتکب شد که در کردار حیوانات مقدار زیاد آن را کردار انسانی تلقی کرد، لایدنمارکن نظریه رومانس را تصحیح کرده «طریقه داستانی» رومانس را رد کرد و در عوض «قانون اساک» را بمیان آورد و معنی آن این است که کردار حیوان را بایستی تا حد امکان بصورت بسیط و ساده ایضاح کرد مشروط باینکه در ایضاح مطلوب تمام حقایق در نظر گرفته شود علاوه بر علمایی که نام گرفته شد لازم است نام تارندایک امر یکایی و کوهلرمانی را هم افزود نمایم بعد از داروین و سپنسر يك عالم و نویسنده مهم دیگر در ساحه روانشناسی عبارت بود از سر فرانس گالتن، وی بسیار شوق داشت که کردار حیوان و انسان هر دو را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد، نخستین اثر مهم او عبارت بود از «نبوغ ارثی» که درین اثر بفرضیه وراثتی اهمیت زیاد قابل شد باسناد نظریه گالتن نبوغ ارثی است زیرا در خانواده ها بمشاهده میرسد. بیک مفهوم این یک واقعیت است اما نظریه گالتن را باید محتاطانه قبول کنیم زیرا در یافت علل نبوغ کار آسانی نیست، علاوه، در وراثت با یستی عوامل دیگری در نظر گرفته شود مخصوصاً محیط اما باید بیاد داشته باشیم که خود گالتن هم اهمیت محیط را درین زمینه از یاد نبرده بود اما مطالعه او را بعطیه های خدا داد بالاخره او را بمطالعه موضوع اصلاح نسل سوق داد، اما مطالعه وراثت تنها چیزی نبود که گالتن در مطالعه روانشناسی انجام داد. مطالعات وی در موضوع تصور نسبت بوراشت بیشتر جنبه روانشناسی را حایز بود، درین جا مطالبش این بود که معلوم سازد افراد مختلف در عملیه یاد آوری کدام نوع تصور را بکار می برند و یکی از کشفیات مهم او درین ساحه عبارت بود از اینکه بکار بردن تصور بصری در بین اشخاص غیر علمی مخصوصاً اطفال بمراتب بیشتر معمول است. البته مطالعه این موضوع با گالتن پایان نیافت بلکه هنوز هم محصلین درین ساحه بمطالعه و تحقیق می پردازند. از این گذشته گالتن در استعداد ذهنی فرد دلچسپی زیادی نشان داد و تحقیقات او درین ساحه آغاز کار شگفتی آوری را نمایندگی میکند که هم اکنون از طرف

روانشناسان تربیتی بالای آن کار میشود. وسعی میکنند درجه ذکاوت اشخاص را بطریق امتحان یا آزمایش افراد دریافت کنند.

اگر چه تجارب و تحقیقات فزیولوژیکی بسیار دلچسپ اند اما باید بیاد داشت که قسمت اعظم نظریات در موضوع روانشناسی از دماغ فلاسفه نشأت کرده است. کار ایشان بنام روانشناسی منظم یا سیستماتیک یاد میشود و از جنبه فزیولوژیکی و تجربتی متفاوت است. می توانیم از ارسطو پلوتینس، اگستین، دیکارت و یکعده متفکرین زیاد دیگر بشمول لاک و هربرت بهیث محصلین این مدرسه نام ببریم. اما برای مقاصد خود بهتر است از اشخاصی که در اواسط قرن (۱۹) سیزستند یاد آور شویم، جان ستوارت مل با این متفکرین بشمول پدر خود بنا م (اسوسیونیست) یاد میشوند، اختلاف نظر داشت. این عا عقیده داشتند که ذهن متشکل است از یک عده خیالات یا تصورات که با هم دیگر مرتبط گردیده و یا اینکه بوسیله رشته ها یا زنجیرهای مختلف پیوست شده و توسط قوانین مختلفی تنظیم می یابند. بنزد جان ستوارت مل این نظریه بهیث یک پارچه کیمیای ذهنی تلقی میشد و بصورت جدی بتردید آن پرداخت با این علت که این مفکوره نمی تواند ایضا ح نماید که چگونه عقیده میکنیم و چگونه از خود افکار، خیالات، فرضیه ها قایم میسازیم. اگر چه نتوانست خود را از (اسوسیونیسم) بکلی جدا سازد اما انتقاد وی هم با ارزش و هم درست بود. الکساندر رین نخستین کسی بود که روانشناسی را بهیث یک مضمون یا موضوع جداگانه و مستقل تلقی کرد، نه بهیث یک شق یا شعبه ای از فلسفه یا فزیولوژی. فی الواقع قسمت اعظم کار زندگی خود را درین راه بصرف رساند. نخستین کسی بود که اولین کتاب درسی را در مضمون روانشناسی نوشت. این کتاب بدو قسمت نشر شد: قسمت اول تحت عنوان ((حواس و ادراک)) (۱۸۵۵) و قسمت دوم به عنوان ((هیجانات و اراده)) (۱۸۵۹). این آثار در هنگام نشر خود مفید بودند و حتی امروز هم قسمت زیاد آن را بدلیچسپی و از روی میل می توان خواند. عقیده محکم (بین) این بود که پیش از اینکه ذهن یا ضمیر را خوب فهمیده بتوانیم معلومات در باره جسم ضروری و حتمی است، بنزد دوی درباره رابطه ذهن و جسم کدام نزاعی وجود نداشت و او هر دو را به حیث سلسله های متوازی با هم شرح داد. در لحظه ای که عملیه های ذهنی شروع شود متوازی آن عملیه های مربوط جسمی هم آغاز می یابد و بالعکس در واقع هر دو بهیث دو قطار ریل تلقی شده می توانند که بر خطوط موازی همدیگر بحال حرکت باشند. مانند جان ستوارت مل وی ارتباطیت را جزء قبول کرد اما به عوامل سعی و عوامل سابق طبیعی جای بیشتری قایل شد. معنی آن این است که ذهن طوریکه ارتباطیون سابق

عقیده داشتند مانند ماشین کار نمیکند زیرا خارج از ساحه یا احاطه افکار و خیالات يك فعالیت ذهنی ناگهانی هم وجود دارد.

فیلسوف جرمنی بنام (لوتزی) ارتباط ذهن را با دستگاه اعصاب تأیید کرد اما خاطر نشان ساخت که بهیچ صورت و یا هیچگاه نمی توان ذهن را با اصطلاحات فیزیولوژیکی تقلیل بخشود یا محدود ساخت. این اصطلاح در طرز تفکر سوجه زمان - زمانیکه فیزیولوژیست ها در مطالعه دستگاه عصبی خود را کاملاً غرق ساخته بودند، اصطلاح مناسبی بود. لوتزی فیزیولوژیست بود اما دلچسپی او بفلسفه از تفسیر و تعبیر مادی ذهن بشر اورانجات بخشود، و فی الواقع در طاق مورد ترك جنبه فکر پیشقدم است. در جمله کسانی که بعدها بمطالعه روان شناسی سیستماتیک به تحقیق پرداختند می توانیم از سولی نام ببریم. اثر وی بنام ((خاکه بی از روانشناسی)) جای اثر (بین) را اشغال کرد. و در بین محصلین بحیث يك کتاب درسی روانشناسی با اندازه زیاد تعمیم یافت. یکنفر دیگر که اثرش زیاد مورد مطالعه قرار دارد، و فی الواقع بایستی اثرش در کتابهای هر کسیکه بروانشناسی دلچسپی دارد، موجود باشد، عبارت از وارد است و اثرش بنام «دستور روانشناسی» نشر گردیده است.

معروف ترین روانشناس سیستماتیک در امریکا عبارت بود از ولیم جیمز. وی مانند اکثر از اسلاف خود نخست از مطالعه فیزیولوژی شروع کرد و بعدها به روانشناسی پرداخت و در آخر بحیث يك فیلسوف نامور تبارز کرد. هرگاه کسی دواثر وی را در دو جلد تحت عنوان «اساسات روانشناسی» مطالعه کند از خوا ندن آن بنحوی که از طرف او ارائه شده است خسته نخواهد شد. درین تاریخچه مختصر بی فائده است اگر خلاصه نظریات ولیم جیمز را راجع بروانشناسی ارائه داریم، اما در مبحث هیجانان از نظریه وی ذکر می میان خواهد آمد. بخوانندگانی که میخواهند روانشناسی را بصورت عمیقتر بفهمند توصیه میشود که در صورت امکان اثر موصوف را از نظر بگذرانند. پیش از آنکه روانشناسی ادعا نماید که از جمله علوم مشبته است و درین علوم مشبته جای مناسب خود را اشغال کند بایستی يك سلسله تجارب وجود داشته باشد که جنبه آفاقیت را بان بدهد. گالتن درین راه مساعی لازمه، بخرج داده بود اما در نهایت و نت و ت یکنفر آلمانی مقیم لیپزیک کسی بود که در مساحه روانشناسی تجربی مساعی پیگیری نمود. وی عقیده داشت ذهن متشکل از احساس هایی است که با هم مرتبط میباشند. وی از لحاظ نظریه در باره خیالات و از لحاظ استعمال اصطلاحات با هربرت بسیار نزد يك میباشد. برای مثال درباره «پوستگی» و «پیچیدهگی» خیالات - می نویسد و کمی فراتر رفته در باره امتصاص آنها هم

سخن میگوید و آن بنظر وی عبارت از این است که يك احساس احساس دیگر را در خود جذب میکند. باز هم باید گفت که وندت يك نظر جدید را بنام نظریه «سه بعده» احساس پروان شناسی اهدا کرد. قبلاً در باره احساس تحت اصطلاحات سرور، درد و مدت دوام آن حرف زده میشد. قرار نظریه وندت سه دسته احساسات دو قطبه وجود دارند: سرور و درد، فشار و راحت، اشتعال و آرامی. در لابراتوار وی در لپیز يك عده زیاد محصلین لایق تحت نظارت خود وندت مساعی خود را بروانشناسی تجربوی متمرکز ساختند و درین تجارب از سامان و لوازم مختصی که برای مقاصد مشخص پیمایش عکس العمل های ذهن بمقابل انگیزه های مختلف ترتیب یافته بود استفاده میشد. تجارب بالای رویت (دیدن)، شنیدن، لمس کردن و زمان و مکان را چگونه قضاوت میکنیم، چقدر وقت میگیرد که لفظی را بالفظی ارتباط دهیم، چطور توجه در اشخاص مختلف و اندازه آن چه سان متغیر است، و هکذا در باره اینکه چطور می آموزیم هم تجارب بعمل آمد.

تجارب در روانشناسی طبعاً انتقاداتی را بمیان آورده و اما انتقادات وارده به جدیت و گرمجوشی کسانی که بتجارب روانی منتهمک بودند افزوده و امروز کسانی که در کشور های پیشرفته بمطالعه روانشناسی می پردازند مجبور اند که در کار فوق لیسانس خود يك قسمت وقت شان را بتجارب عملی روانی در لابراتوار بصرف رسانند. بعضی از علمای برجسته روانشناسی امروزه عقیده دارند که مطالعه روانشناسی بدون کار های عملی و تجربی بوی یکنوع انارشی است. در او اسط قرن نوزدهم در اثر تحقیقات و مطالعات زیاد موضوع روانشناسی با اندازه بی وسعت پیدا کرد که تقسیم آن برشته های مختلف بمیان آمد و از این لحاظ محققین موضوعات مختصی را برای تحقیق و مطالعات روانشناسی برگزیدند و این کار در جرمنی از طرف هیگل و وندت و در فرانسه از طرف کونت آغاز یافت و نوشته های تایلر، سر جان لوبو، در موضوع بشرشناسی و بعدها از مارد راجع بمنشاء مدنیت بشری بر قوت جنبش این تحقیقات افزود. یکنفر از علمای آلمانی بنام ویتز نخستین با مطالعه کامل و جامع زندگانی انسان وحشی را انجام داد. این مطالعه اوستکی بر شواهد و حقایقی بود که وقتاً فوقتاً بدریافت آن توفیق می یافت، دیگر کسانی که باین موضوع خدمت کرده اند عبارتند از: ماکس مولر که مطالعات زیادوی در باره اساطیر؛ افسانه ها و لسان ارزش زیادی دارد و هکذا استانیل که را بطه روانشناسی را با السنه مختلف تحت مطالعه قرارداد.

یکی از نویسندگان و علمای معتبر فرانسه بنام در کایم خدمات قابل قدر در مطالعات روانشناسی اجتماعی انجام داده است. با اساس نظر یه وی افکار انسان تنها محصول فعالیت های ذهنی خودش نیست بلکه علاوه بر آن محصول محیط اجتماعی است که وی در آن زیست دارد. وی عقیده داشت که

کیفیتی بنام «ذهن جمعیت» وجود دارد. و آن چیزی است بالاتر یا اضافه تر از ترکیب اذهان انفرادی در بین جمعیت در کایم این نتیجه را در ساحت مطالعه و تماس خود با جنبه های روانی حیات بدوی بدست آورد. اگرچه این نظریه جالب است، اما چنین احساس شده سی تواند که شواهد واقعی جهت تشبیه آن وجود ندارد. از این خوبتر و با اعتبار تر فرضیه ایست که از دار و ینیزم ریشه گرفته که با اساس آن ذهن انسان را در روشنائی انکشاف آن در محیط اجتماعش ایضاح و تفسیر کرد. ستانلی هال و جی. ام. بالدو ین عوض فرض کردن «ذهن جمعیت» سعی کردند نشان دهند چگونه ذهن فرد در اثر تعامل با همی یک ذهن با ذهن دیگری در جمعیت انکشاف می یابد. سایر علماییکه بمطالعه ر و انشنا سی اجتماعی خدمات قابل قدری انجام داده اند عبارت اند از ولیم مک دوگل که کتابش زیر عنوان مقدمه بر روان شناسی اجتماعی (۱۹۰۸) بر محصلین روان شناسی امریکا و انگلستان تأثیرات عمیقی وارد ساخت. و ای، ال تارندایک که در روشنائی روان شناسی حیوانی مزاج و طبیعت دقیق صریح و اولیه انسان را مورد مطالعه قرار داد با تاکید و فشار مخصوص بر سابقهای طبیعی و تمایلات فطری وی - در این اواخر ریسورز «روانشناسی و سیاست» (۱۹۲۳) د بلیو ترا تر «سابق های طبیعی توده در صلح و جنگ» و زان بیشتر گراهام والس «سیاست و طبیعت بشر» و امثالهم را می توانیم نام ببریم.

روانشناسی کودک مانند روان شناسی اجتماعی از کشفیات روان شناسی بحیث عموم ریشه گرفته است. روان شناسی کودک بحیث یک رشته مستخص بیش از یک قرن عمر ندارد. قبل از آن بصورت یادداشت ها و نکات پراکنده بود در باره کردارهای عجیب و شگفتی آور کودک کان نخستین اثر در باره روان شناسی

کودک در سال (۱۸۷۷) بکنفرآلمای بنام دیتریشی تایده من بقید تحریر درآمد. و این اثر از زبان آلمانی به انگلیسی زیر عنوان «ریکاردی از زندگانی یک کودک» ترجمه گردید. خود چارلس داروین باین موضوع دلچسپی زیادی داشت و برای مدتی بصورت روزمره ریکارد انکشاف طفل را یادداشت میکرد دو پسان ها جیمز شلی مطالعه خود را در باره اثر معروفش بعنوان «روانشناسی کودکی» مزیداً توسعه بخشود. و در ۱۸۹۵ در امریکا شخصی بنام بالدوین ذریعه اثر الهام آور خود زیر عنوان «انکشاف ذهنی در اطفال و در نسل بشر» موضوع را مزیداً سوق بخشود. عیناً مثل کتاب تره سی بعنوان «روانشناسی کودکی» که قبلاً همین قسم تأثیر را وارد ساخته بود، در این جا باید از روان شناس معروف بنام ستانلی هال هم نام برده شود. وی در سال ۱۸۸۳ نخستین لابراتوار روان شناسی را در امریکا جهت انجام تجاروب روان شناسی بنیان گذارد. و هم نبایستی خدمات قابل قدر عالم معروف فرانسوی بنام پینی را از یاد

بکشیم. وی نخستین کسی بود که بصورت موفقانه آنچه را که امروز بنام «امتحانات هوش» یاد می شود بنیاد گذاشت که نخست برای پیمایش درجه هوش کودکان و بعد ها در اثر انکشاف مزید برای پیمایش هوش اشخاص کلان سال هم مورد استعمال قرار یافت. پیمایش هوش یا ذکاوت اکنون در بعضی کشورها در عسکری هم توسط یک دسته روانشناسان لایق که مخصوصاً درین شق تریه یافته اند عملی میگردد. مادام مونتسوری ایتالوی از طریق اصول تربیتی خود بروانشناسی کودکان خدمات علمی نموده است. همچنان بناغلی کوفکا در آلمان مقدمه بیروانشناسی کودکان تحت عنوان «نموی ذهن» بقید تحریر درآورده است.

یکی از دلچسپی های مهم و عمده در رشته روانشناسی به مطالعه اذهان غیرطبیعی متمرکز شده است و من عقیده دارم که درست اگر بگوییم همین شق روانشناسی بیش از همه شقوق دیگر آن علاقه مردم را جلب کرده است فی الواقع دلچسپی در این ساحه به اندازه زیاد بود که که پاره بی از انواع روانشناسی های دروغی و تقلبی هم بمیان آمده، و محصلین جدی و واقعی روانشناسی را لازم است که فریب آنان را نخورده و خوب بشنن را از شرایشان محفوظ نگهدارند.

نوع روانشناسی که بان اشاره میشود عبارت است از سایکو پتالوژی یا مطالعه (امراض روحی) بعضی اوقات این رشته روانشناسی را بنام (روانشناسی عمیق) هم یاد میکنند. زیرا درین رشته سعی میشود که علل و موجبات مختلفه کردار بشری را اعم از طبیعی و غیر طبیعی آن از اعماق ذهن انسان دریافت و استخراج بنمایند. درست است که متشاور آغاز معالجه یا تداوی روحی در طب بوده در کدام مجاهده جدی و عملی مطالعه روان یا روانشناسی و این بان اندازه زیاد با تاریخچه هپنوتیزم یا خواب مقنطیسی ارتباط دارد که نخست بنام سمر پیزم از طرف شخصی بنام سمر (۱۷۳۳-۱۸۱۵) بمیان آمد. آن عبارت از یک نوع خوابواستی است که توسط داکتر معالج در مریض و یا توسط روانشناس در شخص تحت مشاهده اش تولید میگردد باید ملتفت بود که سمر به یک عقیده غلط معتقد بود و آن عبارت از این است که بعضی مایعات مقنطیسی را از وجود خود بوجود مریضش انتقال میدهد و در وی یک حالت خواب تولید و پس از آن از راه تلقین بمعالجه اش پرداخته میشود. و بعضی اوقات حتی برای معالجات جراحی مساعی نظیر مساعی سمر در روانشناسی در سال ۱۸۶۳ توسط لیبات و هکدا آنچه بعد ها بنام مد رسه هپنوتیزم پارس یا د شد و سر کرده آن نخست شارکو و بعد ها جانی بود هم راه انداخته شد. این هر دو جنبش برداکنری ازو یا فنا بنام فروید تاثیر انداخته موصوف بعدها از هپنوتیزم دست شست و بعوض به تداعی آزاد و تعبیر خواب متوسل شد. کارهای

وی درین راه و نتایج حاصله از آن در چسبی یک عده دکتوران دیگر را بخود جلب کرد و دو نفر ازین ها که شهرت به سزای حاصل کرده اند عبارتند از ادلر و یونگ که پسران ها با نظریه لید فروید اختلاف پیدا کردند. سعی بعمل آوردند دلایل دیگری برای ایضاح امراض عصبی پیدا کنند. با اساس نظریه فروید یگانه علت امراض عصبی عبارت از تقروض خواهشهای جنسی ایام طفولت است. ادلر امراض عصبی را ناشی از تمایل باثبات خودی میداند و در سال ۱۹۱۳ یک مدرسه جداگانه را بنام مدرسه «روانشناسی فردی» آغاز نهاد. فروید عقیده داشت که علت امراض عصبی عبارت است از اینکه طفل بایکی از کسان جنس مقابل بعشق می افتد و چون این عشق به تطمین منجر نمیشود طفل سرریز میگردد. ادلر عقیده داشت که علت سرریز عصبی سر بوط با احساسات کهنزی است که در آوان کودکی آغاز یافته و بمرور ایام زیاد تر و شدید تر شده میرود. طفل سعی میکند این احساسات را از طریق سعی و کوشش براینکه بر دیگران تفوق و برتری حاصل کند تسلیم بخشد و بطریقه ای را که در ایام کودکی برای تامین این مطلب اختیار میکند طرح یا نقشه کردار ما بعد او را در زمانیکه کلان میشود تعیین میکند. برای مثال هرگاه در ایام طفولیت از طریق خیره سری یا کله شخی موفق میشود که بر حرف خود تفوق حاصل کند وقتیکه کلان میشود همین خیره سری یا کله شخی جزء شخصیت او میگردد و هرگاه با وصف خیره سری به هدف خود رسیده نتواند بمرض روحی گرفتار میشود.

یونگ عقیده داشت که فروید و ادلر موضوع امراض روحی را درست و کامل ایضاح نتوانسته اند، وی این قسم اظهار نظر کرد که علت اساسی مرض روحی عبارت است از ناکامی انرژی روحی و یا لیبیدو در رحل یک موضوع مشخص نفر به آن مواجه میشود و تدبیر یا علاج سرریز چنین است که انرژی یا نیرویی که در وجود شخصی جمع شده و قید مانده است بایستی آزاد ساخته شود و تماماً بطرف موضوعی که قبلاً شخص در رحل آن ناکام مانده بود متوجه ساخته شود، و طریق معالجه وی هم مثل فروید تداعی آزاد و تعبیر خواب بود. اما مطلب او با فروید اختلاف داشت. مطلب او این بود که طرز تلقی غیر شعوری سرریز بوضع یا مشکل موجوده اش آشکار گردد نه اینکه در صدد کشف خواهشهای جنسی افتاد که در ایام کودکی تطمین نشده است. مدرسه روانشناسی که منسوب به یونگ است بنام مدرسه تحلیل یاد میشود و بنا بر بنیاد با مدرسه سایکوانالیز فروید مطالعه گردد.

اندیشه های مردمی در اشعار

مهجور و چاه آبی

مهجور آدم وارسته و بی آلاشی بود، نیکویی، راستی و آزاده گی را بجان دوست میداشت. نیکوان و راستکاران را دوست بود و از بدسگالان و اهریمن صفتان دوری میکرد. همیشه بیاد آبادی و پیشرفت میهن چون آتش شعله زای بی قرار بود، وی به اساس این عشق و علاقه به وطن، جوانان را به خدمت میهن تشویق می نمود، در تمام دوره زندگی خود، به کسی آزاری نرساند، بدین روی دوستان زیادی داشت

داغ دیرینه بدل زان تکبر دارم سخت از صحبت این قوم تنفر دارم

دلا از مردم نادان تو بگیریز که نادان را بلا همراه او به

این شخص محمد یوسف نام داشت. در سال ۱۳۰۳ ه. ش در چاه آب تخارچشم به جهان کشود. آنگاهیکه پا به سن هفت گذاشت روانه دبستان شد و در مدت کم دانش مروج آن زمان را فرا گرفت. مهجور در مدرسه های غیر رسمی چاه آب و اطراف آن دانش فرا گرفت، مگر به سبب مشکل های زندگی و نبودن یک اقتصاد درست نتوانست پای به بیرون از چاه آب بگذارد تا تحصیلات عالی کند با آنهم به کوشش شخصی، سطح علم زیاد و با داشتن استعداد خوب، خود را به کمال رسانیده بود و به دانش های تفسیر، فقه، منطق، صرف و نحو، ادبیات، تصوف و تاریخ خوب آگاه بود. مهجور به بیدل نیز علاقه داشت اشعار و افکار بیدل را خوب می فهمید، گاه گاهی از بیدل پیروی میکرد، لکن در پیروی بیدل موفق نبود. او در زمان تحصیل به شاعری پرداخت و در این فن، در بین شاعران محلی تخاریکه تازشید، ملا محمد یوسف تخلص شعری خود را، مهجور گذاشت.

پیشه اصلی مهجور زرگری بود. از این راه گذاره شبها روزی خود را میکرد، با وجود این، به آموزش و پرورش نوباوه گان معارف چه در اوقات رسمی و چه در هنگام غیر رسمی می پرداخت. مهجور آموزگار خوبی بود و شاگردان فاضلی به جامعه تقدیم نموده است. باری مهجور به سال ۱۳۰۳ ه. ش خود را برای احراز کرسی شموری کاندید نمود، مگر متأسفانه شکست خورد. بهتر است علت شکستش را، از زبان خودش بنویسند:

مژده ای داد که فهمیدم به دنیا کم کمک یافتم ما ز فریب پیر و برنا کم کمک

درک کردم چال های خان و آغا کم کمک خوب دانستم رواج خلق اینجا کم کمک



زهر خواران را نشان دادم ز معجون پس چه شد

نیش ما ران دیده را گفتم زافیون پس چه شد

قصه ها کردم ز دلهاي پرا ز خون پس چه شد

چهره بنمودم ز خون دیده گلگون پس چه شد

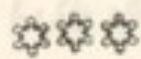


دم ز نم با هوش ای داد رنگر دم پشت گپ

شعله از جورم کند اخگر نکردم پشت گپ

هرچه بینم نیک و بد دیگر نگر دم پشت گپ

آنچه با ید می کنم باور نکردم پشت گپ



کرد گر شخصی مقرر خان به شورن خوب کرد

داد مردم را فریب گاو شور با خوب کرد (۱)

خلق راتهد ید کرد از روز فردا خوب کرد

وعده را بر شاخ آهو هم به میرزا (۲) خوب کرد

کارها بینم به چشم سرنگردم پشت گپ

بشوم صد قصه گوشم کر نکردم پشت گپ (۳)

حاجی قریه به گپ فهمید کار خویش کرد هم به سستی قریه دارش روز کار خویش کرد

موسفید شور بیم از کار و بار خویش کرد

خان ماهم گاوها نذر سزار خویش کرد

گوشت خواران، رای ده یکسر نگر دم پشت گپ

ترسنا کان، چشمها بر در نگر دم پشت گپ

(۱) در هنگام انتخابات پارلمانی، کاندیدای پولدار، به مردم به علاوه تقسیم پول و خریدن رأی

نان میداد. گاو شور با ترکیب مطلوب است یعنی شور بای گاو، شو ربایی که در آن گوشت گاو، به کار برند.

(۲) در اینجا بجای فا علن (محدوف) در عروض و ضرب فا علات (مقصور) آمده است. ع

(۳) در این بیت مفهوم ضرب المثل «شتر دیدی؟ نی» نهفته است.

آنچه میل خان بود آغاست ما را کار چیست
او بود اندیشه ارباب یا سر کار چیست

او وکیل و قریبه دار است این گپ بسیا ر چیست

حاکم و مامور و قاضی در «چه آب» (۱) ای یار چیست

آفرین گویم به اخذ و جبر نگر دم پشت گپ

نوش جان از دهنه تاشر شر نگر دم پشت گپ

شهر پرمیرزا و کار از قریبه دار بی سواد

درگذرده فاضل و نادان دو کد در گیر و داد

در مراد یکک دو کس یکک توده گشته نا مراد

طشت کام مانده اکنون از لب با سی فتاد (۲)

زین اسپ و پشت هر... نگر دم پشت گپ

جای بلبل لانه شب پر (۳) نگر دم پشت گپ

خان ما یارب که قانون اما سی را ندید

در وطن بر ناسه دیمو کراسی را ندید

کیفر فرد ای جور و ناسپاسی را ندید

وعده خیر و وعید ناشناسی را ندید

عرض (مهجور) است بادا ورنه نگر دم پشت گپ

ظالم و هنگامه محشر نگر دم پشت گپ

پس ازین، مهجور از بیم فتنه خان نتوانست در چاه آب گذاره کند، به ناچار از زادگاه خود

(۱) چه آب: مخفف چاه آب است. ع.

(۲) بیان نکته سودمند «طشت ازبام افتادن است» به گمان من این ضرب المثل را نباید شاعر

درباره خود به کاری برد. چه بیشتر معمول است که این ضرب المثل را، آدم در باره دیگری به کاری برد.

(۳) کنایه و اشاره بسوی چاپلوسان، آری گویان و کاسه لیسان است. ع.

بدور رفت و معلم دبستان ابتدایی قزل قلعه رستاق شد، پس از چندی، بازاز قزل قلعه، به اثر فشار خان به سکتب خواجه بهاءالدین ینگلی قلعه تبدیل شد و تا آخر عمر در آنجا ماند. سرانجام در محیط دور از طبابت و دوا، روز پنجشنبه ۱۹ قوس ۱۳۴۹ ه. ش چشم ازین جهان بر بست. مهجور با اینکه شعر سی سرود دست به نوشتن هم می برد. نوشته ها و سروده های انتقادی او در جریده ترجمان و روزنامه اتحاد بار بار به چاپ رسیده است. همچنان نوشته هایی درباره اش محمد پیو گوروغلی، و راه و رسم اسپ سواری داشت که ستاسفانه همه بر باد رفته اند. مهجور فرزندی نداشت و بازمانده گان دیگر، عوض آنکه آثار وی را نگاه دارند، در پی تصاحب دارایی اندک شاعر توسن از رانده آثار را، با یمال بی خبری خود نمودند، این بود که بسیاری از آثارش از بین رفت من با پذیرفتن تکالیف گونه گون توانستم رساله «راه و رسم اسپ سواری» و از اشعار شاعر سه هزار بیت را، بدست آورم. پس از اینکه همه اشعارش بدست رسم افتید، به تدوین دیوانش خواهم پرداخت. چه مهجور تقریباً ده هزار بیت از سروده های خود در دست داشت. بنا برین تحلیل افکار شاعر بر روی هم و به صورت کلی اکنون مشکل می نماید. اینجا تنها اندیشه های مردمی شاعر، آنهم بسیار فشرده و کوتاه ارزش یابی میشود.

به استثنای پارچه های محدودی از اشعار غنایی، اخلاقی، رزمی، تصوفی، مدح و هجاء و توصیفی، حصه بسیاری از اشعار مهجور در خدمت مردم به کار برده شده است: از این برمی آید که مهجور هنر و استعداد خود را، در خدمت مردم گماشته بود. اشعار مهجور نشان دهنده رنج ها، آرزوها و خواسته های مردم تخار است. مهجور پس از عارف چاهابی نخستین کسی است که چهره زرد و نحیف درد مندان و ستم رسیده گان را نقاشی کرده و آن را در معرض نمایش گذاشته است. اشعار مهجور را، میتوان به آینه بی مانند کرد که در آن سیمای زندگی مردم تخار و به خصوص سیمای رنج دیدگان رستاق و چاه آب دیده می شود. مهجور در نمایشخانه اشعار خویش چهره مدحش خان، سلاک، رشو، تخوار، بیدادگر، سودخوار، توانگر بی رحم و دیگر دشمنان انسانیت را بصورت تنفر آوری نمایش داده است، پرده از روی راز درون آنها برداشته و خیالهای ضد و نقیض ایشان را آشکار ساخته است.

دوش در ره می دیدم یکک فقیر سرگردان

با برهنه سی آمد با دو دیده گریان

پیو ایش محمد آدم بیاد در، دلاور و شجاعی بود که عیاری را پیشه کرده بود.

خشک لب گریبان چاک خسته خاطر و حیران (۱)

سوخت دل به حال او کیف را شدم جو یا ن

گریه کرد و گفت: آخند (۱۵) پشت گپ چه میگردی

بسملم به تیغ کند پشت گپ چه میگردی

این مرد بینوا، زمینی داشته است که هیأت مساحت، میخواست آن را، از دستش برآورد و به آدم

پولداری، بنام گاو داری بدهد. با وجود بیکه این شخص قباله و فرمان در دست داشته است

مگر هیأت به اسناد او ارزشی نمیدادند.

این گفته ها را که در بالا از آن یاد آور شدیم مهجور از زبان آن فقیر سرگردان به زبان نظم بیان

نموده است. شاعر از زبان آن مرد گوید:

چون بمالیه رفتم بادل پراز کلفت

دیدم اندر آنجا بود مردمان با کثرت

بر مرد و چو کی هم دو نفر بیک هیأت

پیر مرد دیرین سال با جوان پرهیبت (۲)

دهقان بیچاره هر چند زاری می نماید بدو دل سنگ آن بی انصافان رخنه بی نمی کند، ناچار بینوا

موصوف خر خود را می فروشد و پول آن را بقسم رشوت به هیأت مساح میدهد.

داشتم خری گم شد پشت گپ چه میگردی

یا خوراك مردم شد پشت گپ چه میگردی

با اینهم از دامن دهقان نادر دست بردار نمی شوند. دهقان یادشده، بیچور میشود، آنچه بی را،

از بازار قرض گرفته به آن مفت خواران بدهد و خود را، از شرشان رها بخشد.

(۱) در اینجا در حشو، پاره سوم بجای فا عین (اشتر)، مفاعیلن (مقبوض) آمده است.

(۲) این ابیات از نگاه وزن عروضی کمی و زیادی دارد. همچنان بجای (فا عین)

(مفاعیلن) در مبراغ آخر بیت میانه و بیت آخر آمده است. این ابیات از نگاه هجا خوب تقطیع شده

می تواند.

بر من این چه بیداد است پشت گپ چه میگردی

آه من به فریاد است پشت گپ چه میگردی

یادم آمد از یتیم بیکس و مرد غریب

کوگرسنه در خنک افتاده باشد خوار و زار

رفتن بچه چوپان به کوهسار، و تماشای دهقان رنجبر، بایوغ و اسپارش در حالیکه نان جوین در بغل دارد گفتار او را، سخت تأیید می دارد.

بچه چوپان که صد داغ از زمستان در دلش بود میرفت از پی بز غاله ها در کوهسار

بیره زن در دشت سرگردان برای اسپلاخ تا دهد جوش و کند قوت یتیمان نزار

مرد پیری کز ضعیفی قاب جنبیدن نداشت در سراهی فتاده بی انیس و غمگسار

دیدنیهای غم انگیزی دلم خون کرده بود

ناگهان آمد به گو شم خنده بی اختیار

چشم واکردم که خیلی از جوانان ستنگ

یار د لجو در میان سرگرم میدان قمار

محفلی دیدم مجلل از همه سامان عیش

اوج گیر از فراز انجم دود سگار

یک طرف بر پا شده در باغ بزم با نشاط

مطرب ورقاصه و ساقی و مخمور و خمار

بیردهقانی به حسرت گفت ای مستان چرا

از شما این سازمستی از من این تکلیف کار

پای من پر خار صحرا، دست من پر آبله

پای تان در فرش مخمل دست تان در ساق یار

این خزان بر ما نمائند این بها ران بر شما

رنج ما عیش شما هرگز نباشد پایدار

(*) شرح این قصه درسی بیت، به بحر هزج مشمن اشتر مسیح گفته آمده است که از ترس

درازی بحث از نقل همه آن صرف نظر شد، تنها چندی از بیت های مهم آن را نقل کردم.

این خزان مابهار دلکشی دارد ز پی

صدخزان باشد شما را زان بهار بیمدار

بی خانه‌گی از یکسو و نبودن پولی در جیب برای بیچاره‌گان از سوی دیگر و مخصوصاً سردی زمستان و گرسنگی روز ها و شب های دراز طاقت فرسا است.

روزی مهجور از قاضی می پرسد: تو شخص عالمی هستی، پس چرا دامن خود را، به نا پاکی رشوت آلوده می کنی؟ قاضی در پا سخش میگوید: از شرم روز تفتیش، این خود میرساند که رشوت خوردن معلول علتی است تا آن علت بدور نشود ریشه رشوت خشک نمی شود.

گفت گر محتر ز از خوردن رشوت با شم

روز تفتیش ز بسی پولی خجالت با شم

چوب خشک و ترزغال ارچه نایاب و گران

گرمی جز درخانه ماسور جنگل هیچ نیست

مهجور همیشه به یاد بیچارگان بود. از دیدن درد آنها، در بخته سوز و گداز به خود می پیچید و می جوشید. دادگستری و انصاف را، در کشور خوا هان بود، از سازمان کهن و فرسوده خان خانی و دهخدا بی بدش می آمد. مهجور در آرزوی آن روزی بوده است که خورشید نیک بختی را، از مشرق امید میهنش، در حال برآمدن بیند. در نزد مهجور بیدادی، بداخلاقی دیده شده آن را نکوهش کرده است. او این همه فریاد های تنفر آمیز خود را بر ضد دشمنان انسانیت گاهی با یأس و شکوه، گاهی به اساس آرزو با مردانه گی هر چه تماستر بیان داشته است که شعرش را نمکین و خواندنی نشان میدهد، مهجور؛ در بیان گفته های خود آزاد بوده و همه اشکال شعر را میدان جولان رخس اندیشه های خود ساخته است،

ای خدا حال من مسکین به سامان میرسد؟

ای خدا این رنج و آزارم پایان میرسد؟

ای خدا از مطلع فیض ازل صبح امید

روشنی بخشا به این شام غریبان میرسد؟

ای خدا درخانه تاریک و تنگ این ضعیف

کمتر که نور از الیکین (۲۱) درخشان میرسد؟

(چهارم) تعداد این ابیات به ۲۹ بیت میرسد که من بعضی از آنها، اینجا به همان صورت

اصلی نوشتم و برخی از آن را، به نشر توضیح داده ام.

ای خدا زین سرفه پی در پی شب های تار

اندکی راحت به جان زار لرزان میرسد؟

بوی هینگ (۲۲) و دود اسپندم بجان آورد هاست

آنچه دردم رادوا باشد به شایان میرسد؟

ای خدا آن سر طیب ناز پرور را شبی

اندک آگاهی زرنج ناتوانان میرسد؟

گرددست من نباشد مبلغی از پول نقد

ای خدا آن داکتر از بهر پرسیان میرسد؟

از کمی پن پودر و یک پیچکاری ای خدا

درد این بیچاره مضطر به درمان میرسد؟

سرخکان و چیچک اطفال دلها خسته کرد

هیأت شایسته بی ازخال کوبان میرسد؟

سربه بالین مردمان از گیسو دار محرقه

کاروان صحنی از پاکیزه سر دان میرسد؟

خستگی، درماندگی، افسردگی، بیچاره گی

ای خدا کی روز بهبودی به مایان میرسد؟

دیده باید داشت مارا بر شفای ایزدی ای خدا لطفت شفا بخش سر رمضان میرسد؟

نال کن مهجور کاخر در حریم مدعا ناله زار حزین مستمندان میرسد (۱) .

ادب آنست که با خلق خدا داد کنی منهدم از وطنت صحنه بیداد کنی

شاعر در اینجا مستکلم مع الغیر (ما) را از جهت رعایه جانب وزن جمع آورده است که این کار

چند شعر و چه در نشر روانیست . ع .

(۱) . این ابیات در بحر رمل مشمن محذوف گفته آمده است . از زبان یک بیمار بینوا

تمام واقعیت ها را بر ملا ساخته است . ع .

او درین رزگ سروده های خود، به استعداد ولایت واقعی انسانها اشاره نموده مساوات (برابری های) انسانی را ثابت می سازد.

ز قانون و حقوق با خیر شو ز فیض حق شناسی بهره و رشو
 خدایت شخص آزاد آفریده به تشریف کرامت برگزیده (۱).
 به این نیروی فعال و تنومند سزد کز حق خود باشی بر و مند
 به سرخ و سبز مردم دل نبازی بدان کار و کالت هزل و بازی
 جهان دارد سرو برگ تحول روا نبود نسرا ترس و تعلل
 دل با جرأت و آگاه داری همه آمال خود همراه داری
 هنوزت نقد وقت و مایه در دست نمی باید به تا سردی کمر بست
 نه بی طفلی که نقدت را ربایند ترا با زیچئه مردم نمایند
 وفا صدق و صفا پیمان و حدت ثبات و غیرت و عزم و فتوت
 شنیدید ا ر همه گفتا رمهجور شود این کشور پر فیض معمور

بسیاری از سروده های انتقادی مهجور با آوردن کنایه ها، کلمه های محلی و سخن های و سودمند و ضرب الامثال (ز ب و زینت خاص به خود یافته است. با وجودیکه اکثر اشعار سردسی مهجور آوای اندوه، گله، شکوه، آه و فریاد را، در خود دارد، آمو زنده است. بنا بر این سروده های شاعر را، اندیشه های سردسی، یعنی ادبیات سردسی می توان گفت.

سری کاند روی آثار کرم نیست از آن سر در همه عالم کد و به
 تا که عمال وطن تائب رشوت نشوند مجتنب زین همه افعال خیانت نشوند
 دشمن سر تشی و حامی سات نشوند در وطن مظهر صد گونه صداقت نشوند
 این مقالات همه عا نم او هام بود عمچو ضرب المثل بوسه به پیغام بود

گفتار دهقان

سن که از دنیای دونیک بارخر جو دا شتم
 فکر از پولش خریدن جامه نو دا شتم
 ایخ و چوق گفته بسوی سند وی دوداشتم

(۱). اشاره به آیه ولقد کرمتنا بنی آدم... است. همچنان به گفته شیخ ابوسعید ابوالخیر نیز نزدیکی به هم میرساند.

از خنک خوردن به جان خو یستن تو داشتم
 وخ ! چه سرما بود آه از صدمه با د خنک
 وای ! از حال غریب و کمرته تنگ و تنگ
 من پریشان از غم افتیدن و یامردنش
 دیگران سرگرم بارمرکب و هم خوردنش
 خرفدای دوستان جو صد قفسر نیز هم
 دست شستم از جوال و بارجو خرنیز هم
 آن کفن دزدان که لچم کرده اند این هاستند
 اولاجلاب ، دوم جهر چی آفاستند
 وزن گرسوم و چهارم مندوی والاستند
 هم ترا فیکند فراش و ر ئیسر ماستند
 یک غریب و یک خرو یک بارجو این هفت تن
 گرگ ها چا لاک یارب یا چین ده یا کفن
 بشنوم قانون ندانم کارقانون را که چیست
 خورده ام ز هری به من بنمای معجون را که چیست
 نیش مارم زد بگو اکنون تو افسون را که چیست
 کیست گوید بعد از این رفتار گردون را که چیست

گزارش برخی از لغات و مطالب ها:

آخند : (اسم) آخوند و آخون هم گفته میشود . کسیکه کودکان را خارج از هنگام رسمی درسی را که به امور آیین و مذهب تعلق دارد بدهد .
 ار باب : (اسم عام) ، قریه دار .
 اسپلاخ : (اسم عام) ، اسپلاخ ، سپلاخ هم گفته شده است . پالک و وحشی است که در بین کشتزارها سبز میشود ، مردم ناداران می چینند و از آن آش و سبزی پخته میکنند .
 الیکین : (اسم عام) املائی این کلمه نیز بهار یکین نوشته آمده است . چراغ .
 ایخ و چقی : (عبارت اسمی) ، ایخ و چخ هم گفته می شود . آوازی مخصوصی که خر کارها ، با آن خورا می رانند .
 با ور : (اسم معنی) ، عقیده ، قبول ، پذیرش .

بز غاله (اسم عام) چوچه بز، بچه و بیچه هم گفته آمده است.

بلا همراه او به: یعنی بد بختی و رنج و آفت همراه او باشد.

جور: (اسم معنی) بیداد، ستم، ظلم، بیدادی،

خواجه بهاء الدین: (عبارت اسمی) دیهی است که در جنوب غرب ینگی قلعه موقعیت دارد

زمانی سر بوط ینگی قلعه بود و اکنون به خواجه غار تعلق دارد

تنگ و تنک: (عبارت اسمی) بسیار ضیق، گرفته و با ریک

خلق: (اسم جمع) مردم، توده

خنک (اسم معنی، صفت) ۱ - سرد ۲ - آدم بی احساس را که پیش آمد سرد داشته باشد

خنک گویند، نادان،

تو: به فتح تا (اسم عام، معنی) تب - دارد: (اسم عام، ذات) بر ا در

دم زخم: (عبارت فعلی یا فعل مرکب) خاموش مانم، زبان را می گیرم.

دهنه و شرشر: دهکده‌ها می اند که در بخش شمال غرب چاه آب موقعیت دارند

دوک: (اسم عام) پای دوار باب، نقرار باب، دستیار، در نبودن ارباب کارهای او را

انجام میدهد.

شب پر: شب پرک، خفاش، رو باه پیران، شوپرک چرسی در چاه آب شو پرک

ستنگ: (صفت) کاکه، جوان مغرور و خود خواه

زدخله: (عبارت فعلی): خله زدن، اسم فعل آن «خله زدن» است، عملی است که بوسیله خله

چوب خر را می راند.

گاوداری (اسم مرکب) دهقانی در چاه آب، تعداد زمین و مقدار کشت دهقانی را، به اساس

گاو بشمار آورند. مثلاً میگویند فلانی دو قلمه زمین دارد

یا: زمین فلانی، در گاوداری فلانی قید شد.

مهجور: شخص دیگری به این تخلص در کابل بود و عبدالستار نام داشت. در معاصرین سخنور

خسته از وی یاد می‌آید.

سیرزا: ۱ - نویسنده، دبیر، ۲ - زاده امیر. این لغت در بدخشان بیشتر به کار برده می‌شود

در اینجا اشاره به سیرزا محمد یوسف نامی است که شخص نیکو و محترمی بود.

هینگک، اینگک (اسم عام ذات) ماده بدبوئی است که در طبابت محلی برای درمان برخی

ناجور یها به کار می‌برند. همچنان مردم بی سواد آن سامان باور دارند که هینگک جن و پری

رادور میکند.

پوهنمئل ع ۰۱۰ ش

سبک ادبی سمبولیزم در فرانسه

۱۷۷۰-۱۹۱۰

سمبول رمز را گویند چنانکه ترازو رمز عدالت و گل و بلبل در ادب دری-رمز معشوق و عاشق است .
از نگاه ادبیات سمبولیزم به آن نوع جنبش ادبی و هنری اطلاق گردیده است که حقایق مربوط
بهمان ادب و هنر را سیرساند ولی عین حقیقت را بصورت واضح آشکار نمی سازد . گویا آموزشی از عواطف
و اندیشه ها و صور و اشکالی است که وابسته بقوانین و قواعد خاصه آن سبک است .
اگر سمبولیزم را از نگاه عام مطالعه کنیم عبارت از یک دسته عکس العمل ها می است که در
مقابل ریالیسم و ناتورالیسم ابراز گردیده است . عکس العمل هایی که بازگشت بسوی ایدئالیسم و حاکمیت
خیال و اندیشه را بر واقعیت نشان میدهد و شعور اخلاقی را بر علیت در فکر و تصور را بر حقیقت برتر میداند .
و اگر سمبولیزم را از نگاه خاص بررسی کنیم عبارت از یک سبک ادبی و شعری است . که بدنبال
مکتب پاراناس (Parnasse) در فرانسه عرض وجود کرد . (۱)
این سبک مبنی بر انتباهات ، افکار ، تخیلات و عواطفی است که از دنیای خارج یا فاقا لهام گرفته
شده است . یعنی از ورای افکار و عواطف سلهم گردیده که شاعر متغزل تا ایندم آنرا یک منظور خاص
و معین ذهنی بکار می برد که مربوط ذکاوت او بود .
گاهی اتفاق می افتد که انتباهات ما از اشیای درهم و برهم ما خود می باشد که در اثر آن تخیلات
و بعضا تغییر شکل میدهد و گاهی متشکل یعنی منظم می شود . عواطف و افکار باطنی ما بی آنکه بدان نیازی
احساس کنیم از تحت الشعور بیرون می تراود . همین زندگی لاشعوری اسرار آمیز موضوع و ماده
شعری یک شاعر سمبولیست را می سازد . لذا شاعر برای افاده و ترسیم آن بوسایل و تعبیراتی جدید نیازمند است :
الف - تصاویری که عمداً مبهم و نامربوط باشند و بتوان بر آنها نام رمز را نهاد که وجه تسمیه سبک
سمبولیزم هم از همین جا آمده است .
ب - مناسبت های گوناگونی که بین مدرکات از مبادی محسوسه پدید می آید .

(۱) پاراناس هادر فرانسه از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ در مقابل ادبیات عشقی و تغزلی روما نیتیک

ج- در رشته موسیقی سازگاری با آهنگک ناسوزون اشعار با رناس ها .

د- اغماض و اهمال قواعد سنجی و احترار از استعمال کلمات واضح . ازین لحاظ در سمبولیزم شاعر در پی آنست که انتباهات و حالات روحی را نمایش دهد پیش از آنکه به افاده آنها بپردازد و بطور مستقیم بر حساسیت ذهنی اثر می اندازد و اندک امکافی بجامیگذازد تا فراست مفهوم آنرا دریابد .

طلایه دار و پیشقدم شعر در سبک سمبولیزم بود لر بود . او در پاریس بدنیا آمد و در تعبیر مفاهیم عشقی و ابراز کین و سرکشی و استنشاق شمیم سرگ تشخیص و هنرنمایی کرد ، از جنگ اشعار و آثار او نسیم صلح و سلام نیز شمیده می شود (۱)

شارل بود لر (۱۸۲۱-۱۸۶۷) در اثر خویش بنام گلهای بدبختی احساس های شاعرانه اش را خیلی عمیق بدنبال هماهنگی ایات بکار برده است و نقدهای او بر هنر رومانسیسم ثابت میسازد که در پی زیبایی شناسی جدیدی بوده است . بزرگترین شاعر سمبولیست ستیفن مالر مه (۱۸۴۲-۱۸۹۸ م) میباشد . از آغاز سال ۱۸۸۰ بدنبال انحطاط فکری و بحران ذهنی تمامی بسوی شعر و سمبولیزم در وی پدید آمد و بدنبالی باطن و ذهن متوجه گردید و کسیکه بی سرومد ابدون ادعای ابداع چنین جنبش این نهضت را بمیان آورد همان مالر مه بود و از دیر زمان دریافته بود که وظیفه شعر عبارت از افاده « سازمان منطقی و مدلل آفاق » و « توضیح رموز » دنیا است و نیز درک کرده بود و در آن باره می اندیشید که با بست این حقایق با وسایل و وسایط رمز بیان گردد . رموزیکه مناسبات و همسانی یا مشابهاات آنها را ارائه نماید . در هر شی تمام دنیا را انعکاس دهد . (۲)

عده بی از شاعران هر روز سه شنبه در جایی گرد می آمدند و درباره موضوعات رمطالب شعر و ایجاد رموز و نکات تازه آن گفتگو می کردند . کسیکه بیشتر از دیگران از رموز سخن میگفت مالر مه بود و طوری که گاهن میگوید مالر مه (رمز) را معادل کلمه « تحلیل یا سنتز » بکار می برد و از آن چنان درک کرده بود که « رمز » « تحلیل بسیار زنده و مزین و بی تفسیر و بدون نقداست . » بنا بر آن همچنانکه موریا س Moreas این مکتب را بنام (سمبولیزم) یاد کرده است قابل تعجب نیست که اولین بار در سال ۱۸۸۶ در جریده (فیگارو) این اصطلاح نظر ها را بخود بکشاند . و ازین بعد در روز های سه شنبه

(۱) کولتور ژنرال ص ۳۱۳-۱۴ چاپ ۱۹۶۵ پا ریس .

(۲) تاریخ ادبیات فرانسه ج ۲ ص ۱۹۳ چاپ ۱۹۶۸ پا ریس - Larousse ۱۹۶۰

شاعران رمز‌گرای در (محلّه روم) با هم گرد می آمدند و به سخنان امتدادخویش گوش فرا میدادند و در انجا مباحثه کمتر بود، بیشتر برای مالرمه فرصت و موقع میدادند تا بدیهه گوید: (و تمام جوانان طوری به گپ غای او گوش میدادند که گویا سخنان سوبدان و کاهنان و مبشران را استماع می نمایند.)
 رو دنباک و ریمی دوگور مون (۱) میگفتند: (سخنان مالرمه را بسان سخنان ها تف غیب می شنیدند در واقع این نوعی از الهام بود.) بسیاری از شاعران معروف در آن مجالس حاضر میشدند.
 هیچ کس گفتار او را رد نمی کرد، در سخنان او موسیقی، ادبیات، هنر، زندگی و حتی حادثات و عوامل مختلف و روابط مکشوفه از رموز و مشابهت های ابواب اتصال از نواحی دور از نظر، وجود داشت مگر از سال ۱۸۹۵ به بعد انتقادات و حملاتی بر سمبولیزم آغاز گردید بالخصوص مالرمه بیش از همه هدف این تیرها قرار گرفت و بیشتر منتقدان و مهاجمان، طبیعیون بودند.

آثار مالرمه که از سال ۱۸۸۵ به بعد تا زمان مرگش پدید آورده شده دو جنبه را ارائه میدارد: از جنبه شعری بیست پارچه از قصاید او که در سال ۱۸۸۵ انتشار یافته قابل تذکر است زیرا که ابهام آن از همه بیشتر است.

جنبه دوم آثار این دوره انتقادی است. یکدسته از مقالات وی را که بین سالهای ۱۸۸۶ و ۱۸۸۷ به نشر رسانده میتوان تحت عنوان (یاوه سرایی، پریشان گوئی) در آورد. او در سال ۱۸۸۳ برای لیو در فر (Leod'Orfer) گفته بود: (شعر تعبیری است از مفاهیم رموز و اسرار آمیز وجود که با سخن انسانی به آهنگ اصلی خویش در آورده شده است: که زیست و سوقف ما را درستی می بخشد و یگانه اهتمام ذهنی را تشکیل میدهند.)

بهترین مثال معمول این اعجوبه که رمز مورد نظر یا سمبول را می سازد آنست که: برای ارائه حال روح یاروان موضوعی را اندک اندک بیاد آرید یا بر عکس موضوعی را برگزینید و یک حالت روح را توسط یکدسته کشفیات رموز از آن مجرد سازید.

خط السیر رمز گرایان:

رمز گرایان بیش از آنکه در برابر پarnasse قیام نموده باشند در مقابل ریالیزم یا واقعیت گرای و ناتو ریالیزم یا طبیعت گرای قد برافراشتند. اعضای مهم پarnasse هاسولی، پرود هوم (وفات ۱۹۰۷ م)، فرانسوا کوپه (وفات ۱۹۰۸ م) و دیگران بودند.
 منظور سمبولیزم آن است که نباید خود را در یک چارچوب یا علامه شاخصه مقید

(1) Rodenbach, Remy de Gourmont

و منجمد ساخت .

گوستا و کا هن Kahn (۱۸۵۹-۱۹۳۸) که در سال ۱۸۸۶ مجله (سمبولیست) را با اشتراک ژان سورپاس و پول آدم به نشر رسانید، شاعری بود از قید آزاد و شعر آزاد می سرود ، (قصرهای کوچی ها) (Palais nomades) ۱ و که در سال ۱۸۸۷ بحیث نخستین ساز و آهنگ جدید به وجود آمد الهام بخش و نمونه و نشانه‌ی از حساسیت ناسازگار و بی آهنگ او بود . اثر دیگر او که اندکی پسان بنام (رساله صور) (۱) در سال ۱۸۹۷ نشر شد . ندای احساس ها و عواطف عوام یا زندگی از حاصل زمین را انعکاس داده است .

از سمبولیست های دیگر میتوان از ستوارت مرریل (۱۸۶۳-۱۹۱۵) نام برد که در اتازونی بدنیا آمده است . و اثر او عبارت از (سلسله طبیعی آهنگ موسیقی) (۲) است . و نیز فرانسیس ویله گرین (۱۸۶۳-۱۹۳۷) را میتوان نام برد که او هم در ایالات - متحد بدنیا آمده است . او سرود هایی در باره زندگانی ، خوشی و آینده دارد : چنانکه از اوست : ... شامگاهان به سرود زنگوله کاروان گوش فرامیدهم و چنان می انگارم که سیر زندگی از امید و آرزوی نیک ، نیکو و زیباست . . .

مجموعه‌ی را که در سال ۱۸۹۷ نشر نمود تحت عنوان (نور زندگی) بود . سپس در سال ۱۹۳۱ اثری را بنام (درخشش یونان) و در سال ۱۹۳۴ (صدای ایونی) را انتشار داد . از نور رخشان آسمان مدیترانه و مدنیت هلنیک سروری کسب کرده بود که همه آثارش را به آن اختصاص داد .

ژان سورپاس اصلاً یونانی است و در سال ۱۸۵۶ در آتن بدنیا آمد و در سن بیست و پنج در فرانسه اقامت گزید و در سال ۱۸۸۳ به جنبش ناسا مان Syrtis (۳) پیوست و پیش از آنکه آراء شان بضمیمه جریده فیگارو مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۸۸۶ نشر شود ، از سمبولیزم طرفداری میکرد .

(۱) Le Livret d'Image

(۲) Les gammes

(۳) منسوب به نام دو خلیج قدیمی که یکی را (سیرت کلان) میگویند و در ساحل

لیبیا است و دیگری (سیرت کوچک) است که در ساحل تونس موقعیت دارد .

در همان سال اثر او بنام (Cantilenes) سخت زیر نقوذ و تأثیر بود لرو و رلن و مالر مه قرار گرفته بود.

از آن به بعد مور یاس بحیث یکی از سر برآوردگان سمبولیزم شناخته شد. نشر اثر او بنام ((زایر مفتون)) در سال ۱۸۹۱ سبب شد تا ضیا فتی بافتخار مکتب جدید تحت ریاست مالر مه بر پا گردد. درین وقت یکبار خواندن اثر او برایش احساسی را پدید آورد که شاعر تحول یابد و بسوی سبک و مفهوم لفظی و معنوی قرون وسطی و قرن شانزدهم بازگردد. و بلافاصله دوستان خود را بجا گذاشته و خود به بنیان گذاری مکتب رومان با سوریس دو پلسی، ریمون دو لاتیهد، ارنست وینو و شارل موراس اشتراک نمود. این مکتب بازگشت بسوی عنعنه فرانسوی را آرزو داشت خصوصاً رجعت به اسلوب قرن شانزدهم، بنابراین اثر سوریا س در سمبولیزم گذری بود.

ها نری دورینیه (۱۸۶۳-۱۹۳۶) از برجسته ترین اشخاصی است که پیرو سبک سمبولیزم بود. وی فکر آزاد، طبع هنرمند و حساس داشت و کار خود را از اشعار پاناسی ها شروع کرده بود. توجه او بسوی مالر مه او را بیک سمبولیزم معتدل کشاند. آثار او عبارتند از:

((اشعار قدیم و رومانیک، ۱۸۹۰)) ((طوری که در انباره می اندیشد، ۱۸۹۲)) ((باز بیهای روستاییان و مقدسان، ۱۸۹۷)) وی در اشعار خود با وجود آزادمنشی سعی بر گذر شسته را بصورت عنعنوی رعایت میکرد. اعتدال او را از آثار او بنامهای: نشانه‌ها یا مدالهای گلین (۱۹۰۰)، ناحیه آ بها (۱۹۰۲) و کفش کهنه یا پوش ناخوشایند (۱) (۱۹۰۶) میتوان دریافت. وی با انشای این آثار خود آرزو دارد که احساس و عواطف خود را مستقیماً بصورت خیلی ساده ابراز دارد و گویا بنوعی از کلاسیسیزم جدید رو آورده است.

هانری دورینیه نخستین نویسنده رمزگرای است که عضو ((انجمن ادبی)) فرانسه شده است: و انتخاب او بحیث عضو این انجمن در سال ۱۹۱۱ فقط برای تقدیر و تجلیل مکتب مذکور بود، در عنعنه فرانسه.

بالاخره شاعران بلژیکی سهمی بارز در تسریع و ارتقای سمبولیزم داشتند. والون البرت موکل (۱۸۶۶-۱۹۳۵) یکی از ذهین ترین منتقدان در این جنبش بود که با نشر مجله ((والونی)) در سالهای ۱۸۸۶-۱۸۹۲ درین راه گامهای اساسی برداشت.

((گلخانه های گرم)) میترلینک که در سال ۱۸۸۹ نشر شد فقط تصویری بود از سمبولیزم و برعکس ((پانزده سرود)) او که چند سال بعد از آن نشر گردید نمونه بی زیبا از انبساط فکری

(۱) Sandale ailee: نوعی پاپوش بسیار محقر است که فقط پارا از تماس بر زمین نگه میدارد.

درین ساحه دانسته می شود . مشهورترین شاعر بلژیکی سمبولیست امیل ورهرن (ورهیرن) «۱۸۵۵ - ۱۹۱۶» میباشد که برخلاف شهرتش فقط در حاشیه سمبولیزم سیری نموده است . از میان شاعران بلژیک که سمبولیست نامیده شده اند، از همه بیشتر کسیکه سمبولیست بوده است، شارل وان لربرگ (۱۸۶۱ - ۱۹۰۷) است که مهمترین اثر او درین باره ((سرود حوا)) است (۱۹۰۳) .

سمبولیزم در صحنه تیاتر توسط میتر لینگ در اروپا رایج گردید. (۱)

از شعرای انگلیسی وایلد واز آلمان گیورگی واز روس بلمونت واز اسپانیه دریو، واز دنمارک برنفس را میتوان نام برد که در سمبولیزم آثاری از خود بیادگار گذاشته اند .

تطور ادب رزم گرای

در حدود سال ۱۸۹۰ سبک رمزیه از مجادلات و دفاع خود فارغ گردیده پایه استقرار و قوام گذاشت . مجلات تازه پایه عرصه گذاشتند: *La plume* یا قلم پر، که تا سال ۱۹۰۵ نشر میگردید، ((مجله سفید)) که تا سال ۱۹۰۳ پخش می شد و مجله ((ارمیثاژ)) که بعد ها چندی از آنها با هم متحد گردید و مجله جدید فرانسوی بنام ((سرکورد و فرانس)) ... را بوجود آوردند و نویسندگان جوانیکه جنبش را وسعت دادند، عبارت بودند از: اندره ژید، پول و الری و پول کلودل . مگر خط السیر آنان تا آخر متحدانه نبود و از همدیگر جدا گشتند .

آندره ژید ((ایدیالیسم سمبولیست)) را برگزید و ریاضت اخلاقی را در پیش گرفت، برای آنکه جنبه های اخلاقی را بیشتر تجلیل نماید در سال ((۱۸۹۷)) اثر خود را بنام: ((خوراکهای ارضی)) نوشت .

والری در سال ۱۸۹۲ معتکف و منزوی گشت و انزوای شاعرانه او تقریباً بیست سال دوام کلودل آهسته تیقن به ((اعتقاد زنده)) را عمیق تر و مستحکم تر ساخت که برای او زیباشناسی و شغل شاعر را بارمغان آورد که در اثر او بنام «پنج قصیده بزرگ» (۲) خیلی مجلل و سطنطن بیان گردیده است .

سن پول رو (۱۸۶۱ - ۱۹۳۰) در حدود سال ۱۹۱۰ با کلودل در تماس آمد. وی در نهضت های سمبولیست حصه گرفت، اثر او بنام: *La dame a la faux* در سال ۱۸۹۹ در تاریخ تیرسمبولیست

جا یگانه بس مهم دارد .
 در صحنه تیاتر نیا بیست و دو سال رسیده و ویلیام رادر درام «جزیره آدم»
 فراموش کرد. وی آرزو داشت که: «اثر حساسی که از آهنگ باطن زندگی بیرون تراشیده» در معرض
 نمایش گذارده شود. (روح مکدر عابد سفید گون، استنتاج از فصول و مواسم انسانی ۱۸۹۳) آثار
 اوست. در مقدمه Lad a me a la faulx چنین می نگارد:
 «... آخر قدرت قاهره جزاز دوانجام نامتناهی مناسبت زندگی نیست که برای ما بیگانه می
 نماید و نا معلوم .

ما بایست از آن سود بگیریم، با جدیت تمام، ای شاعران، زندگی را پهناوری و ا کمال بخشیم
 مادر وطن را خشنود گردانیم و قدرت قاهره را بفتح خویش بکار گما ریم .»
 آثار شعری ویلیام اساسا بغیر از درام های او حاوی سه جلد بنام «خوابگاه پرومسیون» است که
 نشر آن از سال ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۷ ادامه یافت. آثار مذکور عبارت از شعر های مشهور است .
 سن پول و بوجواب کلودل درباره سمبولیزم چنین سروده بود: «اشیاء در نظر شاعر چنانست که
 نوت موسیقی در نظر موسیقی نواز» یعنی همچنان که نوت موسیقی عبارت از یک دسته رسو زاست اشیاء
 نیز در نظر شاعر یک دسته رسوزاند .

سیلوز و بوشرنیز از سمبولیست هایند که نخستین (۱۸۷۱-۱۹۰۰) اصلا از اتوانی است و در سال
 ۱۸۹۹ «اشعار ناموزون» را در سال ۱۹۰۷ «هفت تنهایی» را نشر کرد که از درد بی درمان دوری
 وطن و ظرفیت زندگی و کینه در برابر نیستی و تشنگی مستدام یا استسقی به عشق بحث میراند. و درام
 «میگل مانارا» ی او حاکی از غم های بی پایانش میباشد .

بوشر (۱۸۷۸-۱۹۵۳) قبل از سال ۱۹۱۳ شیفته منظره و افسانه های سمبولیست شد و اثر
 های خود را به نامهای: (Eeale-Cryne) ۱۹۰۹ و دو لو رین و سایه ها، ۱۹۱۱، دریک
 عالم خیالات و تجلیات نوشت .

پیدایش سمبولیست و تیاتر

سرامهای سمبولیست ها: در همان سنواتیکه انتوان سعی داشت «تیاتر آزاد» را بوجود آورد، آرایبی
 کاملا مخالف آن پدید آمد که منشای آن مالر مه بود مگر آن آراگاهی ساده و بیسیط سی نمود. در خلال
 سالهای ۱۸۸۶-۸۷ شاعر منتقد درامتیک در مجله «مستقل (۱)» نظر بحرص و داهیه هزل آمیز یکه
 داشت افکار پراپنهان داشته بود که بین ((اتحاد طلبان)) محیل داخل شده بود.

گوستاو کان والبرت موکل چنان تدریس میکردند که تیاتر بایست از واقعیت بسیار عادی و معمولی برگردانیده و به اسرار و عجایب روحی رسانده شود. اصولاً بدون آنکه جرات و حوصله تماشاچی را سلب نموده باشند بآن سرام میرسیدند. و برای اینکار کافی بود که در امشایا را تو دلالت های متوالی و رویهم افتاده و مترکم را تقدیم دارد: و هر کس درین مورد تاجایی بایست منهنمک می شد که ذوق و ثقافت و معرفتش با و اجازه میداد مثلاً از یک لطیفه ساده گرفته تا افکار و اندیشه های عمیق را در بر میگرفت، همچنان برای سمبولیست ها نخستین خاصیت تیاتر آن بود که اساساً مبهم و دارای چند معنی باشد. بعضی از ایشان همچون کامیل موکلیمیرتنها افاده نظر و رای را کافی دانسته به آن قناعت میکردند و بعضی دیگر میگفتند: آثاری هم بایست در میان باشد. ادوارد دوژ ر دن موسس ((مجله واگنرین)) از سال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ سه بخش داستان ((انتونیا)) را نمایش میداد که امروز کاملاً از رواج افتاده است. در حالیکه سن پول رو که او را سورریالیست ها بحیث استادسی شناسند اشعار تمثیلی خود را با صور عجیب و دور از حقیقت جالب می ساخت.

ادوارد شوری سولف درام ورسن ژیتوریکس (۱۸۸۷) و مبدع نظری و فکر در درام روح (۱۹۰۰) ژوزیفن پلادن سولف درام (پسر ستارگان) در سال ۱۸۹۲ و درام با بل در ۱۸۹۳ و درام Prometheus در ۱۸۹۵ و خصوصاً و بلیه، با درام ((جزیره آدم)) که در سال ۱۸۹۳ نمایش داده شد، همه جنبش های فکری و ایدئالیستی را نشان میدهد. بعضی ازین درامها مثلاً ((جزیره آدم)) به سبب عدم قدرت مالی کافی، طوریکه سی با یست نمایش داده نشد و تنفر و انزجار تماشاچیان را فراهم کرد. و بنا بر آن طوریکه لازم بود تمثیلهای سمبولیست مورد پسند نیفتاد.

سمبولیزم در رسامی نیز رایج گردید و اشخاص معروف آن گوستاو مورو، پووی دوشاوان و دیلون ریدون، میباشند.

اینک چند نمونه از ادب سمبولیزم را از نویسندگان معروف ترجمه و تقدیم میکنیم.

هم آهنگی شامگاه:

اینست آوانیکه در آن بر ساقه خود مرتعش است،

هر گل بسان مجمر بخار می شود.

صداها و خوشی ها در فضای شامگاهی دور میزند.

رقص والس نشه آمیز و ضعیف و سرگیج است (۱) ((بود لس))

در متن فرانسوی این شعر بیش از مفهوم کلمات آهنگ و موسیقیت آنها در نظر بوده است .
 و خواننده پیش از آنکه مفاهیم و معانی آنها را بفهمد بایست بنظر آنان با آهنگ و وزن آن علاقمند
 گردند . صور آنها قبل از آنکه در ذهن خواننده نقش بندند یکی در خلال دیگر منهد م و با اصطلاح
 آب می شوند .

فسیم بحری

افسوس ! سزاج مغموم است و من تمام کتابها را خواندم .

احتیاط آنجا احتیاط ! احساس می کنم که پرندگان از بودن میان کف های نامعلوم و آسمان ها
 هستند و بیخود ، هیچ چیز ، نه باغ های کهن که چشمها بسوی شان رخسند است ،

ای شبها ! نه نور بی فروغ چراغ من ،

بر روی کاغذ خالی که سفیدی ازان حمایه می نماید

وزنه زن زرد گونه بیکه طفل خود را شیر میدهد ،

باین قلبیکه در بحر غطه و راست نخو ا هد رسید . (۱)

(مالر مه)

با چتر تو !

با چتر آبی رنگ و گوسفندان چرکین و گرد آلودت ،

بالباسهات که بوی پنیر ازان ها بمشام میرسد ،

تو بسوی آسمان تپه برو ،

در حالیکه بر روی عصای آبنوس باعصای بید یا دو لانه اتکاء داری تو بدنبال مگک سودراز

و پر پشم و مرکبیکه کوزه های گلین بر پشت بر آمده و مجد بش بار است ، راه میروی .

از جلو آهنگران روستا ها و قراء خواهی گذشت .

میس به کوه پرا ز گل حناء خواهی رسید

که آنجا رسته ات چقدر بته های سفید را خواهد چرید ،

آنجا بخارات و دمه قله ها را کشان می پوشانند .

آنجا کرگس ها با گردنهای بی موسی پرند و دود های سرخ در غبار های شب گرد

افروخته می شوند ،

آنجا تو با اطمینان خواهی دید ،

فکر خدایی بر روی این وسعت گسترده است (۱)

(فرانسیس جیمز)

سر و درون (۲) :

لایتا - چه هوای گواراست، کشتی سیاه رنگ را که بادو حتی همین نسیمی که بروی من
هم می‌وزد، در ظرف چند لحظه از سیانه دریا مستقیماً میراند، هنگامی که دیرک او فرود می‌آید
و باز می‌گردد و بر روی ساحل می‌آراند!

آنها باید زیبا باشند: پاهای کسیکه بجانب ساحل فراخ ریگی که چشم از دیدنش
مبهوت میماند،

به عشق وصول به وطن گذاشته می‌شود.

پاهای کسیکه پیروزی را اعلام میدارد!

باد بر رون پاهای بالدارش که زمین را با انگشت بز رگ خود بازو ر کشانده و پاره کرده
می‌رود، می‌وزد.

و دوشیز گانیکه از فراز تپه او را نظاره می‌نمایند متوجه وسعت سیگردند که دو ابراز
گرد و غبار بالنوبه از زیر پاپوش های او بر می‌خیزند!

چه زیباست نامزدیکه بالاخره با این گردش رون در صف نخست برادران سوار خود،

در بین همه جوانان همسال خود از همه بزرگتر و قشنگ تر می‌نماید،

در حالیکه لباس سلاح در بر دارد و برق یراقش به هرف می‌درخشد! (۳)

(پول کلودل)

ریخته‌زن:

ریخته در گوشه آرام نشسته،

جاییکه اصوات و شرشر باغ آهنگدار است،

چرخ کهنه کار او که خرناس می‌کشد او را نشه ساخته است،

خسته و بیحال بجام لاجوردین نوشیده است.

(۱) شعر فرانسوی چاپ ۱۹۶۶ پاریس تألیف پی بر بواد فر.

(۲) یکی از دریا های فرانسه است که در کشور سوئیس هم جریان دارد.

(۳) شعر فرانسوی تألیف بواد فر چاپ ۱۹۶۶ ص ۲۸۱-۲۸۲.

نویسنده: ظریف صدیقی

روزهای پر هیجان یک قهرمان

داستانهای حماسی گذشتگان ماسلو از فداکاری، از ایثار و شجاعت از احساسات عشقی عمیق و سوزان است. عشق آتشی جاودانی است، که قلب و روح انسانرا در شعله های آرزو میسوزاند، آتشی که گواراست و به ما در انجام دادن خواسته های ما گرمی می بخشد.

داستان زندگی و مرگ دردناک هلالی شاعر بزرگ کشور ما قرنهایست سینه به سینه نقل میشود. تذکره نویسان سخنان متضادی درباره او گفته اند ولی حقیقت اینست که او بخاطر عشق بزرگ خود یعنی وطن و مبارزه در برابر دشمنان و بخاطر احساس لطیف خود یعنی دنیای شعر و دنیای محبت قربانی گردید. این سرگذشت هر چند همه اش جزء اسناد تاریخی نیست اما در گذشته کشور با حادثه های زیادی ما نند آن درج صفحات خونین تاریخ می باشد و باید آوری این ماجرا خاطره آن مرد بزرگ که بگناه وطنخواهی به تهمت ناروایی گرفتار شد و بانامرادی دنیا را وداع گفت در ذهن مردم ما جوانان ما زنده گردد.

آنروز برای بدرالدین جوان روز بزرگی بود، امیرزاده شهاب الدین از پدر آن جوان خواسته بود که پس از درس روزانه از مدرسه گوهرشاد بخانه او برود و دختر جوانش عایشه را درس بدهد. بدرالدین جوان آراسته و خوش سیمائی بود که در بزرگترین مرکز علمی آن زمان درس میخواند. وی در مدت کمی با پیشرفت سریع در تحصیل به پدرش امیدواری داد که سر د نام آوری خواهد شد و افتخار جاودانی را برای ملت خود و خانواده چفتایی کسب خواهد نمود.

آنوقت بیست و هشت سال از زندگی بدرالدین میگذشت، در حد کمال علم و دانش در آرایش و آسایش بسر میبرد. نخستین ایحظا تیکه عایشه پرده برداشت و نگاه در نگاه بدرالدین دوخت خون پریش دوید و گرمی سراسر بدنش را فرا گرفت، بدرالدین اولین درس را از بهارستان جاسی شروع کرد. با چنان شور و انتهایی درس میداد که حتی امیرزاده را نیز به تحسین و امید داشت. کم کم احساس کرد که دل درگرو عشق عایشه نهاد و نخواهد توانست از گشوده شدن رازش خودداری ورزد. همانطور هم شد امیرزاده که دیگر با و اعتماد داشت اجازه میداد تا آزادانه و بدون حضور شخصی دیگر درس بدهد. یکروز بدرالدین جوان حس کرد که دختر نیز نگاههای پر محبتی با و مینماید، همین که تنها شد طبعش بجوش آمد و وقتی ملتفت گردید که یکرشته کلمات را بنام شعر کنار هم ردیف ساخته بود.

فردا هنگامیکه بدختر سرمشق میداد بی‌خبر بجای آنکه شعر اندر زی بنویسد این فرد را نوشت :

ای نور خدا در نظر از روی تو ما را
بگذرا که در روی تو بینیم خدا را

امیرزاده آنروز به حلقه درس آنها نزدیک شد همینکه سرمشق را دید بالحن مسرت انگیزی خواند

ای نور خدا . . . او که ذوق دانش و ادب نیز داشت بی اختیار زبان به تحسین گوینده

کشود و وقتی دانست شاعر کسی جز بدرالدین جوان نیست بفکر فرورفت، او عظمت و شکوه عشق بی

آلایش شاعر را در کلمات بیت احساس نموده بود.

اوضاع هرات رفته رفته آشفته میگشت و دوران غروب امپراتوری تیموریان نزدیک

و نزدیکتر میشد. بامرگ سلطان حسین میرزای با یقرا نفاق در بین بازماندگانش رخنه پیدا کرد، دو

دشمن خطرناک از دوسوی صفویها از غرب و شیبانیها از شمال شرق قصد ویرانی مرکز ثقافت

و ادب شرق را داشتند. ازینرو بزرگان شهر شپ و روز خود را در تشویش و نگرانی بسر میبردند، امیرزاده

شهابالدین نیز از انجمله بود و نمیدانست که عاقبت و طنش چه خواهد شد، در چنین کشمکشها راز

عشق بدرالدین و عایشه از پرده بدر افتاد و امیرزاده حاضر شد آند و او با هم نامزد سازد .

یکی از بزرگزادگان هرات بنام محمود که، در دلیر و حسودی بود و آرزو داشت که عایشه

همسرش گردد ازین خیرسخت خشمگین گردید و تصمیم با انتقام گرفت .

بزودی تعرض صفویان آغاز یافت و متعاقب آن محمدخان شیبانی شروع به حمله کرد، هنوز خون

بیهگناهان خشک نشده بود که باردیگر حملات پیهم صفویان، شیبانیان (بازماندگان محمدخان) مردم

را بخاک و خون کشانید، جمعی بخاطر طرفداری از صفویان و جمعی بخاطر طرفداری از شیبانیها بقتل

رسیدند، بخصوص تهمتها و افتراها بیشتر این آتش آدم کشی را در دامن زد، امیرزاده شهابالدین

در چنین روزهای سختی بدست قوای شیبانی به هلاکت رسید و محمود که جزو خدمتگزاران شیبانیها

بود موفقی یافت ولی درین میان بدبخت ترا همه بدرالدین بود که بنام هلالی شعرهای اودهان بدهان

میگشت و چراغ جاسی را بر آفر وخته بود .

هلالی در میان دنیایی از بدبختی بانامزد محبوبش تنها ماند، او حالا از اولاد یتیم امیرزاده

شهابالدین نیز پرستاری میکرد، از ناچاری دست نامزدش را گرفت و بپا غدشت، دهی که زادگاه

هلالی بود، پناه برد اما هیچ چیز در اختیارش نبود. وضع زندگی او روز بروز بدتر میشد، جاسوسهای

شیبانی در اثر تحریک محمود ببهانههای مختلف زیر فشارش میگرفتند. فقر و ناداری نیز باری با لای

مشکلاتش گردید. عایشه که عمری را در ناز و نعمت بسر برده بود سخت بیطاقت شد و کم کم از زندگی

با همسر آیندهاش اظهار خستگی و ملالت میکرد و شاعر سوخته دل را ناراحت می ساخت .

از طرف دیگر محمود با استفاده از قدرت شیبانی برای بدست آوردن عایشه می‌کوشید و با حیل و فریب دور از چشم هلالی با او رابطه برقرار نمود. آهسته آهسته در اثر تحریر یکات، زن بیچاره را اغوا کرد و وادارش گردانید که به هلالی بد بخت خیانت نماید.

هلالی که در دنیا کسی را جز عایشه مهربان نداشت برای خود سعادت بزرگی میدانست که شبها در کنار او غمهای بی پایان خود را از یاد ببرد، از طرف دیگر هلالی وقتی میدید بر مردم و ملتش ظلم میشود و هنگامی که حسن می‌کرد و وطنش در تسلط ییگانگان است سخت رنج میبرد، از صبح تا شام کار می‌کرد و زحمت می‌کشید تا قمه نانی بدست آورد. رفتار خشن و سرد عایشه محبوب او هرگز او را وادار بشکایت نکرد تا اینکه شهر از دست شیبانی ها خلاص شد ولی تا سیخو است نفرس براحت بکشد که شنیه عبیدالله خان خلیف محمدخان شیبانی باشکری بزرگی بهرات حمله آورده است. هلالی در صف مجاهدین با دشمن جنگید و از پس حصار رباعیات پرشوری سینوشت و به عبیدالله خان سیفرستاد تا جاییکه خشم دشمن را چنان برانگیخت که تصمیم بقتل او گرفت. درین میان نقش محمود که در این وقت جز و قوماندانان دشمن بود و بخاطر عوسهایش علیه وطنش می‌جنگید نیز مشهود بود. سر انجام شهر سقوط کرد و هلالی برای مصلحتی از شهر گریخت. او میدانست دشمن بخونش تشنه است اما نتوانست دوری وطن و عشقش را تحمل نماید. بخاطر عایشه برگشت و ای یکاش هرگز بر نمیگشت چون در اینجا با وضع وحشتناکی روبرو گردید.

محمود با کمال ناجوانمردی عایشه را ربوده و فریفته بود، بیچاره هلالی دیگر درین دنیا امید نداشت، روزگار با کمال بیرحمی بر او ستم روا داشته بود، هیچ چیز نمیتوانست بکند جز پناه بردن بدامن شعر، شعریکه تنها پناه گاه آلام او بشمار میرفت. بنابراین در دورنج خود را در قالب اشعار پرسوز و گد از بیان میکرد. بیوفایی و دوری همسرش روح او را رنجور و آزرده ساخت. محمود خیال میکرد اگر بر او فشار آید، اگر زیر بار غم و اندوه باشد در اثر گذشت زمان دست از عایشه برخواهد داشت و یا از پهای در خواهد آمد، اما هلالی روز بروز عشق خود را پر شور تر ابراز می نمود، کم کم جنون بر او مستولی شد و در کوچه و بازار اشعار غم انگیز خود را زمزمه میکرد، بطوریکه تمام مردم او را، هلالی زمزمه صدا مینمودند. بیچاره شاعر هر صبح بطرف خیابان میرفت و در کنار جوی نو، بگریان آب مینه گریست و اشک میریخت. قلم و دوات تنها مونس وی بود. وقتی خودش را دچار زجر و شکنجه حس می‌کرد کنار نهر می نشست و شعری سرود و زمانیکه شعر خود را میخواند تسکین میافت:

ایوای بر من و دل امید وار من
هم روز من سیه شد و هم روز گار من
یارب کجاشد آنهمه صبر و قرار من؟

دل خون شد از امید و نشد یار، یار من
از جور روزگار چگویم که در فراق
زین پیش صبر بود دلم را قرار نیز

ای سیل اشک خاک وجودم بسآب ده !
گفتی برو هلالی و صبر اختیار کن
تا برد ل کسی نشیند غبار من
وہ، چون کنم کہ نیست بکف اختیار من

آوازه آشفستگی و بازگشت هلالی بالاخره محمود را برانگیخت کہ از عبیدالله خان کمک بگیرد و ورقیب را بہ وسیلہ او براندازد و بفکر برانداختن ورقیب گردد، عبیدالله خان نیز ازین مرد شاعر نفرت داشت، چون هنگام محاصره شهر، او را ہجو کردہ بود و مانند دیگر مردم اہل علم بدربار او پناہ نبرده بود. این بی نیازی ہلالی بر او گران آمد و ہمینکہ محمود از وسعایت کرد بوی اجازہ داد تا بہر تدبیری کہ میتواند ہلالی را نابود بسازد. محمود پیش خہد فکر کرد کہ ہلالی نزد طبقات مردم محبوب و بیت زیاد دارد لہذا دست بحیلہ و نسیر ننگ زد. چند نفر را با خود ہم دست ساخت و باوضع آشفته نزد قاضی رفت و گفت:

عجیب است در روزگار دو دمان شیبانی ہلالی متہم بزندقہ است و بزرگان راتوہین مینماید اما کس مانع اونمیشود، قاضی کہ خوب موضوع را درک میکرد پس از شنیدن ادای شہادت آن چند نفر نزد عبیدالله خان رفت و موضوع را بعرض رسانید. خان آدم متعصبی بود و از ہلالی دل پرخونی داشت بی آنکہ بعاقبت امر بیندیشد امر سنگسار شاعر بزرگ آن عصر را صادر نمود.

ہلالی بیخبر مانند ہمیشہ کنار، جوی نو، نشسته بود و بہ سرنوشت خود میاندیشید کہ ناگهان شیبانی ہا او را محاصره کردند. در میان ہلہلہ مہشتی از مردم متعصب و بیخبر کشان کشان شاعر خستہ دل را بہ طرف شہر بردند، بیچارہ از آنچه در غیابش گذشتہ بود هیچ چیز نمیدانست حیرتش وقتی زیاد شد کہ در چار سوق اتہام جرم و شہادت چند نفر را در حضور قاضی با و ابلاغ نمودند. باینہمہ او خوب میدانست کہ کاری نمیتواند بکند و در برابر فریادہای جاہلان سکوت کرد، مردم کہ وقار و آرامش او را دیدند دست از آرامش کشیدند، محمود کہ دید مردم از جوش و خروش نشستند از عاقبت کار ترسید فریاد زد: بکشید این مردم یلعون را. . . بدنبال ان توند سنگی را بشدت بر پیشمانی شاعر زد. سنگ پیشانی ہلالی را شکافت و قطرات خون بر رخسار او جاری گشت، ہلالی نگاہ تاثر آوری بہ محمود انداخت دستی بہ پیشانی کشید و در حالیکہ قطرات خون دستش را آلودہ بود گفت:

این قطرہ خون چیست بروی تو ہلالی؟

گویا کہ دل از غصہ بروی تو دوپدہ

ہنوز طنین صدایش بلند بود کہ باران سنگ آغاز یافت و لحظہ بعد جسد بیروح سرد بزرگی کہ بعد از جاسی بزرگترین شاعر زمان خود بحساب میرفت در زیر تودہ های سنگ مدفون شد. محمود مست پیروزی مزدہ سنگساری ہلالی را بہ عایشہ داد و آخرین فرد او را نیز خواند. عایشہ از شنیدن این بیت ناگهان بخود آمد، بی اختیار قلبش بہ تپش افتاد برای او این دفعہ حس کرد زن

پست و بیوفایی بوده است، روزهای شادی بخش جوانی خود را با هلالی بخاطر آورد بیادش آمد که نامزد بیگناهِش در راه عشق و جدایی او چه زجرهایی کشیده بود ولی او در اثر وسوسه های گناه به هلالی خیانت ورزید و با مردیکه دشمنان و بیگان را در تسلط بر وطنش تحریک و یاری نموده بود رابطه برقرار کرد.

بیاد آورد که باچه افسونی محمود را علیه شاعر بیگناه برانگیخت تا توانست وسایل نابودی آن مرد را فراهم آورد. اما حالا میدانست همه اش اشتباه بوده است. عظمت کلمات پرشکوه اشعار هلالی که بخاطر او سروده شده بود وجودش را به آتش کشید، آنروز بسیار گریست ولی دیگر سودی نداشت عاقبت تصمیم هولناکی گرفت، کاریکه با اجرای آن بگمان خودش میتوانست میانهی گناهان خود را پاک نماید...

فر دا وقتی خدمتگاران بخواب گاه محمود شتا فتند با جسد بیجان او و عایشه رو برو شدند هیچکس ندانست که چرا آنها دچار چنان مرگ ناگهانی شدند، زیرا آنکس که میدانست خود را نیز از بین برده بود فقط دیوان هلالی را یافتند که در آغاز آن این غزل نوشته شد بود:

ای نور خدا در نظر از روی تو ما را	بگذار که در روی تو بینم خدا را
تا نگهت جا نبخش تو هم از صبا شد	خا صیت عیسی است دم با صبا را
پیش تو دعا گفتم و د شنام شنیدم	هر گز اثری بهتر ازین نیست دعا را
آنروز که تعلیم تو میداد معلم	بر لوح تو نوشت مگر حرف وفا را؟
هر چند که خوبان همه در راه تو خاک کند	حیف است که برخاک نهی آن کف پارا
گریار کند میل هلالی عجیبی نیست	خوبان چه عجب گر بنوازند گدازا

بزودی مردم نیز از خواب غفلت بیدار شدند، فهمیدند با تعصب کور کورانۀ چه گناه عظیمی را انجام داده اند. روزهای پرهیجان هلالی بعنوان یک قهرمان بخاطر مردم آمد. صدای آزادیخواهی بلند شد بطوریکه عبیدالله خان عاقبت مجبور به ترك آن سرزمین گردید. سالها گذشت و قرنهای متوالی یکی بعد دیگری حوادث بی شماری را پشت سر گذاشت، همه چیز فراموش شد، نه ازدود مان شیبانی اثری ماند و نه از صفوی هانشانی. کشور ما با استقلال تمام از شریکانگان برای همیشه نجات یافت، اما هلالی فراموش نشد، امروز در پازک پایحصار در زیر یک درخت سرسبز ناجوی کهن نشان فبری پدیدار است که روی آن نام هلالی شاعر بزرگ وطن مان نوشته شده و رهگذران، سیاحان و ذوقمندان وقتی از آنجا عبور میکنند دست بدعا برسیدارند و بانثار رحمت و غفران بر روح شاعر وطن پرست دین خود را ادا میکنند اشعار پرسوز هلالی تا این زمان در سر زمین ما و تا ادبیات در جهان زنده است خوانده خواهد شد دیوانش باز هم چاپ خواهد گردید و داستان زندگی او گفته خواهد شد.

دستور زبان گفتاری دری افغانستان به ترجمه روسی از روی اصل فرانسوی آن در مسکو نشر شده است

این ترجمه روسی از روی اصل فرانسوی صورت گرفته است که در سال ۱۹۵۵ بمصرف مرکز تحقیقات علمی فرانسه (مربوط وزارت معارف آن کشور) عملی شد و آن عبارت از رساله علمی بقلم دکتور روان فرهادی میباشد.

چنانکه بخاطر داریم خانم لیدیا در دورو فیوا کیسیلو و قبل برین مجمل این کتاب را که حاوی معلومات ارزشمند در باره فونتیک و مورفولوژی زبان گفتاری کابل میباشد، طی مقالات داده بود. مگر توجه کامل اثر دکتور روان فرهادی بزبان روسی از سالهای مدید بدینسو نزد شرق شناسان کشور دوست ما اتحاد شوروی محل آرزو مندی بود. و استاد پسی کوف استاد زبان دری پوهنتون مسکو درین مورد علاقمندی خاص داشت. بالاخره دانشمند جوان و علاقمند به فرهنگ افغانستان پروفیسر استروفسکی چند ماه باین موضوع همت گماشت و متن روسی این کتاب در ۲۱۳ صفحه با مقدمه دکتور روان فرهادی در باره این ترجمه روسی و مقدمه علمی او که از اصل فرانسوی ترجمه شده است، حاوی «۱۱» صفحه راجع بمقام زبان دری افغانستان از روی تاریخ زبان و از روی جغرافیا و سپس از صفحه ۱۳ تا صفحه ۷۲ راجع به فونتیک و از صفحه ۷۲ تا صفحه ۱۸۷ راجع به مورفولوژی بشمول تا بلوهای کلمه سازی و تصریف افعال و از صفحه ۱۸۸ تا اخیر کتاب در باره نحو، به نشر رسیده است.

چنانکه مولف کتاب دکتور روان فرهادی در مقدمه اظهار امیدواری کرده است، نشر این ترجمه برای تفاهم مزید و تحقیق دقیق تر لهجه های دری افغانستان و مقارنه آن با دیگر لهجه های دری بخصوص لهجه های تاجکستان، و برای تحقیقات علمی و نزدیکی بیشتر بین دانشمندان هر دو کشور دوست و همسایه سودمند خواهد بود.

نشر این کتاب توسط انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی صورت گرفته و این ترجمه اولین ترجمه کامل یک رساله علمی میباشد که توسط یک دانشمند افغان تألیف شده و در خارج افغانستان به نشر رسیده است.

اصل کتاب مذکور که تحت عنوان درشت «زبان گفتاری دری در افغانستان»
Le Persan Parlé en Afghanistan و «دستور کابل» بشکل عنوان کوچک

باضمیمه بی از دوبیتی های منطقه کابل در سال ۱۹۵۵ دربارس نشر گردیده است، حاوی یک مقدمه جامع میباشد که در آن مقدمه : درباره اشکال ادبی و عامیانه دری، زبان عامیانه در گذشته و حال، مطالعات زبان عامیانه و مطالعات زبان عامیانه دری در افغانستان و دستور زبان کابل بحث و گفتگو شده است .

قسمت دستور به سه بخش تقسیم شده است : بحث فونتیک ، بحث صرف (مورفولوژی) و بحث نحو (سنتکس) .

در بخش فونتیک مطالب آنی مورد بحث قرار گرفته است : صایتهای، صامت ها ، هجا ها و تکیه های کلمات ، کلمات دخیل ، تغییرات جداگانه فونتیک .

در بخش صرف این مطالب شامل است : صیغه های اسمی ، ادات نامستحول ، صیغه های فعلی ، طرز ساختمان اسماء .

و نحو (سنتکس) این مطالب را داراست : جمله تام و مستقل ، جمله نامستقل و جمله تابع . ضمیمه آن که عبارت از دوبیتی هاست حاوی تحقیق و مطالب بسیار مفید در باره وجه تسمیه دوبیتی ، وزن دوبیتی و زمان پیدایش آن و مجموعه های دوبیتی که تا آندم (۱۹۵۵) گرد آورده شده است . ارتباط و وابستگی دوبیتی با ادبی و طرز نوشتن و رسم الخط یا انشاء دوبیتی میباشد .

آنچه در این قسمت جالب است آنست که آهنگ هر دوبیتی بصورت نیکو نشان داده شده است : هر دوبیتی بصورت شیوا بزبان فرانسوی ترجمه گردیده است . تعداد دوبیتی های ترجمه و نشر شده در ضمیمه این اثر به (۸۲) صفحه میرسد .

این اثر در (۱۳۷) صفحه بزرگ اصل آن و (۳۳) صفحه ضمایم و (۶) صفحه مقدمه چاپ شده که با فهرست مطالب و اشارات راهنمای حروف مجموعاً (۱۹۵) صفحه میشود و قطع نوشته هر صفحه ۲۵ × ۱۶ و نیم سانی متر میباشد .

ناگفته نباید گذاشت که این اولین اثری است که از زبان گفتار کابل (مرکز کشورما) که سلاک گفتار همه مردم کشور است بصورت عامی نوشته و معرفی گردیده است . و اهمیت این اثر از جهتی نزد ما بیش است که توسط یکی از دانشمندان خود ما که هم اهل زبان است و هم درین رشته تحصیل و معلومات علمی دارد برشته تالیف کشیده شده است . امیدواریم مولف محترم مطالب آنرا که راهنمای خوبی برای تدریس زبان است بزبان دری نیز به نشر بپردازد .

civilisation: tres differentes (age de la pierre: groupes analphabètes et groupes tres instruits: — purs ramasseurs: groupe peu nombreux, peu important les Chanchu par exemple: seul instrument, le baton a fouir, armes: arc pour la chasse.

— Ramasseurs + plus agriculture rudimentaire: defrichage mais pas de travail du sol d'ou abandon de la terre, peu nombreux Ex.: Les Reddi, les Baiga, les Golams.

— travail de la terre, a la houe. cultures repetees sur la meme parcelle

— agriculture evoluee (rizieres inondees).

C. Religion: Reelle homogeneite.

— Hindouisme: synonyme de civilisation indienne, ce n'est pas une religion organisee, car pas de clerge hierarchise et centralise. Il y a tout de meme des minorites religieuses peu nombreuses. Quelques chretiens venant de la Syrie sur la cote de Malabar et les persans fideles de zoroastre arrive au XVII siecle a Bombay. Donc, religion est l'element le plus profond de la civilisation indienne; pas de cimetières.

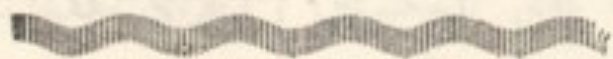
— Systeme de caste: je ne veux pas decrir ce systeme mais

d'une facon superficielle, les castes indiennes representent une organisation de l'espace, un controle regional unique au monde. Les habitants de l'Inde appartiennent tous a une caste.

— Le nombre de caste est inconnu, mais on croit qu'il y en a environ 4000. La caste est un groupe qui se definit par un certain nombre de caracteres.

— Endogamie de caste; exogamie de la famille (ces groupes ne sont pas localises regionalement); refus de la commensalite, le refus d'obeissance entraine la caste et les individus sont rejetes de toutes les autres castes. Les castes ont encore une force extraordinaire.

— Les hors-castes: ne sont pas admis dans ces categories; font des metiers repugnants: vidangeurs, tanneurs, balayeurs; ils sont plus ou moins 70.000.000. La caste la plus basse est peut-etre celles des Naiyadi dans le Malabar: ce sont des mangeurs de chiens. Il y a aussi les Tinnivel de Madras: ce sont des intouchables, ils ont une situation tres penible; ils ne peuvent pas prendre d'eau dans le puits commun et doivent avoir leur propre puits;; leur propre quartier est economiquement tres malsain (A suivre).



Exportation : Manganese, the, tabac, epices, coton, laine, cottonna-des se font surtout vers la Grand-Bretagne, USA, Australie et le Pakistan.

REPARTITION GEORAPHIQUE DE LA POPULATION:

— + 450 millions d'habitants en 1962.

Les regions tres peulees occupent une situation peripherique:

1) La region essentielle est la plaine du Gange, le Sirhind et la region de Utra Pradesh et le Bengale.

2) La densite de la population s'accroit au fur et a mesure que l'on va vers l'E. de 120 a 600 h./ Km². Climat de + plus en + plus pluvieux vers l'E: d'ou les recoltes sont de plus en plus en certanies. A l'O pays du ble et du millet a l'E, pays du riz inonde.

3) Regions de tres grandes villes en tres grands nombres. Calcutta: 7 millions d'habitants; Delhi, Bombay: 4 millions d'habitants.

Ahmedabad, Kampur, Lakhnow, Patna: 1 million d'habitant.

4) Les plaines en bordure du Golfe de Bengale : du Coromandel au Cap Comorin, Les fleuves et les deltas sont nombreux (ex. Godavari = Andhra: Krichna = Tamilnad) jusqu' au S. de l'Inde; Tinn-velly regions inegalement peulees mais jamais moins de 200 h./Km² et a Katak 600 h./Km² et a Madras 900 a 1000 h./Km². La structure du Deccan fait que toutes les rivieres coulent vers l'E. Donc pas de deltas dans l'O. Au Nord, les plaines sont rares encombrees de terrasses; le sol est epuise.

5) Regions tres peulees:

montagnes Vindia, Chota.

6) Les regions arrosees et peu accidentees sont plus habitees et assurent la securite des recoltes car le climat permet certaines cultures comme le riz inonde ce qui a pour effet d'augmenter la population.

7) Le relief: decourage la densite de population parceque l'agriculture est plus difficile a cause de l'erosion beaucoup plus forte.

8) Les sols sont en general mediocres aux pauvres et ne sont pas meubles. Les laterites, ce sont des cuirasses rouge fonce incultivables, vielles surfaces d'aplanissement (Sud de l'Inde). Ex. : ancien territoire portugais de Goa, cote de Malabar.

DIVERSITE DE LA POPULATION INDIENNE.

A. Il y a une civilisation indienne, mais un considerable diversite humaine. Grande surface et forte densite de population, cela suppose une complie des conditions physiques: une telle population exige des techniques de production suffisantes. Forte densite a exige une demographie florissante.

B. Aspects notables de diversite.

1. Diversite des races : ex. les dravidiens; les Tamiliens (au S), les aryens et les Sikhs (dans le N); en Bengale, elements mongoloïdes (noirs, blancs, jaunes)

2. Diversite des langues: 225 langues differentes dont 128 tibe to - birmanes pour 14 millions de personnes; langue dravidienne 80 millions (Tamil, Kanarab. Maloujalam) et les langues indo-europeennes (Hindi; Urdo); les langues Mounda dans le Chota, Nabpur.

3. Diversite de niveau de ci-

Pohanyar M. Zarif T.

Generalite Sur L'espace Indienne

PLAN DE L'EXPOSE

- 1) Generalite sur l'espace Indienne.
- 2) Diversite de la population indienne.
- 3) Repartition regionale de la population indienne.
- 4) Probleme de natalite et mortalite de la population indienne.
- 5) L'agriculture de la population indienne.

LIVRES CONSULITES:

- 1) Geographie de la population - Tome II - par Jacqueline Beaujain-Garnier - Prof. Faculte de Lettres de Lille.
- 2) Les chances de L'Inde par Gilbert Etienne.
- 3) Autres livres: Plusieurs revues en francais en persan et pachtou.

Selon les criteres de sous-developpement, l'Inde fait partie des pays sous-developpes.

En 1962: 450 m. d'habitants.
3.046.000 km² de superficie;
+ 120 habit par /Km².

— L'Inde est remarquablement bien delimitée:

A. Cote de la mer: limite ocean Indian, relations maritimes faisant de l'ocean un trait d'union

— Cote occidentale de l'Inde (cote de Malabar). rivage ayant eu des relations maritimes, qui a reçu par la quelques chretiens Syriens, quelques villages noirs africains: donc, toutes relations vers l'exterieur.

— Rivage oriental (cote de Coromandel): base de l'exportation culturelle vers l'Asie

du S.-E.

— Dans le Sud on trouve des traces d'une civilisation pre-historique qui pourrait être qualifiée d'austroasiatique, probablement megalithique.

B. Cote du N.-E.: Separee de la Birmanie par des chaines de montagnes, celles de l'Arakan (Monts Patkoi); elles ne sont pas tellement elevees (3000 a 4000 m) pourtant elles furent des obstacles tres durs parcequ'elles sont couvertes d'une foret tres epaisse, a tres forte insalubrite malarienne.

C. L'Himalaya: Chaine la plus haute du monde (8848 m. Everest) donc grand obstacle. De plus le Thibet qui a 4000 m est peu facile a traverser; pas de forets, roche nue du genre plissement alpin le type jurassique. Par contre le No.-O. est ouvert; ceci est prouve par l'histoire et la civilisation indienne, c'est a dire l'Inde a reçu par les Aryens: ex. les Perses Achemenides au Ve av. J.-C pour l'organisation administrative, de meme les grecs apportant des elements en matieres artistiques (statuaire). Apport de l'Islam qui est arrive par des (afghans).

Minerais. - Fer, manganese, bauxite, houille, etc. L'Inde possede aussi des fabriques d'engrais, de ciment, de papier, d'automobiles, d'aluminium, d'avions etc.

watches the actions and listens to the utterances of the teacher and his fellow students, as he strives to grasp the meaning as well as the form of these utterances.

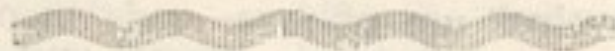
The "Lecturette" technique employs the integration of skills through carefully planned listening exercises, keen attention to meaning, and active participation on the part of the student. This technique is based on short presentations prepared for student listening called "lecturettes". It is designed to provide practice in several language skills: listening and reading comprehension copying and taking dictation, and writing and spelling. The lecturettes are written and recorded on tape in graded sequence. The text of the lecturette is prepared with every tenth word deleted (the cloze type technique). The student then

listens to the tape and writes in each blank space the word he hears that belongs in the space. This procedure consists of a kind of comprehension dictation technique that integrates all language skills.

CONCLUSION

In conclusion, one can state a general slogan for today's trends (1) in language teaching—that is "Adapt, don't adopt". This is a trend toward eclecticism, toward choosing what appears to be the best from diverse sources, systems or styles.

An approach that is truly eclectic makes the greatest demands on the teacher. It requires him to know enough about the various sources, systems, and styles of teaching to choose wisely between what is good for his particular purposes and what is not useful for him.



(1) Clifford Prator, of the University of California, Los Angeles, used this slogan frequently in his classes in the late 1950's.

In a more advanced class, it might bring in an element of communication to have the students retell, after a lapse of time, a story the teacher has given them. Various kinds of question—and—answer exercises, paraphrases of dialogues, and other oral and written activities can move the students away from simple repetition or memorization toward a freer expression of their repetition or own knowledge and ideas. Finally the student can be led toward a free conversation among the members of the class.

COGNITIVE ACTIVITY —MENTAL INVOLVEMENT

The trend toward a more active use of the student's mental powers probably the most important effect of the cognitive theory of language acquisition. Advocates of the audio—lingual method of ten advised the teachers to keep students "active"—since they said, when a student "active" since they said, when a student is active he is learning. They advised him to have all his students saying things aloud in English during as much of the class period as possible. This was the chief reason for doing so much choral work. They believed that in this way the greatest number of students could be actively participating "using the language". But the utility of such "active" use of language has been challenged by proponents of cognitive-code theory of learning. They point out that at the more mechanical repetition of language forms is really passive rather than active learning and it does not begin to engage the student's full mental powers.

Viewing language learning as a natural creative process rather than as habit formation suggests that the teacher should provide guided practice in thinking in the

language rather than mere repetitive drill. Such mental involvement tends to make language learning more enjoyable for the student.

The following sentences illustrate how the teacher can use the student's natural curiosity and mental energies. Here are some examples for practicing sentences linked by AND SO, AND NEITHER, and BUT.

Teacher:

A group of tourists were thinking of taking a trip, but they did not want to come to Afghanistan. They thought they would go to Bamian and Bandi Amir instead. Bao7i afbb shrd shrdetaoi shrdt
Student: Bamian is in Afghanistan, and so is Bandi Amir.

Teacher: What countries border on Afghanistan besides Turkey and Iraq?

Student: Turkey doesn't border on Afghanistan and neither does Iraq.

Teacher: Two professors from the University of Haider Abad wanted to come to Afghanistan, but they couldn't decide whether to come here by boat or by plane.

Student: The plane comes to Afghanistan, but the boat doesn't.

Caleb Gattegno's the "Silent Way" and Donald Bowen's "Lecture" technique are methods of language teaching that seem to reflect the influence of the cognitive—code theory of learning.

In the "Silent Way" method the teacher, especially, speaks much less than in the average audio—lingual classroom, and the students do not mimic and repeat aloud so frequently. Rather, they are motivated to "think and say" the appropriate sentences to accompany actions performed under the guidance of the teacher. The most remarkable characteristic of Gattegno's method is the keen attention with which the student

acquisition. Chomsky asserted that language learning is not a matter of habit and conditioning, but a creative process—a rationalistic, cognitive activity, rather than a response to outside stimuli. Based on this assumption, current thinking in methodology seems to be in the direction of: (a) relaxation of some of the more extreme restrictions of the audio—lingual method, (b) development of techniques, requiring a more active use of the student's mental powers, and (c) the practical concern of language teaching which vary according to the changing needs (the changing social, political, economic, and other conditions that determine the motives and purposes) of the language learner.

Language teachers have found that a close adherence to the listening—speaking—reading—writing order has not always brought the desired results—nor has a lack of such adherence necessarily proved harmful. Thus, the current trend is toward teaching and testing the various language skills in a more integrated way. Similarly the prohibition against using the student's native language has been considerably relaxed. It is just more efficient to give some explanations and instructions in the native language—and this affords more time for really meaningful practice in English.

Notable among current trends is a more practical recognition of the varying needs of students. If, for instance, a student needs a reading knowledge of English above all else, then reading must have first priority, and the student must learn that skill through specific guided practice in reading.

*Noam Chomsky, *SYNTACTIC STRUCTURES* New York: Humanities Press, 1957.

The prohibition of errors, which was due to the fear that the slightest mistake uttered by the student would contribute to the creation of a bad habit, has been challenged and the creative aspects of language learning emphasized. The current thinking considers the student's creative involvement more important to the learning process than the mere avoiding of errors.

As mentioned above, teachers have for some time felt a need of moving from the rigidly structural practice prescribed by the early proponents of the audio—lingual method to a less controlled situation in which the student can communicate his own ideas. Clifford Prator in an article entitled "Development of a Manipulation Communication Scale" points out all language—learning activities can be classified as either purely manipulative, purely communicative, or some combination of the two. Examples of completely manipulative activity would be: (a) a drill in which the students merely repeat sentences after the teacher, (b) a simple substitution drill. The latter exercise would include a small element of communication if the teacher indicated the word to be substituted by showing a picture that suggests the word rather than activities can be classified as either the students supply the word from their own knowledge or experience. For example, instead of doing a routine substitution drill in which the student substitutes in the sentence a cue word given by the teacher (My father is an engineer, a doctor, a merchant, a teacher), the student may respond with the name of his father's real profession.

STRUCTURES New York: Humanities Press, 1957.

The Cognitive - Code Theory

A Current Trend in Teaching Foreign Languages

The traditional grammar—translation approach to language teaching was almost wholly devoted to reading and writing. It was a prescriptive type of approach. Language was taught by memorizing grammar rules and manipulating examples based on such rules.

In 1920s and 1930s a linguistic approach to language teaching called the audio-lingual approach challenged the traditional grammar—translation method. This theory of language teaching was based on the assumptions of behavioristic psychology and structural linguistics. Behavioristic psychology described language learning as a matter of conditioning and a formation of habits through responses to outside stimuli. And "Structural Linguistics", also called the "Scientific method" mean that nothing was scientific except empirical knowledge—whatever could be physically observed and measured. Any description in terms of meaning was prohibited. This dictum of formalism led to such usages as numbered classifications (1,2,3....) for word categories in place of the traditional noun, verb, adjective, etc.. Language was viewed as a collection of discrete items to be put together like building blocks — a matter of classifying and arranging.

The audio—lingual approach emphasized speech and consequently de—emphasized reading and

writing. It prescribed a rigid order for teaching the skills: listening— speaking — reading —and writing. The basic principles of the audio— lingual method were:

1. Language is speech, not writing.
2. A language is a set of habits.
3. Teach a language, not about the language.
4. A language is what native speakers say, not what someone thinks they ought to say.
5. Languages are different.

The two basic techniques of audio—lingual methodology based on the above principles were: (1) various kinds of mimicry and memorization (mim—mem), and (2) pattern drills based on analogies.

Among other prescriptions of the audio— lingual method that have been challenged on both the theoretical and practical grounds are these: (1) that the student's native language should never be used in the classroom, and (2) that classroom activities should be structured in such a way as to prevent the possibility for a student to make a mistake.

In the '60s the linguistic theory of Noam Chomsky called the transformational— generative grammar challenged the audio— lingual method of language teaching. 'Noam Chomsky's transformational—grammar (*) challenged the very foundations of structural grammars, as well as the behavioristic theories of language

مدیر مسؤول پوهنمل شاه عالی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه ، پوهاند محمد رحیم الهام
پوهنوال محمد نسیم ننگهت سعیدی ، دکتور سید محمد دوم رهین

مسئتم چاپ : محمد ابراهیم میر زاد

آدرس

اداره مجله ادب، پوهنځی ادبیات و علوم بشری
پوهنتون کابل - کابل ، افغانستان
تلفون : ۳۲۵۵۶ ، ۳۱۳۶۲

وجه اشتراك سالانه

محصلان ۲۰ افغانی
مشترکان دیگر ۲۵ //
ولایات ۳۵ //

- مقالات وارده بیکه نشر نشود ، پس داده می شود .
- اقتباس مضامین با ذکر نام مجله ادب مجاز است .

قیمت یکک شماره ۵ افغانی

مطبعة دولتی

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXII No. 1 June 22, 1974

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**